

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232936

UNIVERSAL
LIBRARY

يَذْهَبُ عَنْكُمْ الرَّجُلُ هَلْ يَطْهَرُكُمْ تَطْهِيرًا

کتاب فواید اقتساب در احوال جناب سید رسول جگر کوپش به قول مقبول با کمال
یزدان راقف روز کون و مکان سید الشهدا شهید کربلا ابو عبد الله
حسین محبتی علی جده و علی الصلوة والسلام المسمی به

داستان غم

من تصنیف عالم علامه فاضل زمانه قدوة المحدثین زبدة المفسرین مولانا مولو محمد صبغة الله
امام المسلمین قاضی الاسلام قاضی الملک مرحوم و مغفور بآیاتهم خالق الله
محمد عبد الله عفی عنه بنیالار الملک مرحوم و مغفور در ۹۰۰ هجری

درد اسیر یوسف طبع ارادسته و مزین کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

پیرایه حمد و ثناء در جناب شاهی که جان نثاران ساحت عشق ازلی را باب شمشیر و خنجر
 ثمرت حیات ابدی چنانید و تحایف سپاس بی انتہا نیاز بارگاه محبوبی که سرمازان بیدار
 محبت لم یزلی را بر نوک سنان جانستان اوج کیرای مدارج قرب صمدی گردانید
 قدوسی که شبها ز بلند پرواز فکر باوج ادراک کهنش مال و پریمت ریخته و سمنه تیز کاغذ
 در ملی عرصه و صفش پای طاقت شکسته در هر آن شانش تازه و بهر ذره منتش بے اندازه
 ابرار را بر محکم مصایب فرسوده امتحان میگرداند تا ز معرفت ایشان کامل العیار برآید
 و فجار را با سایش اہمال میفرید تا کثرت معاصی و رحق اینها مستوجب عقوبت فراوان گردد
 اللهم لا تخصني ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك و صلوات کرامت سما
 بر سید کائنات و خلاصه موجودات باعث ایجاد عالم عالمیالین فخر آدم آد میان سر و مقبر
 بارگاه سبحان خسر و رازداران کنج عرفان احمد مجتبی محمد مصطفی که کوس رسالت بر نیلی طاق
 فلک الافلاک نواخته و رایت نبوت در میدان بهشت کشور کیتی افراخته اللهم صل علیه
 کما هو اهل لذلك و برآل پاک او که فرمان احترام شان بوقع ید زهد عنکم

الرحمن اهل البیت زینت کوفه و بشوکر کرامت ایان بطفرای یطهر کم تطهیرا
 نقش پذیرفته زهی عمرت و الا فطرت که غریبان دریای هلاکت را تثبیت بذیل محبت ایشان
 دستگیری است محکم و جویندگان راه هدایت را اتباع طریقت شان دلیل است مستحکم
 سیما آن چهار رکن بنای نجابت و سیادت انجم برج شرافت و سعادت که چتر عباسی است
 بر مفارق آنها سایه انداخته و طبل فخر و مبایات اللهم هو کلاء اهل بیت برنام و نشان
 فوخته و بر اصحاب کرام و ائمه عظام که بنجوم هدایت و قافله سالاران پیروان امت ازبنا
 اما بعد این باده نوش خمخانه محبت دودمان نبوی و جرعه کش مصطفی مودت
 خاندان مصطفوی بنده خاکسار کنه کار صبغة النبیین محمد غوث حشر و انوار الله فی زمرة الابرار ایشان
 چند یکنبایی بزبان تازی در احوال جناب علی قیاب یحانه رسول غلظه کبد تول طفرای منشور
 شرافت مطلع جریده سعادت و دوخته باغ رسالت ثمره شجره نبوت آیت مصحف ایقان
 واقف رموز کون و مکان خامس اهل عبا سبط مصطفی شهید کربلا ابو عبد الله محمد بن حسین
 علی حده و علیه التحیه و الثناء در حیطه تقریر و سیمط تحریر کشیده بود و احوال صحیح را در آن کجلاوه
 نکار شایسته بعضی دوستان راسخ الاعتقاد و محبان و اتق الاتحاد و دست التماس به امن این تمنا
 محکم زدند که آن مخدرة زیبارا کسوت عجمی جلوه گر کرد و آن جمله نشین عنار را به پیرایه فارسی
 بنصفه ظهور آرد و از آنجا که تذکره احوال شهدای کربلا و شهادت کان شیخ جور و جفا دل به نشتر در دوالم
 مجروح میگرداند و جگر ابناء کماله و غم میخراشد از ایجاب ملتشیان پهلوتی می ساخت
 و از شناساوری این بحر سبے پایان غم خود را بر کنار می انداخت چون الحاح ساعین دین باب

بمبالغه رسید - وصفای خاطر طالبین از عدم اقبال انیمه یعنی بغبار طلال مبدل گردید - دست جزا
 بعروة الوثقی صبر و شکیبائی محکم زده که مہمت بیان جان بر بست - و از تحریر خلاصہ احادیث
 و آثار و از ترجمہ زبدہ قصص و اخبار سعادت ابدی پیوست - و رعایت محاورہ فارسی را
 بر ترجمہ لفظی مقدم داشت تا کموب از نظام بلاغت اسلوب خارج نکردد - و نقطہ و از سخن از دہ
 فصاحت بیرون نرود - و این مائتم سر را ما بین مقدمہ و خاتمہ بترتیب دہ مجلس آرہست و بحسن
 تطابق عدایام عاشور مرتب ساخت - سؤل از بارگاہ قدس داور جہان آفرین آنست
 کہ بحر مت آل مصطفیٰ این غریق بحر عصیان را با ساحل نجات رساند و این کشتی تیرہ زلات را
 بشاہ راہ یقین فایز گرداند **۵** الہی بحق بنے فاطمہ ؑ کہ بر قول ایان کنے خائبہ
 اگر دعوتی رو کنی و قبول ؑ من و دست دامن آل رسول ؑ **مقدمہ** در بیان احادیث
 بر فضایل اہل بیت رضی اللہ عنہم دلالت میکند تحقیق و محجّب بخاند کہ احادیث و آثار ہی کہ در فضائل
 اہل بیت ابرار و ار دشتہ اند امام حسین را کہ سر دفتر دو دومان نبوی و خلاصہ خاندان مصطفوی
 است شامل اند ایراد آن ہمہ باعث تطویل دشتہ تیمنا و تبرکات پرچہ حدیث اقتصار نمود
الحديث الاول مروی است از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ کہ روزی سرور عالم صلی اللہ
 علیہ وسلم بر سر چشمہ کہ خم نام دارد و در میان مکہ و مدینہ واقع است برای خطبہ بر پا قایم شد
 و سپاس و ستایش کرد کارمودی فرمود و از دُرر موعظ و نصایح کو شہار آگندہ نمود بعد از آن فرمود
 ای مردمان از یک آدمی زیادہ نیم باشد کہ حکم پروردگار برسد و آنرا قبول نایم اما دو متاع نفیس میان
 شما میکند ارم نخست کتاب الہی کہ دران ہدایت است و روشنائی باید کہ اورا فراموش کرد و بآن چنگ زد

در بر علی آن ترغیب تحریر نمود پسر فرمود: دوم اهل بیت من اند شمارا یاد میدانم و از خدای ترسم
 شمارا یاد میدانم و از خدای ترسم تا در حق ایشان از شما تقصیری راه نیابد **خبر جمعه مسلم**
الحديث الثاني مروی است از ابی ذر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود که مثال اهل بیت من چون مثال کشتی نوح است کسی که بر و سوار شد نجات یافت و کسی که
 تخلف و رزید هلاک گشت **الخبر الحاکم الحديث الثالث** مروی است از ابن عمر
 رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نخستین کسی که از امت من براه آورد روز قیامت
 شفاعت کنم اهل بیت من اند بعد از آن اقرب فاقرب قریش اند از این پس انصار من اند بعد
 کسانی که بر من ایمان آورده اند و اتباع من گزیده از اهل من انگاه هقیقه عرب اند پسر عجم و سبکه
 و در حق او شفاعت پیشتر نموده باشم وی فضل است **الخبر الطبرانی الحديث الرابع**
 مروی است از ابی هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بهترین شما آنکس است
 که پس از من با اهل من احسان نماید **الخبر الحاکم الحديث الخامس** مروی است از عمر
 بن حصین رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مسالت کردم از پروردگار عزوجل
 که داخل نکند کسی را از اهل بیت من در دوزخ الله تعالی آنرا مرا رحمت فرمود و **الخبر الطبرانی**
الحديث السادس مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما
 که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود دوست دارید خدای عزوجل را از برای آنکه شمارا از نعمتها
 خویش خور دنی دهد و دوست بدارید مرا از جهت دوستی خدا تعالی و دوست بدارید اهل مرا
 بنابر دوستی من **الخبر الترمذی والحاکم الحديث السابع** مروی است از علی رضی الله

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که با این بیت بر احسان نماید مکافات آن در روز قیامت
 خواهم نمود اخرجه ابن عساکر الحدیث الثامن مروی است از انس رضی الله عنه که
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که پروردگار من غر و جل با من وعده کرده که هر کس از این بیت
 بوجدانیت و بی جل شانه و در سالت مراد قرار نماید و او را عذاب نکند اخرجه الحاکم المجلد الثامن
 مروی است از سلم بن الاکوع رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ستارگان
 امان اند مرا اهل آسمان و اهل بیت من امان اند مراست مرا اخرجه ابویعلی المجلد العشرا
 مروی است از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ثابت ترین شما بر صراط کسی
 که با این بیت من و اصحاب من زیاده محبت دارد اخرجه الدیلمی و ابن عبد الجبار المجلد الحادی عشر
 مروی است از عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مردم را
 چه عادت است که هرگاه نزد ایشان کسی از این بیت من بنشیند سخن خود را قطع می نماید قسم
 که نفس من بید قدرت است ایمان در دل هیچ مرد حاصل نآید مگر آنکه ایشان را دوست دارد
 برای خدا و برای قربت من اخرجه ابن ماجه الحدیث الثانی عشر مروی است
 از ابی سعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که غضب الهی سخت تر گشت
 مگر کسی را که مرا ایذا رسانید در عزت من اخرجه الدیلمی المجلد الثالث عشر
 مروی است از جابر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در حجة الوداع دیدم که عجز
 بر نماند خود را اسوار شده خطبه خواند و در اثنا آن فرمود که ای مردم در شما چیزی که شسته
 اگر شما آنرا بگردانید بیهوده نشوید و آن کتاب الهی و عزت یعنی اهل بیت من است اخرجه الترمذی

الحديث الرابع عشر مروی است از عبد خلی رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کسی کہ برکت در زنہ کانی خویش دوست داند و بد آنچہ خدا آید او را مرحمت فرموده است بخورد و اگر داند باید کہ خلیفہ نیک نسبت باہل بیت من شود و ہر کسکہ با ایشان از احسان و کمونی در پیش نیاید عمرش منقطع گردد و روز قیامت نزد من رویا دخواہد آمد اخراج ابو الشیخ فی التفسیر و البغیم الحدیث الخامس عشر مروی است از جابر رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر فرزندان پدر را محبتہ اند منسوب میشوند بآن پدر بکر او و لا و فاطمہ کہ من ایشانم و من عصبتہ ایشانم و ایشان عمرت من اند کہ از طیف من مخلوق کشتہ اند و دل سب مرتکب کنندگان فضل ایشان را کسی کہ دوست دارد ایشان را دوست دارد و در اللہ تعالی و کسی کہ با ایشان در مقام بغض و عداوت آید مبغوض دارد و اورا اللہ تعالی اخراج الحاکم و ابن عساکر الحدیث السادس عشر مروی است از علی رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود شفاعت من در حق امت من کسی است کہ اہل بیت مراد دوست میدارد و ایشان کہ و من اخراج الخلیف الحدیث السابع عشر مروی است از علی رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود چہار کردہ اند کہ من بر روز قیامت شفیع ایشانم نخست کسی کہ ذریتہ مرا اگر کنند و دوم کسی کہ حواج ایشان را ادا نماید سیوم کسی کہ در امور ایشان بوقت اضطراب سعی نماید چہارم کسی کہ ایشان را بدل و زبان دوست دارد اخراج الی طبری الحدیث الثامن عشر مروی است از علی رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نخست کسی کہ نزد من بخوف خواہد رسید اہل بیت من اند و کسی کہ مراد دوست میدارد از امت من اخراج الی طبری الحدیث التاسع عشر

مروی ست از عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای مردان
 من پیش رو بنمایم و وصیت میکنم شمارا بادای حق عمرت من بخوبی و موعده شما حوض ست اخراج الحاکم
الحلۃ العشرین مروی ست از انس رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 خداوند این اہل بیت من اند و من امانت میکند ارم ایشان را نزد ہر مومن اخراج ابن عساکر
الحلۃ الحادۃ والعشرین مروی ست از امام سلمہ رضی اللہ عنہما کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود خدا یا بسوی تو اند نہ بسوی دوزخ من و اہل بیت من اخراج الطبرانی
الحلۃ الثانی والعشرین مروی ست از ابن عباس رضی اللہ عنہما کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود ستارگان امان اند اہل زمین را از غرق اہل بیت من امان اند مراست مرا از
 اختلاف پس ہر گاہ مخالفت کند اورا قبیلہ اختلاف ناشی شود میان ایشان از ضرب البلیس خواهند
 اخراج الحاکم وصحیح **الحلۃ الثالث والعشرین** مروی ست از جابر رضی اللہ عنہ
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ستارگان امینی اند مرا اہل آسمان و چون بروند می آید اورا آنچہ
 موعود ست و من امینی ام مرا صاحب خود را مادام کہ در ایشان باشم و چون بروم می آید ایشانرا
 آنچہ موعود ست اہل بیت من امینی اند مراست مرا و چون اہل بیت من بروند می آید اورا آنچہ
 موعود ست اخراج الحاکم وصحیح **الحلۃ الرابع والعشرین** مروی ست از ابن عباس
 رضی اللہ عنہما کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کسی کہ خوش آید اورا کہ چون حیات من زندگانی
 نماید و بموت من میرود و بہشت عدن کہ پروردگار من ساخته ست سکونت ورزد باید کہ
 علی را بعد از من دوست دارد و دوستان اورا دوست دارد و باید کہ پس از من اہل بیت مرا

بشمار در کیر و چایشان عمرت من اند و از طینت من مخلوق گشته اند و فهم من نصیب ایشان شده
 و اهل بیت مرا نکس از امت من که بفضیلت ایشان بکند و بکین صله مرا قطع نماید الله تعالی شفاعت
 نصیب ایشان کند و اخرجه الطبرانی و الیافی **الحکمة الخامسة والعشرون** مروی است
 از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسی که حق عمرت من و انصار و عربستان
 پس و خالی ازین سه حالت نیست یا منافق است یا ولد زنا یا مردی است که پادشاهش در غیر
 حالت ظهور حاکم گشته اخرجه الباء و ابن عدی و البیهقی فی الشعب **الحکمة السادسة**
والعشرون مروی است از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
 ما اهل بیت هستیم کسی با ما قیاس نکند اخرجه الدیلمی **الحکمة السابعة والعشرون**
 مروی است از حسن رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ احد ما را دشمن نندارد
 و هیچکس با ما بدخواهی نکند مگر اینکه در روز قیامت از حوض کوثر بتاریات آتش رانده خواهد شد
 اخرجه الطبرانی فی البکیر **الحکمة الثامنة والعشرون** مروی است از علی رضی الله عنه
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای علی اسلام بر من است و لباس و تقوی و ریاضت او بد است
 و زینت او حیا و عماد او ورع و اهل او عمل صالح است و اساس او دوستی من و دوستی اهل بیت
 من است اخرجه ابن عساکر **الحکمة التاسعة والعشرون** مروی است از ابی سعید
 رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم او که نفس من بید قدرت اوست که هیچکس
 ما اهل بیت را دشمن نندارد مگر اینکه او را خدا بیتیغادر و دوزخ داخل خواهد کرد و اخرجه الحاکم و گفت که بشرط
 شحین است **الحکمة الثلاثون** مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم

مر فاطمه را رضی الله عنهما فرمود که خدا یتعالی عذاب نخواهد کرد ترا و اولاد ترا اخرج الطبرانی فی الکبیر

الحکة الحادیة والثلاثون مروی است از فاطمه رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود هر زن نشی را عصبه است که بسوی آن منسوب میشوند مگر اولاد فاطمه که من و ایشان ام و من عصبه ام

اخرج الطبرانی **الحکة الثانیة والثلاثون** مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فاطمه نگاه داشت شرمگاه خود را پس حرام کرد الله تعالی او را و نیت

او را بر آتش اخرج البزار و ابو یعلی و الطبرانی و الحاکم **الحکة الثالث والثلاثون**

مروی است از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دوستی یک روزه بآل محمد از

عبادت یکسان بهتر است و کسی که بران میرود بهشت داخل شود اخرج الدیلمی فی الفرد و پس

الحکة الرابع والثلاثون مروی است از علی رضی الله عنه که گفت شنیدم پیغمبر خدا را

صلی الله علیه وسلم که میفرمود بار خدا یا عترت رسول تواند کند کاران ایشان را بواسطه نیکان پیامرز و بخش

ایشان را برای من پس فرمود که وی سبحانه بگرد و کند سه ست علی رضی الله عنه گوید من عرض کردم که

چه کرد فرمود پروردگار تو بگرد و خواهد کرد بکسی که بعد شماست یعنی استجابت دعا نمود خیر الله

الحکة الخامس والثلاثون مروی است از یعلی انصاری رضی الله عنه که رسول الله صلی

علیه وسلم فرمود ایمان نیار و هیچ بنده تا زمانیکه من نزد او زیاده از نفس او دوست نباشم و عمرت من

زیاده از عمرت او و اهل من زیاده از اهل او و ذات من زیاده از ذات او اخرج بیهقی فی شعب الایمان

الحکة السادس والثلاثون مروی است از علی رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم

فرمود اولاد خود را ادب آموزید برست خصلت دوستی پیغمبر شما و دوستی اهل بیت پیغمبر شما

و بر خواندن قرآن چه عالمان قرآن زیر سایه خدا یغالی باشند در روزیکه سایه نیست بجز سایه
 اوستحانه همراه انبیاء و اصفیاء خیر الدیلمی **الحلث السابع والثلاثون** مرویست
 از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سخت تر شد غضب الهی و غضب پیغمبر و
 غضب فرشتگان بر کسی که خون پیغمبر برنجیت یا ازار سانسید مراد عزت من اخوجه الامام علی
 بن موسی الرضا **الحلث الثامن والثلاثون** مرویست از حسین بن علی رضی الله عنهما
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مودت ما اهل بیت را لازم گیرید از برای آنکه هر کس که بخدا عزوجل
 ملاقات نماید و دوستی با داشته باشد از شفاعت ما بهشت خواهد آمد سو کند بوی که نفس من
 بید قدرت اوست هیچ بنده را علم او نفع نخواهد بخشید ما دام که حق ما نشناسد اخوجه الطبرانی
الحلث التاسع والثلاثون مرویست از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود کسی که دوست دارد خدا یغالی را دوست خواهد داشت قرآن را و کسی که قرآن را دوست دارد
 دوست خواهد داشت مرا و کسی که دوست دارد مرا دوست خواهد داشت اصحابی و قرابت دارند
 اخوجه الدیلمی **الحلث الاربعون** مرویست از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود بر جوض دارد خواهند شد اهل بیت من و کسی که ایشان را دوست دارد و از امت من بر مثال
 این دو انگشت سبابه اخوجه الملا مجلس اول در ذکر نام و نسب و احوال و ولادت با سعادت
 آن و الاحب رضی الله عنه بدانکه نسب شریف وی رضی الله عنه چون آفتاب جهان تاب و روشن مشهور
 و نام مبارکش از ماه چاره معروف و پر نورست پدرش علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم
 بن عبد مناف و مادرش فاطمه زهرا بنت سید المرسلین و سیده نساء عالمین علیه السلام

کنیتش ابو عبد اللہ و نام او حسین السبط الشہید است رضی اللہ عنہ زبیر بن بکار و غیرہ کفہ اند کہ لاؤ
 با سعادت آنحضرت در سال چهارم از ہجرت واقع شد پنجم ماہ شعبان و بقولی چہارم آن قبولی
 سیوم و گویند کہ ولادت در سال ہشتم گشتہ و گویند سال ہفتم و این ضعیف است قتا و کفہ
 کہ ولادتش بہ شش سال و پنج و نیم ماہ از روی تاریخ است و گویند کہ مدت حمل او شش ماہ بود
 و میان ولادت حضرت حسن و علوق حسین رضی اللہ عنہما مدت پنجاہ یوم بود و آنحضرت از حضرت
 حسن رضی اللہ عنہما ہفت ماہ و بیت روز کو چک بود و گویند کہ چون آنحضرت تولد یافت
 حضرت یعقوب المومنین علی رضی اللہ عنہ اوراہہ حرب سوم نمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم اورا حسین
 متبدل ساخت چنانچہ ابو داؤد و طیالسی و امام احمد در سند خود و ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن
 در صحیح خود و حاکم در مستدرک و دولابی در ذریۃ طاہرہ و بیہقی و سعید بن منصور در سننہای خود
 از علی رضی اللہ عنہ روایت میکنند کہ چون حسن متولد گشت اورا حرب نام نهادم رسول خدا صلی
 علیہ وسلم تشریف آورد و فرمود پسر مرا بنامید و نام او چہ نہادہ اید عرض کردم کہ یا رسول اللہ
 نام او حرب نہادہ ام حضرت فرمودی بلکہ نام او حسن است و چون حسن متولد شد نام او حرب
 داشتم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد و فرمود پسر مرا بنامید و چہ ہم موسوم کردہ اید
 عرض کردم کہ یا رسول اللہ نام او حرب نہادم حضرت فرمود بلکہ نام او حسین است و چون محسن
 پیدا گشت بحرب موسوم ساختم سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آورد و فرمود پسر مرا بنامید
 و نام او چہ نہادہ اید عرض کردم کہ حرب نام کردہ ام فرمود بلکہ او محسن است بعد از ان فرمود کہ
 من بہ اسمک فرزندان مارون علیہ السلام کہ شبر و شبیر و مشبر بود موسوم کردم و گویند

که علی رضی الله عنه اولاً نام آنحضرت جعفر نهاده بود و سرور عالم صلی الله علیه و سلم آنرا تفسیر داد و شایسته
 آنچه روایت کرده اند امام احمد و ابو یعلی در سند خود و ابوبکر و ابی در کتاب ذریه طاهر
 از طریق محمد بن الحنفیه از علی رضی الله عنه گفت من پسر کلان را حمزه نام نهادم و پسر خردتر را
 پسر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا بخواند و فرمود که من نام این مرد و پسران من تغییر داده ام حسن
 و حسین نام نهاده ام عرض کردم که الله و رسوله اعلم و در بعضی روایات آمده که چون حسن رضی الله عنه
 متولد شد فاطمه او را نزد سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر آورد و نام او حسن نهاد و چون حسین متولد
 گشت او را نزد آنحضرت حاضر آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود این احسن است ازین و از همان
 نام نامی شق نمود و به حسین موسوم فرمود و در روایت کرده است لغوی و عبد الغنی در کتاب الايضاح
 از سلمان رضی الله عنه که سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرمود هارون علیه السلام فرزند ان خود را
 شبر و شبیره نام نهاد و من فرزند ان خود را حسن و حسین نام نهادم چنانکه هارون نام فرزند ان خود
 نهاد و در روایت کرده است ابن سعد از عمران بن سلیمان که حسن و حسین دو نام اند از نامهای
 اهل بهشت که عرب در جاهلیت کسی را باین اسم موسوم نکرده و مروی است که جبرئیل علیه السلام
 این مرد و نام را در یک قطعه صحرای نزد خدا تعالی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم هدیه آورد و عسکری
 گفته این اسم در جاهلیت معلوم نبود و فضل گفته که الله تعالی نام حسن و حسین را محبوب داشته بود
 تا آنکه سرور عالم صلی الله علیه و سلم نام فرزند ان خود نهاد **فایده** شبر بفتح شین معجمه و تشدید با
 موحده و در آخر را همله بر وزن بقم و شبیر بفتح شین معجمه و تشدید با موحده و مکسوره و سکون یای
 مثناة تحتیه و آخر ش را همله و شبیر بضم میم و فتح ثین معجمه و کسر یای موحده مشدوده و در آخر را همله

ینکه این لغت عبرانی است معنی شهر حسن و معنی شیر حسین و معنی شهر محسن است و در احادیث صحیح
 است که چون آنحضرت متولد شد سرور عالم صلی الله علیه و سلم گو سفند عقیقه کرد و موسی سر
 زایشید و وزن آن سیم تصدق نمود امام مالک در کتاب مع طافقه که بنی صلی الله علیه و سلم
 از حسن و حسین فرزندان علی رضی الله عنه عقیقه کرد و در روایت کرده است احمد و نسائی از زید
 رضی الله عنه و ابن ابی شیبہ از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از حسن و حسین عقیقه نمود و در روایت کرده اند ابو داؤد و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما که
 بنی صلی الله علیه و سلم یک یک زکوة سفند از حسن و حسین رضی الله عنهما عقیقه فرمود و در روایت
 نسائی دو دوزکوة سفند وارد شده و ابو الشیخ از عکرمه نیز بلفظ دو دوزکوة سفند روایت نموده
 و از طریق عمرو بن شعیب از پدر از جند خود نیز همچنین روایت کرده و در روایت کرده اند ابن جابر
 و حاکم و صحیحین خود بسند صحیح از عائشه رضی الله عنهما که بنی صلی الله علیه و سلم از حسن و حسین روز غزوه
 عقیقه نمود و نام نهاد و در روایت کرده است ترمذی و حاکم از علی رضی الله عنه که بنی صلی الله علیه و سلم
 از حسین یک کوسفند عقیقه نمود و فرمود ای فاطمه سر او را بر اش دهم وزن موسی او سیم تصد
 بنمای چون آن موسی را وزن نمودیم یکدیم یا بعضی در هم بود ترمذی گفته که این حدیث حسن و
 در روایت کرده است امام احمد و طبرانی و معجم کبیر و ابن عساکر در تاریخ خود از علی رضی الله عنه که
 گفت خوشا نامی است حسن و حسین و محسن که بنی صلی الله علیه و سلم ایشان را بان موسوم فرموده
 و عقیقه نمود از طرف ایشان و سر ایشان برایشید هم وزن آن تصدق نمود و امر فرمود تا
 بر بریدند و ختم نمودند مخفی و پنهان مباد که این همه احادیث صحیح و لالت سیکند که بنی صلی الله علیه و سلم

عقیقه فرمود لیکن ابی رافع برخلاف این روایت کرده که نبی صلی الله علیه وسلم از عقیقه منع فرمود چنانچه
امام احمد از طریق علی بن الحسین از ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند
که چون فاطمه رضی الله عنها حسن را زانید عرض نمود که آیا از فرزندم کو سفندی عقیقه کنم فرمودی
لیکن سر او را بر تراش و بوزن آن سیم بر مسا کین و او فاض که چند اصحاب محتاج در مسجد یا صفه
اقامت میداشتند تصدق نمای فاطمه رضی الله عنها بموجب این بعمل آورد و چون حسین زانید
همچنین نمود پس این حدیث مخالف است مرا حدیث سابقه را لیکن شیخ ابن الملقن میا
این هر دو حدیث جمع نموده بود که شاید نبی صلی الله علیه وسلم پیش از سوال فاطمه رضی الله عنها عقیقه
نموده بود و بعد از آن چون فاطمه اذن خواست تا خود هم عقیقه نماید حضرت او را منع فرمود و بجهت
میکوید که این احتمال اگر چه در باره حسن رضی الله عنه امکان دارد اما آخر حدیث که در شان حسین
منافی این احتمال است حافظ عسقلانی در کیر بیان فرموده که شاید از باعث تنگدستی
نبی صلی الله علیه وسلم او را منع ساخت و امری که آسان و آخف بود یعنی تصدق ارشاد فرمود
بعد از آن چون میسر شد بوج نمودارنتی و روایت کرده است امام مالک در موطا از جعفر بن محمد
از پدر خود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را وزن
نمود و هموزن آن سیم تصدق فرمود و نیز از ربیع بن ابی عبد الرحمن از محمد بن علی بن حسین
روایت کرده که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم موی حسن و حسین را وزن کرده بود
آن سیم تصدق کرد و روایت کرده است احمد از ابی رافع که چون فاطمه حسین را زانید بوزن
آن سیم تصدق نمود و روایت کرده است ابن وهب در مسند خود از محمد بن طلحه از پدر خود رضی الله

که بنی صلی الله علیه وسلم موسی حسن و حسین را بر روز نهم تر بشید و روایت کرده است عالم از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم امر کرد فاطمه را موسی حسین را وزن کرده هم وزن آن سیم تصدق نماید و قابل را پای حقیقه رحمت فرمود و روایت کرده است امام احمد از ابی رافع رضی الله عنه که بنی صلی الله علیه وسلم در کوشش حسین در روزی که فاطمه را نید اذان نماز گفت و روایت کرده است طبرانی و معجم کبیر و ابونعیم از ابی رافع رضی الله عنه که بنی صلی الله علیه وسلم بکوشش حسن و حسین رضی الله عنهما در روزی که ولادت یافتند اذان گفت و بان امر فرمود گویند که آنحضرت را رضی الله عنه ام الفضل بنت حارث زوجه عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه شیر داد و روایت میکند امام احمد از طریق عبد الله بن الحارث و ابن سمیه بسند جید از یساک بن حرب که ام الفضل عرض کرد یا رسول الله بخواب دیدم که عضوی از اعضای تو در خانه من است آنحضرت فرمود فاطمه پسر میزاید و تو آن فرزند را شیر تم خواهی داد چون فاطمه رضی الله عنها حسین را زانید ام الفضل او را گرفت و روزی بنی صلی الله علیه وسلم حسین را بوسه میداد که بر آنحضرت شاش کرد ام الفضل او را نشکنجید پس حسین نبالید آنحضرت فرمود تو مرا از باعث پسر من اذیت رسانیدی پس آب طلبیده بر آن پاشید و روایت کرده است امام احمد و ابن سعد از قابوس بن محرق از ام الفضل که گفت بخواب دیدم که عضوی از اعضا رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه من است اندیشاکم و بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم شافتم و ازین واقعه اطلاع دادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود بسیار خوب دیدی فاطمه پسر میزاید و تو شیر پسر خود تم با و میدی چون حسین متولد گشت من او را گرفتم و شیر خود می نوشانیدم تا آنکه بمرگت درآمد یا او را فطام کرده و حضور حضرت عمر عالم صلی الله علیه وسلم

آوردم حضرت او را در اغوش خود نشاند تا گاه آن پسر شاش کرد من میان هر دو نشاند که دکن دم
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود با پسر من رفیق نمائی رحمت الله یا فرمود صلح الله پسر من را بچ
 رسانیدی عرض کردم که یا رسول الله آن لنگ برآرد لباس دیگر پوشش فرماتا آنرا بشویم آنحضرت
 فرمود شسته نشود مگر بول دختر و بول پسر از آب می پاشند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم حضرات
 حسین را رضی الله عنهما بسیار دوست میداشت حتی که اینها بسا اوقات بر آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم می نشستند حضرت ملامت نمیکرد و چنانچه از حدیث سابق مفهوم گشت در روایت
 کرده است امام احمد از ابی لیلی رضی الله عنه که گفت روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودم
 حسن یا حسین رضی الله عنهما بر شکم آنحضرت نشسته بودند تا گاه شاش کرد تا اینکه خطوط و مسالک
 شاش بر شکم مبارک نمایان گشت بطرف آنحضرت بر جستیم دی صلی الله علیه وسلم فرمود فرزند را
 بکنده آرید و او را مژسانید از آن بعد آب بطبیه و بر آن پاشید و برین اثنا وی رضی الله عنه دانه از
 خرمای صدقه گرفته در دهن خویش برد رسول الله صلی الله علیه وسلم آن دانه را از دمان بیرون کشید
 و فرمود که ما را صدقه طلال نیست تخمفی نامه که زهر این حدیث را از عبد الله بن عیسی لفظ حسن باین
 بر بسیل شک روایت کرده است اما و کعب این را بدون شک روایت نموده و گفته که حسن رضی الله
 عنه در آن روایت کرده است امام احمد از ابی اسحق که گفت من خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 میکردم روزی حسن یا حسین را آوردند تا گاه بر سینه مبارک وی صلی الله علیه وسلم شاش کرد رسول الله
 صلی الله علیه وسلم آب بطبیه و بر آن پاشید و فرمود از بول پسر چنین باید کرد و بول دختر را با نیست
 و روایت کرده است احمد از طریق عطاء خراسانی از امام الفضل لباب رضی الله عنهما که وی حسن یا حسین را

شیری نوشانید بر دوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشریف آورد و در مکانی مرشوش بر پهلوی بخت
 و آن فرزند را بر شکم خود نهاد و آگاه بر شکم مبارکشاش کرد و شاش را دیدم که بر شکم مبارک او نشاند
 و من بگوشتک استادم تا بران ریزم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای ام الفضل بر شاش سپرد
 آب ریخته شود و شاش دگر شسته شود و چنان مباد که شک درین حدیث از راوی است اما از اقا^{دین}
 این قصه در شان امام حسین رضی الله عنه ثابت گشته **تنبیه** کا شفی در روئے الله شاهد^{کر}
 که چون حضرت امام حسین رضی الله عنه متولد گشت جبرئیل بحضور حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 آئینیت داد کرد و آغاز تعزیت رسانید چون آنحضرت سبب تعزیت استفسار فرمود بشما از
 وقایع که بلا عرض نمود آنحضرت گریان شد و چون علی رضی الله عنه باین واقف گشت بگریه درآمد
 سپس از زبان علی رضی الله عنه خبر این بغا طمه رضی الله عنها رفت وی گریه کنان پیش رسول خدا صلی
 علیه و سلم در رسید و از زبان وحی بیان آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم دریافت که حال چیست
 ناله آغاز کرد و گفت حسین من چه گناه کرده باشد که در طفولیت بروی چنین لطمه رود و خواجه عالم^{صلی}
 علیه و سلم فرمود که این صورت در کودکی بخوابد بلکه در وقتی واقع خواهد شد که نه تو باشی و نه من و نه علی
 و نه برادرش حسن فاطمه بار دیگر خروشید و گفت که در ازمان که مصیبتش قیام نماید و شرایط تعزیت
 که ام بجای آرد و تقی آواز داد که تعزیت او را مصیبت و ای آخر الزمان خواسته دشت که هر سال
 چون آن موسم که ویرا شهید کرده باشد در آید ایشان تعزیت ویرا تازه کند و شرایط مصیبت بجای آید
 و نیز از شیخ مفید آورده که فرشته از فرشتگان آسمان سیوم فطرس نام که هفتاد هزار ملک تابع او
 بودند بسبب کینه و ان^{در} الهی بر و بالش سوخته بر روی زمین افتاده بود چون جبرئیل را برسان جان خود

بیادری او نزد سرور عالم صلی الله علیه و سلم رسید حضرت او را امر کرد تا خود را بر حسین مالیه و پروا
 یافته پردازد از کسان بصومعه خود رسید و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه بران قضیه مطلع
 شده گفت الهی چه بودی که مرا خبر شدی تا بار فبقان خود بر فتمی و باد شمنان دی حرب کردی
 خطاب در رسید که اگر چه آن صورت وقوع نیافت حالا با همفدا هزار فرشته که تابع تواند
 برود بر سر قبر وی ملازم شود هر صبح و شام بر دگریه کن و ثواب آب بده خود را با آنها که در مصیبت
 گریانند بخش پس فطرس بر زمین کر بلا فرو آمد و بدینچه امر شده بود مشغول گشت انتهى این برود
 کذب محض و فریاد ماریه و از جمله اباطیل است که واقعه خوانان وضع ساخته اند روح الامین
 که محکوم حکم و انشئ الله الا بافرز یک است چه محال که معتب الهی را همراه خود برد و محکمه
 فطرس با جناب کبرای تعالی تقدس بعد قتل حسین بجه طور معلوم شد یا بعد از سرور عالم صلی الله
 علیه و سلم وحی آمده پس امثال این حکایات را اعتبار نباید کرد و مجلس دوم در صورت
 با جمال و سیرت با کمال و بعضی احوال کرامت شتال آن مقرب بارگاه لایزال رضی الله عنه
 مروی است از انس رضی الله عنه که حسین رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم شبه بود
 اخراج البخاری مخفی نماید که این حدیث اگر چه در ظاهر معارض است با حدیث دیگر که از انس
 رضی الله عنه مروی است که کسی شبهه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حسن بن علی رضی الله عنهما
 نبود اخراج البخاری ایضا اما در تاویل این گفته اند که آنچه در حق حسن گفته در ایام حیات وی رضی الله
 بود که مشابیه بسیار با رسول خدا صلی الله علیه و سلم نسبت بحسین میشد و آنچه در وصف حسین
 گفته بعد از وفات او بود و باشد که هر یک نیک مشابه بود با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی

امویہ ہمیں احتمال است آنچه مروی است از علی رضی اللہ عنہ کہ حسن شبہ بود با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 امین سینه تا سر و حسین شبہ بود با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنچه از ان سفلی بود از جہ الامام
 و الترمذی و ابن جہان مروی است از محمد بن ضحاک خرامی کہ گفت چہرہ حسن رضی اللہ عنہ مشابہ
 بود با چہرہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جسد حسین رضی اللہ عنہ مشابہ بود با جسد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 اخراج الزبیر بن بکار مروی است از جابر بن سمرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت ام ایمن را شنیدم کہ گفت
 روزی فاطمہ رضی اللہ عنہا حسن و حسین را رضی اللہ عنہما نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آورد و گفت
 یا بنی اللہ ایشا از عطا حجت فرما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کلان باہابت و علم عطا
 کردم و خود را محبت و رضا بخشیدم در سند این حدیث ناصر محلی است و وی ثقہ نیست قال ابن
 و غیرہ مروی است از فاطمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت در مرض الموت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو
 پسران خود را بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد و گفت یا رسول اللہ این ہر دو پسران تو اند ایشا
 داشت چیزی کردان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حسن را بیت و سیادت من است حسین را
 جرات و جود من اخراج الطبرانی فی الکبیر و ابن کثیر گفتہ کہ این حدیث از دو طریق مرویست و آن ہر دو
 ضعیف اند مرویست از خالد بن مقدم کہ روزی مقدم بن معدی کرب عمر بن اسود و دیگر کمر دازی
 اذابل قسیر بن زید معاویہ بن ابی سفیان بہ وفدی درآمدند و ایشا مذکرہ معاویہ مقدم گفت
 کہ حسن بن علی و فاطمہ بنت محمد گفت کہ اناللہ وانا الیہ رجعون مروی و او پرسید کہ آیا تو این مصیبت
 می بخاری گفت چرا این را مصیبت نشمارم کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم اورا در کنار خود نشاند و فرمود
 کہ این از من است و حسین از علی است اخراج الامام احمد و ابن عساکر و ابن عبیدہ و در سندش معتبر

گویند که اندوه و دل‌لکن له غریب و عجایب بنده عاصی میگوید که بقیه از رجال مسلم است احادیثی که
از صفار است میگوید که استه می‌شوند و شیخ ادا بنجایی بن عبید است و وی نقد است
و نظر بر همین حافظ عراقی گفته که سنده جید و جلال الدین سیوطی حکم بصحت او نموده معنی حدیث
آنست که حسن مشابیهت با من میدارد و حسین مشابیهت بعلی چه غالب بر حسن رضی الله عنه علم
و انابت بود بر مثال رسول خدا صلی الله علیه و سلم و بر حسین جرات و شدت با من مثل علی علیه
و برین تقدیر شبهه معنوی است و بعضی این حدیث را بر شباهت صورتی حمل کرده اند و است
کرده است سفیان از عبد الله بن ابی زیاد که گفت حسین را رضی الله عنه در حینیکه شهید شد دیدم
که موی سر در ریش سیاه بود و کمر چندی موی در مقدم ریش مبارک سفید بود و ندانم که آیا خضاب
میکرد و آن مکان را جهت تشبیه بنی صلی الله علیه و سلم فرو میکشید یا آنکه همان مقدار موی سفید
شده بود این جرح روایت میکند که وی رضی الله عنه بوسمه خضاب میگرد و چنانچه در صحیح بخاری
از انس آمده که چون سر مبارک حسین را رضی الله عنه پیش این زیاد آوردند دیدم که موی بوسمه
خضاب کرده بود و آریان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که وی رضی الله عنه بوسمه خضاب
اما الحسین فله جودی دستی فراخ و جود و سخا میبشت و نوال حاتم را کالعدم می انگاشت علی الخصوص
شعر را از ابرویش نصیبی بود و صفار از خوان نعمتش حدیث کافی تأیید کرده و زی برادر بزرگ
و ارش حضرت حسن رضی الله عنه در باره عدم عطا شعر انامه عتاب نمود و تحریر نمود وی رضی الله عنه
در جواب آن نگارش ساخت که بستر مال همانست که وقایع عرض و آبرو باشد و روایت کرده است
محمد بن سعد که وی رضی الله عنه پیاده بیت و پنج حج کرد و بنجایب پیش او سیم رفتند

مردی است از انس رضی الله عنه که گفت روزی نزد حسین بن علی رضی الله عنهما نشسته بودم کنیزکی
 در آمد بهنامی از ریجان که در دست خود میداشت باحضرت تحیت کرد آنحضرت رضی الله عنه گفت
 که اینست حمرة لوجه الله من عرض کردم که این کنیز لافه ریجان که هیچ مالیت ندارد با تو تحیت کرد
 پس تو در آواز کردی فرمود الله تعالی ما را بهمین ادب تعلیم کرده که و اذا حیتم بتجیة فخیوا
 باحسن منها در مقابلۀ تحیت وی احسن همین بود که ادر آواز دکنم ذکره الزمخشری فی ربیع الابرار
 مردی است که روزی یکی از علمای دی رضی الله عنه جنایتی کرد که تا دیش لازم بود آنحضرت رضی الله عنه
 امر کرد تا او را بر بند غلام گفت یا مولای حق تعالی میفرماید والکاظمین العیظ فرمود تا او را بکشد
 و فرمود که من خشم خود را فرود خوردم والعافین عن الناس فرمود ترا عفو نمودم گفت و الله
 یحب المسکین فرمود ترا برای خدا آزاد کردم و امر کرد تا او را جایزه نیک دادند **مجلس سیوم**
 در بعض سخنان معجزان آن مقتدای زمان رضی الله عنه و از جمله سخنان دلاویز و کلمات نصیحت آمیز
 آنحضرت رضی الله عنه اینست که میفرمود و حوایج الناس الیکم من نعم الله علیکم
 فلا تملوا النعم فلعود نقایم حوایج مردم بسوی شما از جمله نعمتهای الهی است بر شما پس نعمتهای
 مالد بخاریه که مبدل نعمت خواهد شد و میفرمود اذ کان صاحب الحاجة لمریکم
 وجهه عن سوالک فاكرم وجهک عن رده یعنی هرگاه حاجتمند اکر ام نکرد روی خود
 از سوال تو پس تو روی خود را اکر ام کن از رد او و میفرمود اعلموا ان المعروف یکسب مدای
 او یعقبا جبر افلوالیم المعروف رجال لایتم جمیل الناطقین لو لایتم اللوایتم منظر اقبیحا ینقر منه
 القلوب ویخص عنه الابصار یعنی بدانید که معروف کسب کند ستایش را و یا در پی آرد

پس اگر می بینید معروف را در صورت مرد الهیته می بینید مرد نیک صورت که خوش کند بینندگان
 و اگر می بینید لوم را می بینید صورت زشت که نفرت می کند از دلباه و ناخوشش شوند از او و پادشاه
 و میفرمود من جاد ساد و من بخل ذل و ان اجد الناس من اعطى من لا ير جوه و اعف
 الناس من اعف عن قدرة و ان اوصل الناس من وصل من قطعته یعنی کسی که بخشش
 کرد سروری یافت و کسی که بخل نمود ذلیل شد و جوادترین مردمان کسی است که بخشش کند شکر
 که امید از وی ندارد و معاف کنند تراز مردمان کسی است که عفو کند با وجود قدرت و صلت
 کننده تراز مردمان کسی است که صلح رحم کند شخصی را که از او بریده است و میفرمود من اراد بالصنيع
 الى اخيه وجه الله كافاه الله بهافي وقت حاجته و صرف عنه البلاء يا باكثر من ذلك
 یعنی کسی که اراده کند با حسان کردن بسوی برادر خود برای خدا پادشاهش دباور الله تعالی
 بان احسان در وقت حاجت او و در کردار او و طهارت او از زیاد و از ان و میگویند که هرگاه
 ابن الارزق از آنحضرت رضی الله عنه سوال کرد که یا ابن رسول الله تو فتویٰ نهی در مورد
 و قلمه پس وصف کن پروردگار ترا فرمود یا ابن الارزق من وضع دينه على القياس
 لم يزل الدهر في الالباس سائلا ناكبا عن المنهاج طاعنا عنه بالاعوجاج
 ضالا عن السبيل قايلا غير الجميل اصف لك الهی بما وصف به نفسه اعرف
 بما عرف به نفسه لا يدرك بالحواس ولا يقاس بالناس قریب غیر ملتصق
 بعيد ملتصق یؤخذ ولا یبعض معروف بالآیات موصوف بالعلامات
 لا اله الا هو الكبير المتعال یعنی ای ابن الارزق کسیکه دین خود بر قیاس نهی هموار و در انبیا

میباشد بر شسته از ره راست رنده از ان بجای کم شونده از راه کومیده غیر تنگی وصف میکنم
 بتو پروردگار خود را بدینچه وی سبحانه وصف کرد بان نفس خویش را و تعریف میکنم او را بدینچه تعریف
 کرد و هست بدان نفس خویش را که درک نشود بچو اس و قیاس نکرده شود به مردم قریب است
 از ملحق بعید است ملحق یکی دانسته شود و حصه حصه کرده نشود معروف است به آیات موصوف
 بعلامات نیست هیچ معبود بحق مکرودی کبیر متعال و میفرمود یا بنی و بنی اخوی انکم صغار قوم
 یوشک ان تکونوا کبار قوم آخرین فتعلموا العلم فمن لم یستطع منکم ان یحفظه
 فلیکتابه یعنی ای فرزندان من و برادر زادگان من شما خوردان قوم اید قریب است که
 بزیرگان قوم دیگر خواهید شد پس علم بیا موزید و کسی که طاقت حفظ آن ندارد پس باید که از ان بگوید
 رواه الدارمی و گویند که آنحضرت در روز قتل خود این رجز میفرمود **لِللّٰهِ خَیْرٌ مِّنْ رُّکُوبِ الْعِلَاقِ**
وَالْعَارِخِیْرِ مِّنْ رُّکُوبِ النَّارِ یعنی موت بهتر است از رُکُوبِ عِلَاق و عارِخِیْرِست از رُکُوبِ
 آتش و دوزخ و از کلام وی است **رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ النَّاسُ عَبِيدَ الْمَالِ وَالْدِّیْنِ لُخْفَ عَلٰی**
السَّنَتِهِمْ یَحْطُوْنَهُ مَا دَارَتْ بِهِ مَعٰیشُهُمْ نَاذِ اِخْصُوا لَلْاِبْتِلَآءِ قُلَّ الدِّیَّانُوْنَ
 یعنی مردم بنده گان مال اند و دین بکتر است بر زبانهای ایشان در گیرند او را تا وقتیکه
 جاری است بان معاشهای ایشان پس هرگاه که جستجو کرده شوند جهت آزمایش در بلا فکری کمتر شوند
 و بنده گان را از جمله اشعار آنحضرت که ابو بکر بن کامل زعمده شد بن کامل الشاذلی در حدیث
اَعَزُّ عَلَی الْمَخْلُوْقِ بِالْحَالِقِ ۚ تَسَدُّ عَلَی الْکَاذِبِ وَالصَّادِقِ ۚ یعنی قوی شو
 بر مخلوق از خالق پروردگار و راست گو و استرغی الرحمن من فضله ۚ فلیس غیر الله من رازق

در روزی طلب کن از رحمن از فضل او پرس نیست سوای الله بچکس رزق دهند من ظن
 ان الناس یفینونه : فلیس بالرحمن بالوائق کسیکه گمان کرد که مردم او را غنی کنند
 پرس نیست بر رحمان اعما وکنده او ظن ان المال من کسبه : زلت به النعلان من خالق
 با گمان برد که مال از کسب دست نعرش کرد با و نسلان از خالق و از آعمش مرویت که آنحضرت
 انشاء فرمود کما زید حضا المال مالا : زید نه هم و فی الاشغال یعنی هر
 زیاده کرده شود صاحب مال زیاده کرده شود در اندوه او در اشغال و قد عرفناک
 یا مُنْعَصَةَ العیش : و یاد از کل فان و بالی بتحقیق دانستم ترا ای منصرف کننده عیش وای
 فانه هم فاشوده و گفته شونده لیس یصفوا الزهد فیک صفوا : زهد ادا اکل
 منقل فی العیال نیست معنی یا به زهد در تو معنای زهد که هرگاه باشد منقل در عیال و در ویت
 میکند اسحق بن ابراهیم که روزی آنحضرت رضی الله عنه در بقیع زیارت قبر شهد نمودن
 انشاء فرمود نادیت سکان القبور فاسکتوا : و اجابنی عن جملتهم بللحجا
 یعنی ندا کردم باشندگان قبور را پس خاموش ماندند و جواب داد مرا از سکوت ایشان خاک شکر زده
 قالت اندری ما فعلت بساکنی : مزقت لحمهم و خوقت الکسا کفت یا میدانی
 که چه کردم به باشندگان خویش را به کردم گوشت پش را و دریدم چادر را و حشوت اعینهم
 ترا با بعد ما کانت تاذی بالیسیر من القذا و پر ساختم چشمهای پش را از خاک
 بعد از آنکه ایذا می یافتند با کی از خاکشاک اما العظام فاننی مزقتها : حتی تباینت المفاصل
 وانشاء استخوانها پس دستیکه من باره کردم آنرا تا بجای که جدا شد مفصلها و بعض

قطعت ذاین ذومن هذا کذا فترکها رما بطون لها البلاء فمخروم این را
 از من و از آن آنرا پس که استم از خاکستر که میکرد بان کرده و گویند که این ابیات نیز از اشعار
 آنحضرت است رضی الله عنه لئن کانت الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله اعلا و بئلا
 یعنی اگر باشد دنیا که شمار کرده شود که انما به پس خانه فرو خدا تعالی بلندتر و بزرگتر است و آن کانت
 الابدان للموت انشاء ففعل امره بالسيف فی الله افضل یعنی اگر باشند جسد های
 موت آفریده شده پس کشته شدن مرد از شمشیر در راه خدا فافضل تر است و آن کانت الارزاق
 شیئا مقدرا ففعله سعی المرء للترقی اجل و اگر باشند روزی چیزی مقدیر قطعت
 کوشش مرد بنا بر روزی نیکوتر است و آن کانت الاموال للترك جمعها فمال متروک
 به المرء یجمل و اگر باشد اموال جهت اکتاف شدن فراهم کردن آنها پس چه حالت است و اکتاف
 که مرد بان بخل میکند و روایت کرده است زبیر بن بکار که آنحضرت در حق زوجه خود در بابت
 انیف یا بنت امر القیس و دختر خود کینه این ابیات الشاد فرموده لعمر الله اننی لا حجب لای
 تحل لها المسکينة و الرباب یعنی هر آینه سوگند عمر تو به رستیکه من دوست میدارم خانه را
 که فرو دار دست و آن سکنه و رباب احبها و ابدل جل مالی و لیس لای غی
 فیها عتاب و دست میدارم آن هر دو را و می بختم بسیاری از مال من نیست سرزنش
 کنه و راد آن ملاست و لست لهم و از عتبا و مطیعا حیاتی او یعنی بنی الزبیر
 و نیست من برای آن لایان اگر چه ملاست کنه اطاعت کنه و در زندگی من با پوشیده کنند
 مرا تا که مجلس چها ماستن بر دو طبعه اول در بیان احادیث که

شمار کند و بوسه دهند و قلند من الدنيا لم یسبی گفته که موقع لعن من الدنيا در اینجا مثل قول دوست
صلی الله علیه و سلم من دنیاکم در حدیث حُبِّ الی من دنیاکم الطیب و النسا یعنی نصیب من دنیا
دنیوی و روایت کرده است امام احمد و ترمذی و ابن سعد و ابن جریر و طبرانی و ابوالنعمین در حدیث
از ابی سعید خدری رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین جعفر و ابان و ابی
ترمذی میگوید که آن حدیث صحیح است و روایت کرده است مثل آنچه حدیث طبرانی و ابن
و ابن عساکر از عمر رضی الله عنه و طبرانی از علی و جابر و ابی هریره و اسامه بن زید و برادر رضی الله عنهم
و ابن عدی و ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عساکر از بریده و انس رضی الله عنهما
و روایت کرده است امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حدیث رضی الله عنه که گفت
روزی مرا در دم پرسید که از کدام زمان طلاقات تو با رسول خدا صلی الله علیه و سلم است
گفتم از چند مدت آن شقیقه مرا سخت گفت و دشنام داد پس گفتم بگذار تا در خدمت و صلی الله علیه
بروم و نماز شام با وی بگذارم از آن پس آنحضرت را نگذاشتم تا که آمرزش طلب کند از خدا و ایتالی برآید
من در برای توانگاه بخدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در آمدم و نماز مغرب آنحضرت صلی الله
علیه و سلم گذاشتم چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم نماز عشا بودی فرموده بر گشت در بے
آنحضرت شدم تا که شخصی آنحضرت لاحق شد درازی در میان نهاده برفت و من در پی آنحضرت
بودم دی صلی الله علیه و سلم تا او مرا شنیده پرسید که کیستی عرض کردم که حدیقه ام فرمود
حال چیست من از حال خود خبر دار کردم آنحضرت فرمود بیا مرز و خدا ایتالی ترا و مادر ترا بعد از آن
پرسید آیا دیدی شخصی که پیش ازین با من لاحق شد گفتم بل فرمود او فرشته است از فرشتگان

که هرگز پیش ازین شب بسوی زمین فرمود نیامده و دستوری خواست از پدر و گمار خود که برین
سلام کند و مرا مرده دهد که فاطمه خاتون زنان اهل بهشت است و حسن و حسین همترازانان
اند ترندی گفته که این حدیث حسن و غریب است ازین وجه نمیدانیم آنرا که از حدیث اسیر ایل
در روایت کرده است ابن ماجه و حاکم و طبرانی و ابن عساکر از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین همترازانان اهل بهشت اند و پدر ایشان از ایشان بهتر است
در سند این حدیث معلى بن عبد الرحمن است ذهبی گفته که وی متروک الحدیث است حافظ
عسقلانی گفته که وی بوضع شهرم است و بر نفس رمی شده و طبرانی از زقره بن هلال المزنی مثل این حدیث
روایت کرده و پیشتر گفته که رجال این سند رجال صحیح اند مگر عبد الرحمن بن زیاد بن النعمان را
سلطان میگوید که جمعی از ائمه توفیق عبد الرحمن نموده اند ترندی میگوید که بخاری امر و یاقوی میگوید
و ذهبی در میزان از یحیی بن سعید نقل کرده که وی ثقة است مگر ابن معین تضعیف دی نموده لم یتابع
و حاکم از ابن مسعود رضی الله عنه مثل این حدیث روایت کرده و طبرانی و ابن عساکر از مالک
بن الحویرث نیز مثل این روایت نموده و در سند آن عمران بن ابان و مالک بن الحسن اند
بعضی تضعیف ایشان نموده اند و بعضی توفیق و روایت کرده است طبرانی و بمعجم کبیر و انجم
و فضایل صحابه از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم مر فاطمه رضی الله عنها را فرمود
بمخدا سو کند هیچ نبی نیست که انبیاء را زانیده بحرمن و بدریستیک برود و فرزندان تو همترازانان بهشت
اند مکرود و فرزند خالیه یحیی و عیسی علیهما السلام و روایت کرده است و علی و ابن عدی و ابن عساکر
از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و فرشته بر من فرود آمد و از روزی که

زمین مخلوق شده است کاهی فرو دنیا به بودند و هزار شایسته دادند که حسن و حسین و مهتر
 جوانان بهشت اند و گفتم که پدر آن هر دو بهتر است از آنها و روایت کرده است امام احمد و طبرانی
 و ابن حبان و طبرانی و بیجم کبیر و حاکم از ابی سعید خدری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود حسن و حسین و مهتر جوانان بهشت اند مگر هر دو فرزند آن خاله عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا
 و فاطمه خاتون زنان بهشت است مگر آنچه باشد از مریم بنت عمران و روایت کرده است
 ابن سعد و طبرانی و حاکم و ابونعیم در فضایل صحابه و ابن جریر و ابن عساکر از ابی سعید خدری
 رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین هر دو مهتر جوانان بهشت اند
 مگر هر دو فرزند آن خاله عیسی و یحیی علیهما السلام و روایت کرده است ابوالقاسم بغوی از ابی
 رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین و مهتر جوانان بهشت اند مگر
 هر دو فرزند آن خاله عیسی و یحیی علیهما السلام و از حدیث مروان بن معاویه فرماری
 نیز مثل این روایت کرده و روایت کرده است طبرانی از امامه رضی الله عنه که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین و مهتر جوانان بهشت اند خدا یا آن هر دو را دوست
 میدارم پس تو آن هر دو را دوست دار و روایت کرده است امام احمد از سابط که گفت
 حسین بن علی رضی الله عنهما به مسجد درآمد جابر بن عبد الله رضی الله عنهما او را دید که گفت هر که
 دوست دارد که سید جوانان بهشت را ملاحظه کند باید که این را به بنید و این را از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم شنیده ام **تکبیر الحسن و الحسين سید ائمتنا اهل الجنة**
 حدیث مشهور است و بسیاری از صحابه مثل امام بن زید و انس و براء و زید و جابر و خدیجه

و عهد الله بن مسعود و عهد الله بن عمرو علی و عمره قره بن طلال و الکلب بن حورث و ابو سعید خدری
و ابو هریره و ابویسلی رضی الله عنهم روایت کرده اند این حدیث شیخ جلال الدین سیوطی
در احادیث متواتره شمرده اما در ان اشکالی کرده اند چه ظاهر این حدیث مشرست که در حبش
جوان پیر باشند و ایشان سید جوانان اند حال اینست که همه هشتیان بعترتی و سال
خواهند بود چنانچه اخبار بآن وارد اند و دلیل بر این اشعار ظاهر است چه اگر کلام ازین اشعار خالی باشد
تخصیص را فایده نماند و ذکر نمودن شباب ضایع و سید اهل الحبه گفتن کافی بود و این اعتراض را بچند وجه
جواب داده اند وجه احسن آنکه مراد از جوانان کسانی اند که در دنیا در عالم جوانی انتقال کرده اند
و آن هر دو رضی الله عنهما سید آنها اند علی الاطلاق بخلاف کسیکه در حالت کبوترت یا پیری مرده
آن هر دو شاهزاده رضی الله عنهما سید اکثر آنها اند و بعضی رانه مثل خلفاء اربعه و نجوم همان
ایشان آن هر دو رضی الله عنهما شباب مردم اند علی الاطلاق و در غیر شباب تفصیل است بنا بر
فقط شباب از ذکر فرموده ازین تقریر ساقط شد اعتراض بعضی که ایشان فضل اند از بسیار
کسانی که پیر مردند پس تخصیص فضل ایشان بر کسیکه در حالت جوانی مرده است وجهی ندارد و وجه سقوط
ماهرست کمالا یغنی اگر گویند که فضیلت ایشان علی الشبان نیز علی الاطلاق نیست چه عیسی و یحیی
علیهما السلام از ایشان افضل اند کوئیم مراد غیر انبیاست و وجه دیگر که در تاویل این کلام که
نموده اند در اصل مسطور است و روایت کرده است مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که
چون آیه ندع ابناءنا و ابناءکم نازل شد سرور عالم صلی الله علیه وسلم علی وفاطمه و حسن و حسین
بخواند و فرمود خداوند اینها اجل بیت من اند و روایت کرده است احمد و مسلم از عائشه رضی

که روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم باه اوان برآمد یکمسی منتش از موسی سیاه و بر داشت
 حسن بن علی رضی الله عنهما در آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و برانندون کلیم در گرفت از ان بعد
 حسین در رسید و با حسن در آمد آنکا فاطمه در آمد آنحضرت او را آورد و پسر علی در آمد او را
 نیز در آورد و فرمود ای اهل بیت خدا اینجا نمی خواهد جز آنکه از شما طلبی دور کند و پاک کرد آنجا
 پاک کرد ایندن و روایت کرده است ترمذی از عمر بن ابی سلمه رضی الله عنهما ربیب پنا مبر
 صلی الله علیه و سلم گفت که آیه انما یرید الله لیزه عنکم الرجس اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا در خانه ام سلمه رضی الله عنهما نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه و
 حسن و حسین و علی را رضی الله عنهم طلبید ایشان در رسیدند و علی رضی الله عنه در پیشان بود
 پس وی صلی الله علیه و سلم ایشان را چادری پوشانید و فرمود خدا یا این اهل بیت من اند طلبی اینجا
 دور کن و پاک کرد ان ایشان را پاک کرد ایندن ام سلمه گفت یا بنی الله من نیز با ایشانم فرمود تو
 به مکان خویش باش و تو بر نیکی است ترمذی گوید که این حدیث ازین وجه غریب است
 و گفت درین باب حدیث از ام سلمه و منقل بن بشار و ابی الحمز و انس بن مالک نیز دارد
 و روایت کرده است امام احمد در مسند خود از ام سلمه رضی الله عنهما که روزی رسول خدا صلی
 علیه و سلم در خانه او بود فاطمه خریزه در و یکی طیار کرده نزد سرور عالم صلی الله علیه و سلم آورد وی
 علیه و سلم بفرمود تا شوهر و هر دو فرزند ان خود را بخوان علی حسن و حسین رضی الله عنهم حاضر آمدند نشستند
 و از ان خریزه تناول میکردند و سرور عالم صلی الله علیه و سلم بر خواجگاه خود بر چو تزه که بران چادری
 خبری کسرا نیده بود تشریف میداشت ام سلمه گوید من در جمره خویش نماز مشغول بودم که آنجا

آیه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
 نازل فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم افزونهای چادر را گرفت و پیش از آنکه بپوشانید و دستها
 مبارک خود بیرون آورده بسوی آسمان بردانید و فرمود خدا یا این اهل بیت و خاصان من اند
 پلیدی ایشان را دور کن و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدن ام سلمه گوید من سر خود را بخانه
 در کردم و گفتم که من باشمام یا رسول الله دی صلی الله علیه و سلم فرمود تو بزخیر هست و رویت
 کرده است امام احمد نیز از طریق دیگر ابو یعلی و ابن عساکر از ام سلمه رضی الله عنهما گفت که روزی
 پیغامبر خدا صلی الله علیه و سلم مر فاطمه را فرمود تا شوهر و فرزندان خود را بخواند خاتون رضی الله عنهما
 ایشان را بیاورد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم چادر خیمه‌ری که بر زیر سرش بود و آنرا در خیمه ریخته بودیم
 برایشان انداخت و هر دو دست مبارک برداشته فرمود خدا یا اینها آل محمد اند تو صلوات
 و برکات خویش بر آل محمد بگردان چنانکه برابر ایم کردانیدی به رشتیکه تو ستوده و کرامتی هستی
 ام سلمه گوید که من چادر را برداشتم تا با ایشان در آیم رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا از دست من
 برپا برد و فرمود که تو بر نیکی هستی و روایت کرده است امام احمد نیز و طبرانی از ام سلمه رضی الله عنهما
 که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه من تشریف میبشت خادم عرض کرد که علی و فاطمه
 بر در سر حاضر اند من در قرب همانخانه کوشه گرفتم و فاطمه و علی رضی الله عنهما بخانه آمدند و
 حسن و حسین که کودکان بودند با ایشان تشریف آوردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن هر دو را در گداز
 گرفته در آغوش خود نشانید و بوسه داد و دست مبارک در گردن علی انداخته گرفت و دست
 در گردن فاطمه انداخت و هر دو را بوسه داد و پیراهنی سیاه بریشان زد که شست و در

اللهم ایلک لا الی النار انا واهل بیتی تنجی خدا یا بسوی تست نه بسوی ووزخ من واهل بیت
 کفتم من نیز فرمود تو نیز و در روایتی از احمد آمده که ام سلمه گفت که آنحضرت بر علی و حسن و فاطمه
 چادری پوشانید و فرمود خدا یا این ابن بیت و خاصه من اند خدا یا پلیدی ایشان دو کن
 و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدن ام سلمه گفت یا رسول الله من نیز با ایشانم فرمود که تو بسوی نیکویی
 است و درایت کرده است امام احمد از طریق شهر بن حوشب که گفت روزیکه خبر مرگ حسین
 بن علی رضی الله عنهما رسید ام سلمه رضی الله عنهما زوجه نبی صلی الله علیه و سلم را شنیدم که اهل عراق را
 لعنت کرده گفت قتل کردند او را الله تعالی ایشان را قتل کند از فریب دادند او را و او را خوار کردند و او را
 الله تعالی لعنت کند ایشان را و بچشم خود معاینه کرده ام که روزی با مادان فاطمه رضی الله عنهما
 در خدمت سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضر گردید و وی که در آن عصبیه بود بطبق نهاد و پیش
 آنحضرت کشید سرور عالم صلی الله علیه و سلم او را پرسید که فرزند عموی تو کجاست خاتون عرض کرد
 که بخانه است فرمود او را بخوان و فرزندان خویش را همراه بیا فاطمه رضی الله عنهما بر دست
 هر دو فرزند گرفته پیش کشید و علی رضی الله عنه در پی ایشان بود چون نزدیک آنحضرت رسید
 دی صلی الله علیه و سلم هر دو فرزند را در آغوشش خود نشاند و علی را بر دست است خویش
 جاداد و فاطمه بسوی چپ بنشست و رسول خدا صلی الله علیه و سلم چادر خیری که بر سر او بر چو توده
 خوابگاه مادر مدینه کسترانیده بود از زیر من در کشید و ایشان را در آن پیچید و اندک بیت
 اطراف چادر گرفت و دست رست بسوی پروردگار جل جلاله گردانید و دست بار فرمود
 اللهم اهلی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی خدا یا این ابن بیت من

پیمیدی ایشان را در کن و پاک کردن ایشان را پاک گردانیدن ام سلمه عرض کرد که یا رسول الله ایامن
 از اهل تو نیستم فرمود آری تو نیز در چادر نبینا بعد از نیکه وی صلی الله علیه و سلم از دعای عموزاده خویش
 علی و هر دو نرزدان او و فاطمه رضی الله عنهم فارغ گشت من نیز بجا در آوردم و روایت کرد و
 امام احمد از شداد بنی عامر که گفت روزی بخد مت و ائمه بن اسقع رضی الله عنه آمده ام و نرزد او جمعی
 نشسته از احوال علی رضی الله عنه مذاکره میکردند چون آنها برخاستند و ائمه را گفت یا خبر ندیم
 ترا به آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم مشاهده کرده ام گفتیم علی گفت روزی نزد فاطمه رضی الله عنها
 آمدم و پرسیدم که علی کجاست خاتون گفت که بخنجر سرور عالم صلی الله علیه و سلم رفته و من بطلب
 وی رضی الله عنه نشسته ماندم ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم تشریف آورد و بای علی و حسن و
 حسین رضی الله عنهم همراه بودند و آن هر دو شانزده دست مبارک سرور کائنات علیه الصلوٰه
 و السلام گرفته دی صلی الله علیه و سلم بجان تشریف فرمود و علی و فاطمه را نزدیک خواند و در بر خود
 و حسن و حسین را برز انوی خود نشاند و جامه خود را بجا در بر ایشان پیچید و این آیه بخواند انما یرید الله
 لیذعبکم بالرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و فرمود خدا یا این اهل بیت من
 و اهل بیت من سزاوارتر اند و در روایت طبرانی آمده که دی صلی الله علیه و سلم فرمود خدا یا
 توصلات و محبت و مغفرت در خوان خویش برابر ابراهیم و آل ابراهیم گردانیدی خدا یا ایشان
 از من اند و من از ایشان پس محبت و مغفرت در خوان خویش بر من و بر ایشان بگردان و در
 روایت دیگری آمده که و ائمه بر در سر استاده بود عرض کرد که یا رسول الله بر من نیز باید آنحضرت
 فرمود خدا یا بر و ائمه نیز و در روایت ابن جریر آمده که و ائمه گفت من نیز از اهل بیت تو ام فرمود و نیز

از اهل بیت من هستی و روایت کرد دست ابن عساکر از زینب بنت ام سلمه رضی الله عنها که
 گفت روزی سرور عالم صلی الله علیه و سلم در خانه ام سلمه تشریف می داشت پس حسن را بیک جانب
 گذاشت و حسین را بجانب دیگر و فاطمه را در پیش و گفت رحمة الله و بركاته علیکم
 اهل البیت انه حمید مجید و من دام سلمه بخواب بودیم ام سلمه رضی الله عنها بگریه آمد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی او نگاه کرد و پرسید که گریه از چه باعث است ام سلمه عرض کرد
 که تو ایشان را خاص گردانیدی و مرا فرود گذاشتی وی صلی الله علیه و سلم فرمود تو و دختر تو از اهل بیت من اند
 و روایت کرد دست طبرانی در اوسط از علی رضی الله عنه گفت روزی بخدمت رسول خدا صلی
 علیه و سلم در آمد وی صلی الله علیه و سلم چادر سی کسترانید و بران وی صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه
 و حسن و حسین نشستند آنحضرت صلی الله علیه و سلم کنار کاچادر در گرفت و فرمود خدا یا تواز
 ایشان را رضی باشد چنانکه من از ایشان را رضی هستم **تنبیه** محب طبری گوید اختلافاتی که
 درین روایات وارد اند معمول اند بر تفسیر دین و واقع و بر آنکه این فعل در خانه ام سلمه و فاطمه رضی
 و غیرهما واقع یافته و این حجر کی در کتاب صواعق نیز بهین قسم توفیق بین الاحادیث کرده دیگر
 باید دانست که اکثر این احادیث نا ملق اند که مراد از اهل بیت در کرمیه تطهیر علی و فاطمه و حسن
 و حسین اند رضی الله عنهم و همین است نه ب اکثر محدثین و بعضی گویند که در شان از واج طهارت
 نزول فرموده چنانچه سابق و سیاق به آن دلالت دارد و این قول از ابن عباس رضی الله عنهما
 منقول است حتما که مولایش عکرمه در بازار باین منادی میکرد و تذکیر ضمیر بنظر اهل بیت است
 چه در محاوره عرب هرگاه مونس را بلفظ مذکر خطاب میکنند ضمیر مذکر در آن استعمال می نمایند چنانچه

و کریمه تعجیب من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه محمد
 ضمیر ذکر آورد با وجودیکه خطاب است بزن ابراهیم علیه السلام و جمعی میگویند که این آیه در حق
 زمان آنحضرت که اهل بیت اند از جهت سکونت ایشان در خانه وی صلی الله علیه و سلم و در حق
 اهل بیت نسب یعنی جمیع بنی هاشم و بنی مطلب که صدقه در حق ایشان حرام است نزول فرموده
 و محققان همین قول را ترجیح داده اند و استعمال اهل در حق اهل بیت سکنی و نسب شایع است
 و تذکیر ضمیر درین وقت بنا بر تغلیب است و تخصیص باین پنجتن نظر بر مرتبت ایشان است
 و نیز چون سیاق دلالت میدارد که مراد اهل بیت سکنی اند جهت دفع منطه تخصیص ایشان
 فرمود که اینها اهل بیت اند و ام سلمه رضی الله عنهما را گفت که تو نیز از اهل بیت من هستی اما بر تو
 چادر از دست ام سلمه از آن بود که علی رضی الله عنه که با وی محرمیت نمیشد در آن بود لهذا
 خریدن او در آن خصیت نغز فرمود و مویید این قول حدیث مسلم است از زید بن ارقم که شخصی از وی
 پرسید که آیا زمان آنحضرت در اهل بیت داخل اند گفت از و اج وی صلی الله علیه و سلم
 در اهل بیت داخل اند لیکن اهل بیت کسانی اند که صدقه بر ایشان حرام است روایت کرده است
 بیهقی از ابی اسید ساعدی که روزی وی صلی الله علیه و سلم عباس بن عبد المطلب را فرمود که ای
 ابا الفضل فدات و فرزند آن تو ملازم خانه باشی تا هنگامی که من برسم و در باره شما حاجتی دارم
 روز دوم عباس و فرزندان او منتظر بودند که بوقت چاشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تشریف آرزانی داشت و فرمود السلام علیکم ایها النعمه و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته چه
 کیف است محرم عرض کردند بخیر محمد الله پس ایشان را فرمود تا بایکدیگر نزدیک شدند بجا لیکه بعضی

بعضی برانورفته و چون همه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرد آمدند چادری برایشان
 پوشانید و فرمود خدا یا این علم من و مسنود من است و اینها اهل بیت من اند و ایشانرا
 از دوزخ ستر کن چنانکه من ایشانرا از چادر خود ستر کرده ام پس دلیزدیوار گاه نگفتند
 آمین آمین اما قولی صلی الله علیه و سلم در حق و ائمه محمول است بر تشبیه و مجاز نه حقیقت
 کما قاله البیهقی و روایت کرده است ترندی از برار رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حسن و حسین را رضی الله عنهما نظر کرد و فرمود خداوند من ایشانرا دوست میدارم تو نیز
 ایشانرا دوست بدار ترندی گفته که از حدیث حسن صحیح و روایت کرده است امام احمد
 و ابن ماجه و حاکم از ابی هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کسیکه حسین
 دوست بدار یقینا مرا دوست داشت و کسیکه آن هر دو را مبغوض دار یقینا مرا مبغوض
 داشت و روایت کرده است امام احمد و ابن ماجه از یعلی بن مره رضی الله عنه و روایت کرده است
 طبرانی در معجم کبیر از جابر رضی الله عنه که روزی جهت دعوت همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رفتم نگاه دیدیم حسین را که در بازار بازی میکند سر و عالم صلی الله علیه و سلم در پیشش جا میخیزد
 و هر دو دست مبارک خود بکشد و شاهزاده اینجا و آنجا میخیزد و سر و عالم صلی الله علیه و سلم
 با وی تبسم میکرد تا آنکه او را گرفت و دست مبارک خویش زیر زانوی آن او که نهشت و دست دیگر
 بر جانب پس سر انداخت و او را بوسه داد و فرمود حسین از من است و من از حسین است و
 خدا تعالی کسی را که دوست میدارد حسین را حسین سبطی است از سباط مخفی نماید که سبط
 کبیر سین و سکون با موعده در لغت بمعنی فرزند آمده و جمع آن سباط بافتح و اسباط

در اولاد احمی علیه السلام بمنزل قبایل است در اولاد اسمعیل علیه السلام و معنی حدیث آنست
 که حسین امنی است از امتها در غیر و درین اشارت است بآنکه از وی قبایل مشتعب خواهند شد
 و خلق کثیر از نسل او باقی خواهد ماند و این حدیث را ترندی بدون ذکر دعوت و تقبیل از یعلی
 روایت کرده و گفته که اند حدیث حسن و روایت کرده است ابن ماجه از زید بن ارقم رضی الله عنه
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین را رضی الله عنهم من صلح کند هم
 مرکسی را که بشما صلح کند و جنگ کند هم مرکسی را که بشما جنگ کند و روایت کرده است
 امام احمد و طبرانی و حاکم از ابی هریر و رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی علی و
 فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم نگاه کرد و فرمود من جنگ کند هم مرکسی را که از شما جنگ
 کند و صلح کند هم مرکسی را که از شما صلح کند و روایت کرده است امام احمد و ترندی رضی الله عنه
 رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم دست حسن و حسین بگرفت و فرمود کسی که دوست
 دارد مرا دوست دارد این هر دو را و پدر و مادر این هر دو را همراه من بر روز قیامت و در
 من خواهد بود ترندی گوید که اند حدیث غریب و روایت کرده است طبرانی و ابن عساکر
 از علی رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود من فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم
 و کسیکه ما را دوست دارد بر روز قیامت مجتمع بوده آب خور کنیم تا اینکه فرق کرده شود
 میان بندها که روایت کرده است خطیب ابن عساکر از ابن مسعود رضی الله عنه که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بهتر رجال شما علی است و بهتر جوانان شما حسن و حسین اند
 و بهتر زنان شما فاطمه است و روایت کرده است ابن عساکر از زید بن ارقم رضی الله عنه

که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه دوست دارد ایشان را یعنی حسن و حسین علیهما السلام بالیقین مراد دوست دشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را بالیقین مراد دشمن داشت و در آیه
 کرده است این مردویه از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در بهشت
 درجه است وسیله نام و شما هرگاه از خدا بیتی سوال کنید باید که سوال کنید برای من وسیله
 عرض کردند که یا رسول الله کدام کن یا تو در آن سکونت خواهی کرد فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین
 و روایت کرده است حاکم از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اول کسیکه
 در بهشت در آید من و تو و فاطمه و حسن و حسین از علی رضی الله عنه عرض کرد که محبان باکی در آید
 فرمود در پس شما سیوطی گوید که این حدیث را حاکم تصحیح کرده لیکن دیگر محدثان بر توقیف کرده اند
 و روایت کرده است ابن عساکر از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اجماعی علی
 نخستین چهار کس که در بهشت داخل خواهند شد من و تو و حسن و حسین اند و در پس ما ذریه ما و زنا
 و در پس ذریه ما دوستان ما از همین بسیار خواهند بود و در سند این حدیث اسمعیل بن عمرو نقلی
 است و وی ضعیف است ابن عدی گفت که وی چند احادیث روایت نموده اما کسی با وی
 متابعت نکرده و روایت کرده است در الطبرانی از محمد بن عبید بن عمیس بن ابی رافع از پدر راجد خود
 لیکن راوی آن محمد بن عبید الله ضعیف است و روایت کرده است امام احمد در مسند و ابوداؤد
 لمیاسی و ابن ابی عاصم در کتابت و ابن نجار و خطیب از علی رضی الله عنه که روزی سرد عالم
 صلی الله علیه وسلم بخانه من تشریف آورد و من خواب بودم حسن رضی الله عنه آت میخواست کرد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم نزد یک کسینه اساتد تا شیر بدو شد تا که حسین در آمد

رسول الله صلی الله علیه وسلم او را از آنجا بکنار ساخت فاطمه عرض کرد یا رسول الله شاید حسن ازین
 دست ترست فرمودنی لیکن این پیشتر طلبیده بود از آن بعد فاطمه را فرمود من و تو و این هر
 و این خواننده در روز قیامت در یک مکان خواهند بود و ابو داود و طیالسی از ابی فاخته از علی
 رضی الله عنه مثل این روایت نموده است و روایت کرده است ابن ماجه و حاکم از انس رضی
 که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما فرزندان عبدالمطلب پیش روان اهل بیتیم من و حمزه
 و علی و جعفر و حسن و حسین و هم که روایت کرده است حاکم از ابو هریره رضی الله عنه که
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود خداوند من و مرا یعنی حسین را دوست میدارم تو نیز او را
 دوست بدار و روایت کرده است طبرانی از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود که دوست دار و این را یعنی حسین را به تحقیق دوست داشت مرا در روایت کرده است
 ترمذی و ابن حبان از اسامه بن زید رضی الله عنهما که گفت شبی بجای نزدیک رسول خدا صلی
 علیه وسلم حاضر شدم آنحضرت چیزی در جامه فرارفته تشریف آورد و ندانستم که آن چیست
 چون فراغت از حاجت دست داد گفتم یا رسول الله این چیست که تو آنرا فرارفته آنحضرت
 جامه را بکشاد دیدم که حسن و حسین بر آن آنحضرت انداخته فرمود این هر دو پسران منند
 و پسران دختر من اند خداوند من این هر دو را دوست میدارم تو نیز این هر دو را دوست
 و دوست دار و کسی که این هر دو را دوست دارد و روایت کرده است ترمذی از انس
 رضی الله عنه که از سرور عالم صلی الله علیه وسلم پرسیده شد که کدام اهل بیت بسوی تو محبوبترند
 فرمود حسن و حسین و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه را میفرمود که هر دو پسران مرا بخوان آن

می بوسید و با خود می چسباندی ترمذی گوید که از حدیث غریب من حدیث اس در روایت کرده است
 امام احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن جبان و حاکم از بریده و رضی الله عنه که پیغامبر خدا
 صلی الله علیه و سلم روزی خطبه میخواند ناگاه حسن و حسین آمدند و بر ایشان پیراهن سرخ پوش
 ایشان میرفتنه و از نفرزش می افتادند رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را دید و از منبر فرمود
 و ایشان را برداشت و پیش خود نهاد و گفت که الله تعالی راست فرموده انما اموالکم
 و اولادکم فتنه یعنی اموال شما و اولاد شما مکرر فتنه این هر دو سیر را دیدم که میفرستند
 و می افتادند صبر نتوانستم کرد تا آنکه سخن خود را بریدم و ایشان را برداشتم ترمذی گفته که از حدیث
 غریب در روایت کرده است طبرانی در معجم کبیر از عقبه بن عامر رضی الله عنه که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود حسن و حسین دو گوشواره عرشانه اماما بوی نیا و بخت و در روایت
 امام احمد و ابن ابی شیبہ و طبرانی در معجم کبیر از ابی هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود خداوند من این هر دو را یعنی حسن و حسین را دوست میدارم پس تو ایشان را دوست
 و دشمن دار آنرا که ایشان را دشمن دارد و در روایت کرده است امام احمد و مسند از عطاء
 از مردی از صحابه رضی الله عنهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم حسن و حسین را با خود ضم میکرد
 و میفرمود خدا یا من ایشان را دوست میدارم تو ایشان را دوست دار و از سلمان رضی الله عنه
 مثل این روایت کرده و در روایت کرده است ابو نعیم و اس عساکر از سلمان رضی الله عنه
 در روایت کرده است ابو نعیم از ابی هریره رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کسیکه
 دوست دارد حسن و حسین را دوست دارم من او را و کسیکه من او را دوست دارم دوست دارد

اور خدا تعالیٰ کسیکه دوست دارد و او را خدا تعالیٰ داخل سازد و او را در جنات نعیم و کسیکه
 دشمن دارد آن هر دو را یا ستم کند بر ایشان دشمن دارم و او را و کسیکه او را دشمن دارم دشمن دارد
 و او را خدا تعالیٰ و کسیکه دشمن دارد و او را خدا تعالیٰ داخل سازد و او را در آتش و زرخ و باشد او را
 عذاب پاینده و در روایت کرده است حاکم از سلمان رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود حسن و حسین فرزندان من اند کسی که آن هر دو را دوست دارد و دوست داشت مرا
 و کسیکه مرا دوست دارد و دوست داشت خدا را و کسیکه دوست داشت خدا را داخل کند او را
 در بهشت و کسیکه دشمن دارد و آن هر دو را دشمن داشت مرا و کسیکه مرا دشمن داشت دشمن دارد
 و او را خدا تعالیٰ و کسیکه او را دشمن دارد و خدا تعالیٰ داخل کرد او را در آتش و زرخ سیوطی گفته
 که حاکم تصحیح این حدیث نموده اما دیگر محدثان او را تعقب کرده اند و روایت کرده است طبرانی
 در معجم کبیر از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کسیکه مرا دوست میدارد
 باید که این هر دو را یعنی حسن و حسین را دوست بدارد و روایت کرده است ابن عساکر
 از ابان از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کسی از شما از مجلس خود برخیزد و ذکر
 برای حسن و حسین یا ذریت ایشان و روایت کرده است ابو یعلی و ابن شابر در کتاب
 از عمر رضی الله عنه که گفت و بدم حسن و حسین را که بر دوش بنیامبر خدا صلی الله علیه و سلم سوار اند
 گفتم زیر شما بهترین است پس مرد عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که آن هر دو بهترین سواران
 اند و روایت کرده است طبرانی از یعلی بن مره رضی الله عنه که گفت روزی پیش از عالم
 صلی الله علیه و سلم بودیم ناگاه ام امین حاضر شد و معروض داشت که یا رسول الله حسن و حسین کم شده اند

و این در وقت ارتفاع روز واقع گردید آنحضرت مردم را فرمود بر خیزیه و فرزندان را بطلبید
 هر مرد را بی در گرفت و من جانبی که رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بود در کفتم تا آنکه به پایین
 رسید دید که حسن و حسین با یکدیگر چسبیده اند و ماری بزرگ که شعله از دامن او مبتدایه آتش می
 بردم استاده است رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوی او شتاب کرد و مار خود را از التفات کرد
 مخاطب بسوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گشت و از آن بعد و بعضی از سوراخها خیزید
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد یک شایه از دکان درآمد و هر دو را از یکدیگر جدا کرد و روی ایشان
 مسح فرمود و گفت ما در پی من فدای شما باد چه چیز کرامی کرد شما را بر خدا تعالی پس یکی را بر دوش
 راست و دیگری را بر دوش چپ اند کفتم خوشا زنده گانی است مر شما را چه بهتر است سواری
 بنی صلی الله علیه و سلم فرمود بهتر سواری اند این هر دو و پدر ایشان از ایشان بهتر است و در آیه
 کرده است امام احمد و ابن ماجه در سنن در کتاب الادب ابن ابی شیبہ در امهر مزی در شمال
 از یعلی بن مره عامری رضی الله عنه که روزی حسن و حسین رضی الله عنهما دو ان دو ان نزد مرقم
 صلی الله علیه و سلم درآمد بنی صلی الله علیه و سلم ایشان را با خود ضم کرد و فرمود که فرزندان بخل آورند و حسن
 آورند و است یعنی اولاد مرد را باعث جبن و بخل میشوند چه انسان مال را جهت فرزندان خود
 جمع میسازد و از جود و بخشش بخل می نماید و از خبک جبن اختیار میکند تا بجای ماند و تربیت
 اولاد نماید عافط عراقی گفته که سنن این حدیث جید است و امام احمد به کبر طریق از یعلی آورده
 گفت دیدم حسن و حسین را که بسوی بنی صلی الله علیه و سلم شتاب میکنند هر گاه یکی از ایشان
 بنزد یک سید رسول الله صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود در کردن انداخته بوسید

ازان بعد دیگری در رسید آنحضرت دست دیگر در گرفت و از آنجا که دست او بر سر فرمود خداوند امن
 ایشان را دوست دارم پس تو این هر دو را دوست بدار بد رستیکه فرزند بختل آورنده و جبر آورنده است
 و آخر پامالی که پامالی کرد پروردگار به وج بود و روایت کرد دست امام احمد و حمید و حسن و
 از عمر بن عبد العزیز گفت که زن صالحه خوله بنت حکیم گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یکی از پسران دختر خود را بکنار گرفته برآمد و فرمود و الله شما بر چنین می آورند و به بختل می آورند
 و بد رستیکه شما از ریحان خدای عزوجل اند و آخر پامالی که پامالی کرد پروردگار به وج بود حافظ
 عسقلانی در اطراف المسند گفته که در سند این حدیث انقطاع است ترندی گفته که ما نمی بینیم
 عمر بن عبد العزیز را از خوله سماعت کرده است وج بفتح و او و تشدید جیم نام وادی است
 بطایف مراد از پامالی جنگ و قتال است و معنی حدیث اینست آخر جنگ که خدا تعالی
 با کفار واقع نموده غزوه وج بود که سرور عالم صلی الله علیه و سلم ازان بعد با کفار جنگ نفرمودند
 مگر به تنویر گفتند لیکن در اینجا جنگ بوقع نه پیوست و مراد از جنگ وج بعضی غزوه لطایف
 گفته اند و بعضی غزوه حنین و در حقیقت که یا هر دو واحد اند چه در حنین یا بموازن و ثقیف مقابله است
 و اد کفار از اینجا رو به نبرست نهاده و قلع طایف متحصن شدند و سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 قلعه را محاصره در آورند از جانبین تیراندازی می کشید و چند کس از رفیقین بقتل رسیدند
 و چون فتح آن اهم نبود و امری از جانب الهی در باره فتح آن نشد و از اینجا که کج کردند و روایت
 کرده است ابن عساکر از جابر رضی الله عنه که گفت روزی نزد یک رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در آمدم دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر توایم چهار کانه میرفت و بر پشت وی صلی الله علیه و سلم

حسن و حسین نشسته اند و وی صلی الله علیه و سلم میفرمود شتر شما بهتر است و شما دو تنک بهتر است
 و از طریق دیگر روایت کرده که جابر گفت نزد یک رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمدم آنحضرت
 حسن و حسین را بر پشت خود نشاند و میفرست گفت شتر شما بهتر است آن رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود این هر دو بهتر سوار اند و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از ابی هریره رضی الله عنه
 که گفت دیده اند این هر دو چشمان من و شنیده اند این هر دو گوش من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که دست حسن یا حسین میگرفت و میفرمود سوار شوای چشم پشه پس کودک پای خود بر پای
 بنی صلی الله علیه و سلم می نهاد بعد از آن او را برداشته بر سینه مبارک خود می نهاد و میفرمود
 و من خود کبش او بوسه میداد و میگفت خداوند من این را دوست میدارم تو او را دوست
 روایت کرده است امام احمد و ابن عساکر از ابی هریره رضی الله عنه که گفت همراه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم نماز عشا میکردیم چون سجده میرفت حسن و حسین بر حبه بر پشت مبارک
 رسول الله صلی الله علیه و سلم سوار می شدند و چون سر از سجده بر میداشت ایشان را از دم گرفت
 بر زمین میکشیداشت چون باز سجده میرفت باز سوار میشدند و چون نماز فارغ شد ایشان را
 بر زانوی خود نشاند و من بر خوسته عرض کردم یا رسول الله ایشان را بسوی مادر ایشان میرسانم
 درین اثنا برقی درخشید آنحضرت ایشان را از نو که از مادر خود طحی شود ابو هریره گوید که آن روشنی
 بهمانطور بود تا آن هر دو نزد مادر خود رسیدند و روایت کرده است امام احمد از عبد الله بن شداد
 بن الہداد از پدر خود که روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم چپتی یکی از دو نماز آخر روز که ظهر یا عصر
 بود تشریف آورد و حسن یا حسین را برداشت و چون وی صلی الله علیه و سلم پیش صف بردست

آن فرزند را نهاد و تکبیر نماز گفت و نماز ادا کرد اما در اثنای نماز در یک سجده درنگ بسیار کرد
راوی گوید من سب برداشتم تا گاه دیدم که آن پسر بر پشت نبی صلی الله علیه و سلم نشسته است
و آنحضرت سر در سجده نهاده اند من باز سر سجده نهادم چون از نماز فارغ شد مردم عرض کردند که
یا رسول الله در اثنای نماز سجده دراز کردی بحدیکه ما گمان بردیم که امری نو حادث شده است یا
با آنحضرت وحی میشود فرمود هیچ یکی ازین نبود لیکن پسر من مرا مبتلا به شتر ساخته بر پشت من
سوار شده بود پیش از ادا ای حاجت او تعجیل نمودن مکروه دانستم و از ابی سعید و ابن عمر رضی الله عنهما
نیز مثل این مردی است و روایت کرده است ابن عباس که از ابن عباس رضی الله عنهما گفت عبا
رضی الله عنه در ایام بیماری نبی صلی الله علیه و سلم بنابر عیادت در آمد و آنحضرت بر دوشسته بر تخت
نشامید رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ای عموی من خدا تعالی ترا برادر دارد بعد از ابن عباس
عرض کرد که یا رسول الله اینک علی دستوری میخواهد آنحضرت او را دستوری دادند علی رضی الله عنه
در آمد و با وی حسن و حسین بودند عباس گفت که یا رسول الله این اولاد تو اند فرمود ایشان
اولاد تو نیز اند پس فرمود ایا تو ایشان را دوست میداری گفت دوست میدارم فرمود دوست
دارد ترا خدا تعالی چنانکه تو ایشان را دوست میداری معنی آن آنکه عادت عرب بود که اولاد دختر
اولاد و نمیدانستند چنانکه شاعر گفته بنو نابتوا بناتنا و بناتنا بنوهن ابنا الرجال
الا باعد یعنی بنبر کان ما و دختران ما فرزندان ما هستند نسبان پسران مردان با بعد اند
ازین خیال عباس سؤال کرد که ایا ایشان پسران تو اند آنحضرت آنرا تسلیم ننموده فرمود که هرگاه تو
عم من است ایشان اولاد تو نیز خواهند بود و روایت کرده است ابن شهاب از علی رضی الله عنه

که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در موضع جنازه تشریف شست تا گاه حسن و حسین نمودارند
 و بایکد یک گشتی میکردند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودمان ای حسین کبیر حسن را علی رضی الله عنه
 که در آنجا نشسته بود عرض کرد که یا رسول الله بر حسن تحریر میفرمائی داد و عمر زیاد و سهیل و سواد
 صلی الله علیه و سلم فرمود اینک جبرئیل استاده میکویه مان ای حسین کبیر حسن را سند این را با من است
 مگر اینکه در آن انقطاع است و روایت کرده است ابو یعلی از ابی هریره رضی الله عنه که روزی
 حسن و حسین رضی الله عنهما را بردی رسول خدا صلی الله علیه و سلم گشتی میکردند رسول الله صلی الله علیه
 فرمودن گرفت که هیه حسین فاطمه رضی الله عنهما عرض کرد که یا رسول الله هیه حسین چرا میفرمائی فرمود
 جبرئیل میکوید هیه حسین و روایت کرده است طبرانی در معجم کبیر و خطیب و ابن عساکر از طریق ابن
 از ابی عثمان از عقبه بن عامر رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون این بهشت
 بهشت در آیند وی خواهد گفت که ای پروردگار ایاد و عده کرده بودی که مرا به دور کن از رکنا
 خود آراسته کنی پروردگار خواهد فرمود آیا ترا بحسن و حسین آراسته نکردم پس جنت میخورد خرمی
 چنانکه عروس میخورد سند این حدیث مضطرب است ابن عساکر گفته که این حدیث از ابن لبعیه
 از ابی عثمان مرسل نیز مروی گشته و در روایتی آمده که ابی عثمان گفت که مرا رسیده است و رفع
 بسوی نبی صلی الله علیه و سلم کرده و این ابو عثمان بضم عین مهمله و تشدید شین معجمه و بعد از الف نون
 است کنیت حمی بن یونس و وی ثقة است مشهور و روایتی که بعد از آن اند و ایشان کلام است و از
 ابن جوزی این حدیث در موضوعات ذکر کرده و گفته که در سند این حدیث احمد بن رشیدین است
 و وی کذاب است و شیخ احمد بن علی بحلی بیسببش و ابن لبعیه حاشی معروض است شیخ جمال الدین

در کتاب لالی المصنوعه از طبرانی نقل کرده که این حدیث را از ابن ابریه خبر حمید کسی روایت کرده
 و از ابن رشدین و ابن یونس میگوید که ابن ابریه از خطاب حدیث و اهل صنعت بود ابن عدی گفته
 که او صاحب احادیث کثیره است و حدیث مصبر خطاب از او روایت کند و بروی انکار چندی
 می نمایند و با وجود ضعف حدیثش را می نویسند روایت کرده است از وی از طریق ابو مخنف لوط
 بن یحیی از کلبی از ابی صالح از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون از بهشت
 جنت را آفرید فرمود ایاراضی نشوی که بحسن و حسین دو درکن ترا آراسته کردم جنت از سر خود
 بخرامید چنانکه عروس شب عرس میخارند و بهتر از کرد پس الله تعالی فرمود چه را میخواستی عرض کرد از بابا
 شوق که بسوی ایشان دارم در سندش لوط و کلبی است ابن جوزی میگوید که همانکه ابان روایت
 کرده است آنرا ابن جبان از طریق حسن بن صابر کسائی از وکیع از هشام بن عروه از عروه از اشع
 رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که چون الله تعالی جنت فرمود پس را آفرید عرض کرد
 ای پروردگار مرا آراسته کن پس او را وحی شد که ترا بحسن و حسین آراسته کرده ام ابن جوزی گفته
 که این حدیث موضوع است و حسن بن صابر جدا منکر الروایه است و در میزان گفته که از کذاب
 و این حدیث را طریق دیگر است از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که جنت
 بر دو درخ فخر کرد و گفت که من از تو بهتر ام و درخ گفت بلکه من از تو بهتر ام بهشت پرسید سبب
 بهتری تو چیست و درخ گفت در من جبار و غرور و فرعون اند پس الله تعالی بسوی بهشت وحی
 فرمود که فردی مکن هر آنکه در کن ترا بحسن و حسین آراسته میکنم جنت بخرامید چنانکه عروس شب عرس
 میخارند روایت کرده است این طبرانی و معجم او وسط گفته که عباد بن صهیب متفرگشته سیوطی

میگوید که وی احد المته و کینست و روایت کرده است ابن عساکر از عمر رضی الله عنه که رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود که فاطمه و علی و حسن و حسین در خضره قدس اند در قبه سفید که سقف آن
 عرش پروردگار است و رسند این حدیث زیاد تو باری است و از تفسی گفته که وی حدیث وضع
 میکند و ابن الجوزی آنرا در موضوعات آورده سیوطی گفته که این حدیث را طریق دیگر است روایت
 کرده است طبرانی از ابی موسی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که من و علی و فاطمه و حسن و
 حسین روز قیامت زیر عرش در قبه خواهند بود و رسند این جبار طائی است و وی ضعیف است
 و روایت کرده است بهیمنی از امام سلمه رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که این مسجد
 حرام است بر هر زن حایض و بر مرد جنب مگر بر محمد و ابن بیت او و علی و فاطمه و حسن و حسین
 و رسند این حدیث ضعیف است و روایت کرده است ابو نعیم در کتاب معرفت و دیلمی از جابر
 رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم را شنیدم که علی بن ابیطالب میفرمود ای
 ابوالریحان تنین بر تو سلام باد ترا وصیت میکنم هر دو ریخته من از دنیا و درین قلیل روز ما هر دو رکن
 خواهند افتاد و الله تعالی خلیفه من است بر تو چون رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت
 علی فرمود که این یکی از دو رکن من است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بود و چون فاطمه رضی
 عنها وفات یافت فرمود این رکن دوم است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده بودند و رسند
 این حدیث حماد بن عیسی است غریقی حجه و وی ضعیف است و روایت کرده است ابن مردود
 از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود مثال من مثال اخی است که من اصل آن
 در ختم و علی شاخهای آن و حسن و حسین میوه آن و شهید ما برک آن و بر بنی آید از پاک مکر پاک

در سنه این حدیث عباد بن یعقوب است و وی را فضیلت احادیث منکر روایت میکند و این حدیث را در موضوعات روایت کرده و این حدیث را طریق دیگر است روایت کرده است حاکم در مناقب فاطمه زهرا علیها السلام از محمد بن حیویه مدالی از اسحق از عبد الرزاق از پدر خود از مسیبا بن ابی مینامو لای عبد الرحمن بن عوف که گفت از من اخذ نمایند پیش از آنکه احادیث باطل مخلوط شوند شنیده ام رسول الله صلی الله علیه و سلم را که میفرمود من در ختم و فاطمه شاخهای آن و علی لعاج آن و حسن و حسین ثمره آن و شیعه بابرک آن و اصل آن درخت در جنت عدن است این حدیث را ابن الجوزی در موضوعات آورده و میباید تا میست ساقط الحدیث ابو حاتم گوید که وی کاذب بود و ابن معین گفته که وی ثقة نیست و محمد بن حیویه شهم است کذب و جز جانی گفته که بنابر بنده بی ادویه حدیث او را انکار کرده اند و یعقوب بن سفیان گفته که وی ثقة و مأمون است و ابو ذرعه گوید که وی قوی نیست ترندی گفته که مناکیر روایت میکند عقیلی گفته که متابعت بر هیچ از حدیث او نکرد و میشود و ابن عدی گفته که وی در تشیع غلو میکرد بنابران بر حدیث او شائبه میکند و آنچه حاکم گفته که میباید صلی الله علیه و سلم را یافته و از وی سماعت کرده و مردود است چه میا خود خبر داده که ولادت وی بعد از نبی صلی الله علیه و سلم بود و در اصل میباید این حدیث از مولای خود عبد الرزاق بن عوف رضی الله عنه روایت کرده و در روایت حاکم و جمعی دیگر است چه عبد الرزاق از پدر خود روایت کرده و وی از میانه از خود خود و شاید که این و هم از ابن حیویه است از برای آنکه ابن عدی در کامل از حسن بن عیسی بن ابی عبد الغنی از عبد الرزاق از پدر خود از میباید ابن مسیبا از عبد الرحمن روایت کرده و در روایت کرده است امام احمد و ابن عدی از طریق عثمان بن عبد الله

از عبد الله بن لهيعة از ابی البرکات از جابر رضی الله عنه که گفت علی رضی الله عنه در عرفات
 پیش رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر بود وی صلی الله علیه و سلم به علی اشاره میکرد و میگفت که نزدیک
 بیا چون او با آنحضرت نزدیک شد فرمود چو تو در پنجه من بند و گفت ای علی من و تو از یک درخت
 مخلوق اند من اصل آن درخت ام و تو فرع آن و حسن و حسین شاخهای آن کسیکه یکی از آن شاخها
 بگیرد الله تعالی او را در جنت داخل خواهد کرد ای علی امت من اگر روزه دارند تا شب بخیمه نشینند
 و نماز که دارند تا بخدیکه بر مثال منجا گردانند از آن بعد ترا دشمن بدانند هر آنکه الله تعالی آنها را در روز
 جزا خواهد انداخت این حدیثی گفته که این حدیث را بنجر عثمان شامی کسی روایت کرده و او را احادیث
 موضوع اند و ابن جوزی گفته که دی و ضاع است در روایت کرده است ابن عدی از طریق مومنین
 نعمان از لیش بن سعد از ابن جریج از مجاهد از ابن عباس رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود من درخت ام و فاطمه حمل آن و حسن و حسین میوه آن و محبان الطبیعت برک آن جماعت
 ابن جوزی گفته که این حدیث موضوع است و موسی لا یعرف و سیوطی در مکتب البیعات گفته که
 این را ابن جوزی از حدیث علی وارد کرده و گفته که در سند این عباد بن یعقوب است و
 با نفی است لیکن بخاری در صحیح خود حدیثی مقرون از عباد روایت کرده و وی صدوق است
 و ابو حاتم توشیح وی کرده و حاکم گفته که ابن خزيمة هرگاه از وی روایت میکرد میگفت که حدیث
 الثقة فی روایت التهم فی را به عباد بن یعقوب در روایت کرده است ابن حبان از ابن عباس رضی الله عنهما
 گفت که بر حسن و حسین و توفیق بودند که از نوهای کویک با زوی جبریل آنگاه ابن جوزی گفته که این
 حدیث موضوع است و آن کیدی است و سیوطی گفته که این حدیث را خطیب از طریق دیگر

از خلافت بنی‌تیمی آورده و از آن ثبت کدیمی مرتفع گشت و روایت کرده است خطیب ابن عباس
رضی الله عنهما گفت روزی نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودم و برزائوی چپ آنحضرت
فرزندش ابراهیم ششده و برزائوی راست حسین بن علی بوده و نبی صلی الله علیه و سلم
گاه این را بوسه میداد و گاه آنرا ناکا که جبریل از طرف رب العالمین جثانه بوحی در آمد و چون آنحضرت
از آنحضرت منکشف شد فرمود که جبریل از طرف پروردگار من در آمد و گفت ای محمد پروردگار تو
سلام گفته و فرموده که من این هر دو را تو مجتمع نخواهم که شت یکی ازین دو بعضی دیگری فدا کن
پس آنحضرت بسوی ابراهیم دیده برگشت از آن بعد بحسین نگاه کرده بنالید و فرمود ابراهیم
که مادرش کنیزک است چون وفات یابد بخرمن کسی اند و بگین نخواهد شد و مادر حسین فاطمه است
و پدرش علی فرزند عموی من و گوشت خون من در هر گاه این بمیرد دختر من اند و بگین خواهد شد
و فرزند عموی من نمکین خواهد گشت و من در اندوه خواهم افتاد و من اندوه خود برانده آن مرد
اختیار کردم و بجبریل فرمود ای جبریل فدا دادم حسین را با ابراهیم پس بعد سه روز ابراهیم
وفات یافت از آن بعد هر گاه حسین نزد نبی صلی الله علیه و سلم آمدی آنحضرت او را بوسه داد
و باینه مبارک خویش ضم کردی و ثنایای او را کمیدی و فرمودی که من فدایم از کسیکه فدا کردم
از وی فرزند من ابراهیم را این جوی کوی که این حدیث موضوع است یافت دین از عیث
نقاش است و دارقطنی گفته که این حدیث باطل است و کمان می برم که نقاش را بر سینه
بن صاعد موضوع واقع شده و وی کمان برد که این از احادیث صحیح است و خود از وی شنیده
پس او را روایت نمود و روایت کرده است ابن عدی از ابی هریره رضی الله عنه که

رسول الله صلى الله عليه وسلم پنج بار سجده نمود که در آن رکوع نکرد و فرمود که جبریل نزد من در آمد
 و گفت تحقیق الله تعالی دوست میدارد فاطمه را پس من سجده در آمدم و سر از سجده برداشتم
 بار دوم جبریل در رسید و گفت که دیگر بار الله تعالی فاطمه را دوست میدارد من سجده در افتادم
 پس باز آمد و گفت که الله تعالی حسن و حسین را دوست میدارد من سجده رفتم باز پس آمد
 و گفت که الله تعالی دوست میدارد آنکس را که دوست میدارد آن هر دو را من سجده نمودم
 دیگر باز آمد و گفت الله تعالی دوست میدارد آنکس را که دوست میدارد آن هر دو را من سجده
 کردم این عدی گفته که از کذب بار و روایت کرد و دست ابن عدی از انس رضی الله عنه که
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود کسیکه مراد دوست میدارد باید که علی را دوست دارد و کسیکه
 علی را دوست میدارد باید که فاطمه را دوست دارد و کسیکه فاطمه را دوست دارد باید که حسن
 حسین را دوست دارد و اهل جنت خوشی میکنند و مسارعت می نمایند بیدار ایشان و محبت
 ایشان ایمان است و بغض ایشان نفاق و هر که دشمن دارد مرگش از اهل بیت من بالیقین از
 شفاعت من محروم خواهد ماند و من نبی کریم ام الله تعالی مرا بصدق رستی فرستاد این بلیت
 مرا دوست دارید و علی را دوست دارید این عدی گفته که این حدیث باطل است و این چیز
 در موضوعات آورده **تنبیه** احادیثیکه از جوامع و مساینه بدان لطیف است و درین
 ادراک از اجماع نمود و احادیث موضوعه که درین باب بنظر رسیده هم نوکر یزخامه کرده تا استقصای
 اعم و فایده اتم باشد و طالبان روایت آن اجتناب دارند و اما چند احادیث که کاشفی در آورده
 مثل حدیث اعرابی در آوردن اموره و مثل آمدن جبریل در صورت وجهه قلبی و تجسس نمودن

آن هر دو شاهزاده سبب از حبیب دمی الحدیث بسبب عدم وثوق به نقلش در بخارا قام نمود و در
ثبوت چنین احادیث نظر است و احادیث صحیح که برشان آنحضرت ولایت میدارند کافی اند
جلسه دوم در بیان آنکه صحابه کرام تعظیم امام همام می نمودند رضی الله عنهم ناقلان آثار و حالات
اخبار چنان تحسیر نموده اند که اصحاب سرور امام علیه وعلیه الصلوٰه والسلام امام حسن و حسین
رضی الله عنهما نهایت اعزاز و اکرام می نمودند و غایت تعظیم و احترام بجای آوردند چنانچه
صدیق اکبر رضی الله عنه فرموده که ارقبوا لاجل فی اهل بیته یعنی چشمه اریه محمد صلی الله علیه و سلم
را در اهل بیت او و میفرمود قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد من هر آنکه دوست تر است
از آنکه قرابت مرا وصل کنم رواه البخاری و روایت کرده است ابن سعد از جعفر بن محمد از پدر خود
که یکبار نزد عمر رضی الله عنه ازین جمله درآمد و می فرمود رضی الله عنه مردم را بپوشانید بپا دهن
ما بین قبر شریف و منبر نشسته بود که مردم چها پوشیده نزد وی می آمدند و سلام میکردند و دعا میدادند
ناگاه حسن و حسین رضی الله عنهما از خانه مادر خود بیرون آمدند و مردم را تشکافه در رسیدند و آن
هر دو شاهزاده ازان جمله عاری بودند عمر رضی الله عنه را بمشاهده این حال حسین ندانست و شمرند
بر حسین طاری شد و گفت بخدا سوگند که در بخارا برای لباسش ما هیچ نیست مردم گفتند ای امیر المؤمنین
رعایا را لباس مرحمت فرمودی این شرمندگی از برای چیست عمر گفت که این هر دو پسر مردم را
تخلی کرده رسیدند و بر بدن ایشان حله ازین جمله نیست و هیچ یک حله بسبب بزرگواری ایشان
راست نمی آید ازان بعد بعامل من نکارش فرمود که بنا بر حسن حسین رضی الله عنهما دو عدد حله
روان نماید و تا درین باب اندارد عامل من بحسب سر امیر و حله و از آنجا آنحضرت هر دو شاهزاده را

در روایت کرده است ابو عبیده در کتاب الموال و ابن سعد از جعفر بن محمد از پدر خود که عمر رضی الله عنه عطا ی حسن و حسین رضی الله عنهما موافق عطا ی پدر ایشان علی رضی الله عنه مقرر کرده بود در روایت کرده است ابن سعد و ابن راهویه و خطیب در تاریخ خود از حسین بن علی رضی الله عنهما که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر سوار بود من نزدیک او در آمدم و گفتم از منبر پدر من فرود آئی و بر منبر پدر خویش سوار شو عمر گفت پدر مرا منبر نبود و مرا همراه خود نشانی چون فرود آمد بمنزل خویش شافست و گفتم ای فرزند ترا کدام این تعلیم کرده گفت احدی مرا تعلیم نکرده انکاه گفت چرا تو نزدیک مانیای پس روزی نزدیک او رفتم دیدم که بجای خلوت میکند و ابن عمر بر دروازه وقف است که هنوز او را اذن نداده من از معاینه این حال مراجعت کردم اذان بعد باز عمر با من طاقی شد و گفت ای فرزند ترا ندیدم که نزد من آمدی گفتم روزی آمده بودم لیکن تو با معاویه خلوت داشته بودی و ابن عمر را دیدم که هنوز نمازون نشده اذان مراجعت نمودم فرمود تو باذن منرا و از ترس از عمر بن عمر و دست خود بر سر خویش نهاده گفت که نه پوشانید در سر ما آنچه بینی مگر الله بعد از آن شما را در روایت کرده است ابن سعد از بحر می که گفت روزی عمر رضی الله عنه بر منبر خطبه میخواند ناگاه حسین بن علی رضی الله عنهما با ستاد و گفت فرود آئی از منبر پدر من عمر گفت این منبر پدرتست منبر پدر نیست کدام ترا باین امر کرده در این اثنا علی رضی الله عنه بر پای ستاد و گفت ای امیر المؤمنین که او را مابین امر نکرد و پدر خود را فرمود ای یوفا ترا بدر خواهم آورد عمر گفت برادر زاده مرا بدر و میاراست گفت که منبر پدر اوست و روایت که عمر بن العاص رضی الله عنه روزی در سایه کعبه نشسته بود ناگاه که حسین رضی الله عنه می آید عمر و گفت این کس یعنی حسین رضی الله عنه و منبرین این من است نزد اهل آسمان

و مروی است که ابوهریره رضی الله عنه از فضل امام حسین رضی الله عنه خاک می افشاند حسین رضی الله عنه میفرمود که ای ابوهریره با من چنین کن ابوهریره میگفت که مرا بگذارد بگذارد سو کند اگر مردم نبینند آنچه میدانم هر آنچه ترابر کرد نهایی خود خواهند برداشت **مجلس پنجم** در احادیثی که اشعار بر قتل آن فرزند سید ابرار دارند رضی الله عنه روایت کرده است ابن سعد و طبرانی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که جبریل مرا خبر داد که فرزندم حسین پس از من بر زمین طوف مقبول خواهد شد و این خاک مراد او گفت که این خاک خوابگاه اوست روایت کرده است ابن سعد و بیهقی و ملا از طریق ابی سلمه بن عبد الرحمن گفت که در حجره عایشه رضی الله عنها رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بالا خانه بود که هرگاه اراده ملاقات جبریل میکرد بران سوار می شد بکار وی صلی الله علیه و سلم بران سوار شد و عایشه را امر کرد که تا اصدی بران نیاید نگاه حسین رضی الله عنه بران سوار شد و عایشه ندانست جبریل پرسید که این کیست و صلی الله علیه و سلم فرمود پس من هست و او را گرفته بران خود نشانید جبریل علیه السلام گفت امت تو این را خواهند گشت دی صلی الله علیه و سلم پرسید که آیا امت من خواهند گشت گفت آری اگر خواهی ترا زینتی که بران گشته خواهد شد می نمایم انگاه جبریل بسوی طوف بعراق اشاره کرد و خاک سرخ از آنجا گرفت و دی صلی الله علیه و سلم را بنمود و گفت که این خاک از خوابگاه اوست و این حدیث بیهقی از طریق ابی سلمه از عایشه موصولاً روایت کرده و روایت کرده است حاکم و بیهقی از امام الفضل گفت عایشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که جبریل در آمد و مرا خبر داد که امت من این زینت یعنی حسین را خواهند گشت و برای ملاحظه من خاک سرخ بیاورد و قطعه بیهقی در دلائل جنان است

که ام الفضل رضی الله عنهما نزد سرور عالم صلی الله علیه و سلم بیاید و عرض کرد که یا رسول الله! من خوابی
 دیده ام رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آن چیست ام الفضل گفت دیدم که یار او از جسد تو برون
 در آغوش من نهاده اند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود خوابی نیک دیدی انشاء الله فاطمه
 پسری خواهد زاید که در کنار تو خواهد بود پس فاطمه حسین را زاید و در کنار من بود چنانکه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود ام الفضل گوید روزی نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتم و پسر را در کنار
 وی صلی الله علیه و سلم نهادم از آن بعد مرا قدری التفات شد ناگاه دیدم که از چشم آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اشک جاری است گفتم مادر و پدر ندای تو باد حال چیست فرمود جبریل بیاید و
 خبر داد که امت من این فرزند مرا خواهند کشت گفتم این پسر گفت آری و بر کما خط من خاک
 سرخ بیاورد و روایت کرده است عبد بن حمید و طبرانی در معجم کبیر از ام سلمه رضی الله عنهما که گفت
 روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه من آرام میفرمود من بر در حجره نشسته بودم ناگاه حسین
 رضی الله عنه در آمد من او را گرفتم باندیشم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را از خواب بیدار کند
 از آن بعد بجاری مشغول گشتم و از آن پسر غافل شدم حسین اندرون رفت و بر شکم مبارک
 وی صلی الله علیه و سلم نشست ناگاه آواز گریه آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنیدم و شتافتم و گفتم یا رسول
 بخدا سوگند از آمدن این پسر خبر نداشتم وی صلی الله علیه و سلم فرمودی مگر اینکه جبریل در آمد و این
 دید که بر شکم من نشسته است و گفتم که ایاتو این را دوست میداری گفتم آری گفت عنقریب
 امت تو این را خواهند کشت یا بنمایم ترا خاکی که در آن کشته خواهد شد گفتم آری جبریل جاح خود برود این
 خاک آورد و من خاک را در دست مبارک وی صلی الله علیه و سلم دیدم که رنگ سرخ میداشت

وی صلی الله علیه و سلم میگفت کاش بنذارم که بعد از من که ام کس ترا خواهد و روایت
 کرده است ابن ماجه و طبرانی و معجم کبیر ابو نعیم از مطلب بن عبد الله بن خطاب از ام سلمه رضی الله عنها
 هفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در خانه من نشسته ام که در احدی از خود باز نیاید من
 در پاسب این امر نشسته بودم ناگاه حسین نزد وی صلی الله علیه و سلم رفت و من آواز گریه وی صلی الله علیه و سلم
 شنیده رفتم دیدم که حسین در آغوش آنحضرت یا از پهلوی آنحضرت نشسته است و آنحضرت سرور را
 مسح میکرد و می نالید عرض کردم بخدا سو کند از آمدن او خبر داد گفتم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 جبریل در خانه با ما بود مرا گفت که آیا تو این را دوست میداری گفتم آری حب و نیاز می دارم
 جبریل گفت است تو عقرب این را خواهند کشت بر زمین که اگر با نام دارد و خاکی از آن موضع گرفته
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و به کامی که حسین رضی الله عنه در آن سرزمین مجوس کشت بر سید
 نام این موضع چفتند که با گفت راست فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم زمین کرب بلاست
 و روایت کرده است ابن راهویه و بیهقی و ابو نعیم از ام سلمه رضی الله عنها که روزی رسول خدا صلی
 علیه و سلم از خواب بیدار شد و در دست مبارک وی صلی الله علیه و سلم خاکی بود سرخ آزا
 میکردانید گفتم یا رسول الله این چه خاکست فرمود جبریل را خبر داد که این سر یعنی حسین و زمین
 عراق کشته خواهد شد و این خاک آن سر زمین است و روایت کرده است ابو نعیم از ام سلمه
 رضی الله عنها که گفت حسن و حسین در خانه من بازی میکردند که جبریل نازل شد و گفت ای محمد
 است تو پس از تو این فرزند ترا خواهند کشت و اشاره بسوی حسین کرد و خاکی بیاورد و رسول
 صلی الله علیه و سلم آن خاک را بشمید و فرمود بوی کرب بلاست و فرمود ای ام سلمه هرگاه این خاک

متبدل بخون کرد و توبدان که این سپهر من مقتول شد در روایت کرده است امام احمد از عایشه از
ام سلمه رضی الله عنها که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که فرشته بخانه من در آید که گاهی پیش ازین بخانه
من نیامده بود و مرا گفت که این فرزند تو حسین کشته خواهد شد اگر میخواهی خاک زمینی که در آن کشته خواهد
ترامی نمایم پس خاک سرخ در آوردم و مخفی نماند که امام احمد این حدیث را از مسند عایشه یا ام سلمه
بسیل شک آورده اما عبد الرزاق این را بغیر شک از ام سلمه روایت کرده و ملا ابن احمد در زیاده
مسند از ام سلمه روایت کرده و در آن گفته که ام سلمه گفت از آن بعد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرا
مشتی از خاک سرخ داد و فرمود که این خاک آن سرزمین است که حسین را آنجا کشته خواهد
هرگاه این خاک خون کرد و معلوم کنی که حسین کشته شده است ام سلمه رضی الله عنها گوید من آن خاک را در شیشه
نهادم و یکفتم روزی که این خاک بخون متبدل شود هر آن روز عظیم است و در روایتی آمده است ام سلمه
گفت که من آن خاک را در روزی که حسین کشته شده دیدم که خون شده است و در روایتی آمده که
جبریل گفت ایانه نایم ترا خاک مقتول او و شکر زبانه آورد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا در شیشه انداخت
و ام سلمه گفت شبی که حسین کشته شد فایلی شنیدم که میگفت **شعرا یها القاتلون هلا**
حسینا ایشروا بالعذاب والنکیل یعنی ای قاتلان بجهل مر حسین ایشارت باد
شما را عذاب و عقوبت قد لعنتم علی لسان داود و موسی و حامل الانجیل
بتحقیق لغت کرده شدید بر زبان داود و موسی و حامل انجیل یعنی عیسی علیهم السلام ام سلمه گفت
پس من بگریه در آمدم و شیشه را کشادم و دیدم که از آن شکر زبانه خون جاری شده است و روایت
کرده است امام احمد و ابو حاتم و صحیح خود و بغوی و دیگران از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود

که فرشته باران از پروردگار خود اذن خواست تا بنی صلی الله علیه وسلم را در بار حق تعالی اورا اذن داد
و آن روز روز ام سلمه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم ام سلمه دستوری داد که محافظت در حجره نماید
تا احدی اندرون نیاید ام سلمه بدانشسته بود نگاه حسین اندرون در آمد و بر سر در عالم صلی الله
علیه وسلم بر حبت سیدنا ام علیه الصلوٰه والسلام اورا بوسه دادن گرفت فرشته پرسید آیا تو این
دوست میداری فرمود آری گفت امت تو این غریب را بپوشانند گشت اگر خواهی ترا قتل گاه او
می نمایم و سنکریز با خاک سرخ آورد ام سلمه آنرا گرفته و در جامه خود نهاد تا بت میگویند یا گفتیم که
نام آن موضع کربلاست و این حدیث را عبد بن حمید و ابن احمد نیز روایت کرده اند و تمام فرشته
جبریل گفته و ابن احمد در روایت خود زیاده کرده که وی صلی الله علیه وسلم بوی آنجا که شکفت
که بوی کرب و بلاست در روایت کرده است امام احمد و ابن ابی شیبہ و ابویعلی و سعید بن منصور از زنجی
صاحب مطهره علی رضی الله عنه گفتند که علی رضی الله عنه متوجه مصیف گشت من همراه بودم چون
بر ابریزی رسید شاه مردان علی رضی الله عنه ندان کرد که ای اباعبد الله صبر کن ای اباعبد الله
صبر کن بکنار فرات بگفتم چه اراده داری گفت روزی بگفتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم
که چشمهای مبارک اشک میریزند عرض کردم که یا رسول الله باعث گریه چیست آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمود در حسین جبریل از نزد من برخاست و مرا خبر کرد که حسین بکنار فرات گشته خواهد
اگر اراده داری خاک آن موضع بومی نمایم گفتم آری پس دست خود را زد و دشتی از خاک گرفت
و بمن داد چشمهای من از اختیار رفت و اشک بکشت در روایت کرده است ابن سعد از شعبی گفت
و تنبیه علی رضی الله عنه متوجه مصیف شد و معا بن یزید که قریه است بر کنار فرات در رسید و گشتش

بکر بلا افتاد الحقی توقف نمود و از نام آن قریه سوال کرد گفتند که کربلاست شاه مردان
 رضی الله عنه بکربیه درآمد بحدیکه زمین از شکستش ترک وید از ان پس فرمود روزی بخدمت پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم رفتم دیدم که وی صلی الله علیه وسلم گریه میکند عرض کردم که یا رسول الله باعث
 گریه چیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود پیش ازین جبریل نزدیک من بود و مرا خبر داد
 که فرزندم حسین بر کنار فرات بموضعیکه کربلا نام دارد کشته خواهد شد و منشی از خاک آن موضع گرفت
 مرا شنید چشمهای من را اختیار رفت و اشک باریدن گرفت و این حدیث را امام احمد از
 طریق شعبی از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت آدم نزدیک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمد
 و روایت کرده است که از شیبان بن مخزوم گفت چون علی رضی الله عنه قریب بکربلا رسید
 گفت در اینجا شهدا کشته خواهند شد که هیچ شهدا مثل ایشان نمیدانم خبر شهدای بدر و روهیت
 کرده است این عساکر از ابن سیرین گفت بعضی دوستان خود را شنیدم میگفت که روزی علی رضی الله عنه
 عمر بن سعد را فرمود چگونه خواهد بود آن روز که تو بمقامی با دو میان هست و دوزخ اختیار داده شوی تو
 دوزخ را اختیار کنی و روایت کرده است طبرسی و ابن الاثیر در معالم عشرت طاهره از
 اصعب گفت که چون علی رضی الله عنه بموضع قبر حسین رضی الله عنه گذر کرد فرمود که اینجا خجالبانین
 شران ایشان است و اینجا رخت و اسباب ایشان و اینجا ریختن خونهای ایشان جوانان
 از آل محمد درین میدان کشته خواهند شد و آسمان و زمین بر ایشان خواهند مالید و روایت کرده است
 محمد بن سعد از طرق متعدده که علی رضی الله عنه بهکامی که متوجه مصیف شد بر کربلا گذر کرد و از نام آن
 موضع سوال نمود گفتند که کربلاست وی رضی الله عنه فرمود کرب و بلاست و در اینجا فرود آمد

زیر درختی نماز ادا کرد فرمود که در اینجا شهید گشته خواهند شد و آن بهترین شهدا اند که در بهشت جیاب
 داخل خواهند شد و بموضع ایشان راه کرد مردم آن موضع را بچیزی نشان کردند دیدند که حسین رضی الله
 عنهما بنشیند شد و روایت کرده است ابن ابی شیبہ از ابی هریره رضی الله عنهما که گفت من بکر بلا
 همراه علی رضی الله عنهما بودم وی رضی الله عنهما گفت که ازین بطن هفتاد هزار کس محشر خواهند شد
 که بجیاب بهشت خواهند درآمد و روایت کرده است طبرانی از ابی امامه رضی الله عنهما که
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود درین نزدیکی جبریل پیش من برخاست و مرا گفت که حسین کنایه
 فرات گشته خواهد شد و گفت ایامی خواهد آمد که آن تربت را بتو شایم لغتم آری جبریل دست خود را
 کرد و منشی از آن خاک گرفته بمن داد و چشمها من از اختیار رفت و اشک بارید در روایت کرده است
 ابویعلی و طبرانی از زینب بنت جحش رضی الله عنهما که پیغام بقد اصلی الله علیه و سلم فرمود جبریل نزد من
 آمد و مرا خبر داد که این فرزند مرا یعنی حسین را امت من خواهند گشت من اورا لغتم که خاک
 آن موضع بمن بجا جبریل خاک سرخ مرا آورد و روایت کرده است بغوی و ابن السکون و باوردی
 و ابن مند و ابن عساکر از انس بن حارث بن سبه رضی الله عنهما گفت سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 را شنیدم که میفرمود این فرزند من یعنی حسین بزمینی گشته خواهد شد که کربلا نام دارد و هر که از آنجا
 آنرا در یابد باید که نصرت او نماید پس انس بن حارث بکر بلا رفت و همراه حسین رضی الله عنهما گشته
 بغوی گفت که انس مذکور بجز این حدیث دیگری روایت نکرده و ابن السکون گفته که از وی بجز این وجه
 مروی نشده و روایت کرده است ابن عساکر از ابن عمر رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود یزید بکشت نکند الله تعالی در یزید طعان لعان نمی کرد من دوست من و فرزند من حسین را

آورده شد مبربت او و قاتل او را دیدم و تحقیق گشته نشود پیش قومی که نصرت او نمایند مگر اینکه
 حاکم کرد اند ایشان را از الله تعالی بعقاب و سند این حدیث ضعیف است و روایت کرده است
 طبرانی در کبیر و خطیب ابن عساکر از امام سلمه رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود حسین
 در ابتدای سال شصتم از هجرت مکه گشته خواهد شد و در سند این حدیث اسمعیل بن ابان است
 در میزان گفته که وی کذاب است احادیث موضوع روایت میکند و سعد بن طریف نیز
 است ابن جبان گفته که وی رافضی بود و احادیث وضع میکرد و این حدیث را ابن الجوزی در موضوعات
 آورده و سیوطی و دیگر محققان تسلیم قول وی نموده اند و روایت کرده است باوردی و طبرانی
 در کبیر از امام سلمه رضی الله عنهما که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم حسین گشته خواهد شد و تنگ
 غالب آید بر وی و در سند این نیز سعید بن طریف است و روایت کرده است خطیب از احمد
 بن عثمان ساح السکری از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی از محمد بن شداد مسمی از ابی نعیم اعمش
 بن حبیب بن ابی ثابت از پدر خود حبیب بن سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت و حی
 الله تعالی بحمد صلی الله علیه و سلم که من در عرض یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را قتل کردم و در عرض
 فرزند دختر تو هفتاد و هفتاد هزار را خواهم کشت ابن کثیر گفته که این حدیث غریب است جدا
 و ابن جبان گفته که این حدیث لا اصل له است و ابن جوزی او را در موضوعات آورده و گفته
 که در سند این محمد بن شداد مسمی است و وی ضعیف است جدا و قاسم بن ابراهیم کوفی که معایت
 او از ابی نعیم نمود و منکر الحدیث است و حافظ جلال الدین سیوطی کلام ابن الجوزی را نقل کرده و گفته
 که حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث را روایت کرده و گفته که آن من بود که مسمی از ابی نعیم

متفرد گشته تا آنکه محمد بن سبیع از عبد الله بن محمد بن ناجیه از حمید بن الربیع از ابی نعیم بن ابی روت
 لوه و حاکم در مناقب از از طریق محمد بن معدان سمعی و حمید بن الربیع و کثیر بن محمد و قاسم
 بن دینار و حسین بن عمرو و عنقرمی از ابی نعیم روایت کرده و ذهبی گفته که این حدیث غیر
 مسلم است و حافظ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان گفته که حاکم در مستدرک از روایت شیخ
 از ابی نعیم روایت کرده و گفته که وی صحیح است و ذهبی در تلخیص متابعت او ننموده است
 شیخ ابن حجر بیثمی در کتاب مواعن محرقه نوشته که ابن جوزی این حدیث را که در موضوعات
 شمرده است صواب نگردیده و قتل این شمار مستلزم نیست که آن بقدر شمار متعاقبین و
 رضی الله عنه باشد چه این فتنه تبصیرا و مقالات چنان مخبر گردید که در آن ایضا این
 میشود و انتی در روایت کرده است خطیب از طریق محمد بن الازهر از علی بن مسلم طوسی از سعد بن
 عامر از قابوس بن ابیطالب از پدر از جد خود از جابر و بار ثانی گفته از پدر خود از جابر رضی
 که گفت سرور عالم صلی الله علیه و سلم را دیدم که راهنمای حسین انگشته شده است و از عبیه او را
 بوسه میداد و میگفت که لعن قاتلک جابر گوید من عرض کردم یا رسول الله قاتل او کیست
 فرمود مردی است از امت من که دشمن میدارد و عزت مرا نخواهد رسید او شافعی است
 گو یا بنم نفس او را در طبقه های دوزخ گاه فرد میرود و گاه برمی آید و شکم او از میدان غن
 خطیب گوید که این حدیث موضوع است اسناد او متناهی نیست که ابن ابی الازهر را
 وضع کرده باشد و از قابوس از پدر از جد او روایت کرده چون دانست که این روایت
 محال است از ابن عبد بنعمان عن جد روایت نموده چه ابیطالبان سلمان فارسی را در آن

و از وی سماعت نموده و از علی بن ابیطالب رضی الله عنه نیز سماعت کرده و امام ابی طه
 حصین بن حنبل است و پیرا و حنبل بن نمیه ایم که مسلمان بود یا کافر چه جای که روایت
 کرده باشد و سعید بن عامر قاپوس را در اک نکرو و دابن جوزی و دیگران نیز موضع این حدیث
 قایل اند و الله اعلم **مجلس ششم** نظم خواستن آنحضرت رضی الله عنه از اهل نفاق و
 روانه نمودن سلم بن عقیل را بجانب عراق معنی پر دازان اسرار و نکته طرازان اخبار
 شاه مطلب بدینگونه و جلوه کارش آورده اند که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما را
 در سنه پنجاه و شش و عیله آن گرفت که فرزند خود یزید را و یعهد نماید تا او بعد انتقال خود لوا
 خلافت برافرازد و سکه تفرش در بلاد اسلام رواج پذیرد پس مکتوب این ابی سفیان بن
 عنوان در آفاق نزل یافت امر او اعموان کمر سعی بمیان جان بستند تا که هم بحیث و رست
 بنام یزید قرار گرفت مگر حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق و عبد الله بن عمر بن الخطاب
 و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر در مقام ابا و انکار درآمدند و عبد الرحمن بر این امر
 مصمم بود تا آنکه در حیات معاویه این جهان فانی را پدر و دگر و اهل کوفه در ایام حکومت
 معاویه در خدمت امام همام حسین علیه السلام بارها عرض داشت میکردند که سواد کوفه را از
 قدم فیض لرزم خود رشک جهان سازد و بنور جمال خویش شبستان امید را منور فرماید حضرت
 امام گاه ابا و گاه اراد او اقام میکرد و چنانچه یکبار جمعی از اهل کوفه نزد محمد بن الحنفیه آمده التماس
 نمودند که بسواد کوفه در آید چنانکه محمد سلم در صفحه مسالت ایشان کشید و در خدمت حسین رضی الله
 عنه حاضر گشته داعیه خود را بجلوه عرض رسانیدند حضرت حسین نیز پنجه مقصود ایشان را بجا نهاد

بن نکرده کوشش موش اینهارسانیدند که قوم اراده آن دارند که بچلایان دست تطاول
 زنمایند و کرده بسطار ابد ما میان و دیگر مسلمین آلوده سازند چون در سال شصت و هجری
 اوی بن ابی سفیان از مسند خلافت پهلوتپی کرده بچلیس روحانیان شد و یزید به ارکه حکو
 ل نشت همت و مقصور بران کردید که آن هر چهار بزرگوار را که سابق عقد بیعت با خود
 نموده بودند به بیعت خود در کشد پس ولید بن عقبه که نظامت مدینه با وی مفوض بود نامه
 نشت که معاویه که بنده از بنده کان خدا بود و حق تعالی او را بلطف خویش خلعت خلافت از او
 شسته و زمام اختیار مردم در تصرف او گذاشته بود ایام حیات او ببری شد و حمله شد نقد عاش
 مرد او مات بر انقیاد و در رقعۀ دیگر که چون کوشش موش نهایت کوچک بود تحریر ساخت
 حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را گرفتار کرده بهر تقدیر بیعت من از ایشان بستانی
 جمال را در باب راه ندی و لید از استماع فوت معاویه خوش و در بخته مروان را به سجده نژد خود
 بداشت و بر کجایی حالات مطلع شست و با وی طرح مشورت انداخت مروان گفت که این
 به کس را پیش از آنکه از مرگ معاویه مطلع شوند نزد خود طلب کن و به بیعت یزید تکلیف نما که
 بقۀ اطاعت قلا ده کردن نمایند فهو المطلوب و الا از حسام خون آشام و دشهار از سر ایشان
 بک کردن حشبه بضرعت هر چه تمام تر عبد الله بن عمر و بن عثمان را در خدمت امام حسین
 ابن الزبیر رضی الله عنهما روانه ساخت رسول آن هر دو را در مسجد مدینه یافت و پیام ناظم سبع
 یشان انداخت ایشان گفتند تو برو که ما از عقب میرسیم چون بنبرۀ عثمان بازگشت امام همام
 رمود بخاطر من میرسد که دالی شام عطف تیغ حکم گشته و ولید ما را به بیعت یزید طلب داشته

ابن زبیر عرض کرد کمان من نیز غالب است که امر همچنان باشد پس امام همام از انجابر خاسته
 چند کس را از غلامان و موالی خود معتب مسلح ساخته بدروید رسید و موالی دوستوری داد که
 من دارالاماره می درآیم و شهاب در سرای ولید منتظر باشید هرگاه امری که در آن شک و شب
 بخاطر شما رسد بی تماشای اندرون خانه خرید بعد این وصیت خود اندرون خانه تشریف برد
 و تحت سلام که تخته اهل اسلام است تقدیم رسانیده طرح مجالست انداخت و مردان نیز بخا
 رخت جلوس شد و ولید کتب یزید را به امام تغلیض نمود و فوت معاویه و بیع مایون رسانید
 حضرت حسین آیه انا لله وانا الیه راجعون بر زبان آورده فرمود که خدا اینعالی شهادتین
 مصیبت بر و شکیبائی کرامت فرماید ولید گفت که جمیع مسلمانان خلافت یزید را بیع قبول
 آورده تن در اطاعتش دادند پس از پنج عین است که بیعت او را مسلم گیرند و تقاضا دین باب
 بکا زبرد حضرت حسین رضی الله عنه جواب داد که چون من کسی پنهانی بیعت نمیکنم لیکن چون
 مسلمانان مجتمع گردند همراه ایشان مار نیز بخوان تا که همه یک امر باشند از انجا که ولید عافیت
 دوست بود گفت یا ابا عبد الله سخن سنجیده گفتی حالا سعادت مرا حبت نام و فردا با عفت
 مومنان شریف از زانی فرما مردان گفت ای ولید دست از حسین باز دار و از من مجلس
 بیرون کن اگر او را باز گذاری دیگر بر او قادر نباشی و آتش قتل و قتال میان تو و میان او مشتعل
 یابی نخست او را محبوس دار اگر اباد و استماع نماید به سرب تیغ آید اراغ قابض از آباد و حیات
 خالی ساز امام حسین از انجابر خاست و از غایت خشم مردان نظر کرده فرمود ای ابن زرقا
 بخدا سوگند که از هر شب که آهنگ هلاک من سازد و از انجا بمنزل خویش شریف آورد

مردان و لیدر گفت که برخیز من عمل نمودی تا حسین از دست رفت قسم بخدا که دیگر عالم تو بروی
 بجز او مضمی نخواهد بود و لیدر گفت و بجلت یا مردان مرا بکشتن حسین اشارت میکنی و الله اگر اثری
 تا غریب عالم من دهند در خون وی سعی ننمایم مردان گفت حسین اگر از بیعت با نایب او را بقتل رسان
 آنگاه برکتی قاتل حسین فردای قیامت خفیف الیزان خواهد بود پس و لیدر شخصی را بطلب بن از سید
 دستار و رسول لیدر را بعهده آمدن بازگردانید و یک شب باز و زور ماطله انداخته آخر را خود
 جعفر را همعنان ساخته و غلامان و خدام را نیز همراه گرفته از طریق فرغ رو بجانب کوه نهاد و لیدر چند
 سواران چابک خوام و مردان نیز کام را در جستجوی وی فرستاد کسان و لیدر شکار از دست
 نیافته غایب و خاسر بازگشتند و لیدر در مهمان بن از بر مشغول شده از حسین تغافل ورزید و هرگاه
 از حسین رضی الله عنه مطالبه بیعت میکرد حضرت با و ماطله می ساخت تا اینکه شب یکشنبه که
 دور و از ماه جب باقی مانده بود با اهل و اولاد خویش بجانب کوه متوجه شد و درین توجه کسی از
 دو دو مان مرتضی متخلف نگشت مگر محمد بن الحنفیه در مدینه متوطن گردید و بخدمت حسین رضی الله عنه
 مبادرت نمود و اظهار شفقت و دلنوازی و لوازم اخوت بجا آورد و گفت مرا نصیحتی بخاطر
 رسیده که تو درین بلاد داخل نشوی و در بیابان مسکن گزینی و مردم را بیعت خویش دعوت
 کنی اگر متابعت نمایند قدم در امصار نهی اگر لایب مسکن خود در شهر اختیار گردن با یک کتاب کن
 اگر در آنجا امری خاطر خواه تصور بند و فلول المطلب و الا بجانب کوهستان میل کن امام حسین رضی الله عنه
 برادر خود را بجزا خیر و عاف فرمود و گفت که حق نصیحت و شفقت بجا آوردی و از آنجا رجعت گرفت
 و بعد از منازل و نفع ماحل شب جمعه سیوم شعبان در کوه منزل گزید که چون حضرت

بعزم که مدینه را دواع نمود این که به بر زبان آورد که فخری منها خایفا یترب قال لب
 من القوم الظالمین و چون بکه درآمد فرمود عسی ربی ان یتدینی سوء السبیل و این خبر
 در خدمت آن سرورستان قیام نمود و ولید مردم را نزد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما رسانید
 و مباحثت در خواست عبد الله گفت اگر حسین بعت نماید من نیز بدان امر قیام در زمزم را
 میان شخصی گفت اراده تو چنانست که مردم از بعیت تقاعد نمایند و هنگام کارزار پیامین
 واقع گردد و همه مردم بیادندارند و بجز تو دیگری نماند انگاه رایت بعت بنام خود افزای
 ابن عمر رضی الله عنهما گفت اینچنین سخنان آویزه گوشند اما لیکن چون مردم از بعیت عزت
 حاصل نمایند من هم آن امر را بتقدیم رسانم و اقدی روایت میکند که در آن صحن ابن عمر
 و ابن عباس در مدینه بودند بل در که منظر اقامت میشدند و در آشنای راه هر دو با امام شهید
 و ابن الزبیر و چارگشته استگشای احوال خواستند از موت معاویه و کنت یزید خبر یافت
 هر دو را بد غر و نصایح و اندرز متبینه نمودند که تا سنگ تفرقه میان شما نماند واقع نکرد و چون بدینه
 رسیدند و خبر بعیت اهل امصار بسمع ایشان رسید همراهِ دیگران بعت نمودند و گویند که
 عبد الله بن مطیع حسین رضی الله عنه در راه پیش آمده گفت جان من فدای تو باد کجا میروی چه
 عزیمت داری وی رضی الله عنه در جواب فرمود حالا محل غریمت طرف من است که بستم چون در کجا
 نایز شوم از درگاه و چون استخاره نمایم ابن مطیع گفت سلامت و عافیت نصیب تو باد و توسل
 و فاضله ترین قوم هستی در حرم ساکن شوی تا که اهل کربلا بر تو دیگر را اختیار نکنند و از هر جانب بر تو
 مردم گردانند و تو هرگز حرم را مفارقت نکن حسین رضی الله عنه او را دعا خیر گفته و دواع نمود

و چون حسین را بن زبیر مکه در آمد عمر بن سعید بن عاص را دیدند که بایالت حرم قیام میداد
 از وی خایف گشته گفتند که مادر بیت الله بنابرینا رسیده ایم در آئینای انجبال زبیر و لیکن
 عتبه را از باعث تهادن و در امر محبت از مینه عزل ساخت و عمر بن سعید بن عاص را که
 والی مکه بود نظامت بدین نیز مفوض کرد و عمر بن سعید مردی متکبر بود که عاتق بن خالد محمّد
 را بر نیابت خود معز کرده بدین رسید و مردم مکه مطیع و منقاد امام حسین رضی الله عنه شدند و
 خدمت وی رضی الله عنه حاضر گشته استفاوه میکردند و ابن الزبیر نیز همراه مردم ملازمت
 آنجناب بهر سبب و شام مستغنی میگشت و انظاف و ریاست او هم نیز درجه میداد است
 که حسین در چشم مردم معظم است با وجود وی رضی الله عنه که خود را مقدم نموده اند و اگر آنکه
 ابن الزبیر عاتق بن خالد محمّدی را از امارت مکه بی دخل کرده از امانت باز داشت
 چون عمر بن سعید برین با جواد قوف یافت و هزار مرد جنگی را برای سرانجام این مهم گماشت
 و عمر بن زبیر که برادر عبد الله بود سپاه سالار عسکر ساخت و انیس بن عمرو سلمی را با فتنه
 نبرد از مابرقه لشکر کنداشت و عسکر کوچا کوچ از آنجا آمده بغای حرم نزد صفاء و بر دست
 نزد ابی طلح منزل کرد و عبد الله بن زبیر چون دید که نهنک بلا بر سر دقت رسید خود هم تنه
 لشکر قیام نمود و از یلان تمیم و مردان شیر افکن بمینه و مسیر و رازیت فرمود و عبد الله بن
 صفوان بن امیه را بر کردی عساکر فیروزی منطاب بر مقابل اعدا و دستا و آتش حرب بیک
 بن العزیقین شتعل گشت انیس بن عمرو که بر مقدمه زبیر بیان بود تاب مقاومت نیاورد
 و زبیریت نهاد و سپاه عمر از معاینه انجبال متفرق گشتند و عمر و فرار بر فرار گشتند

یکران محبت را از نبردگاه منعطف نمود و عبد الله بن زبیر بروی دست یافته مقل را سانجه چو نسیم
 فتح و تغیر بر پرچم اقبال ابن زبیر وزید و صدای کوسس نصرت و فیروزی بهیج ساکنان مجاز رسید
 صیت عز و کنت او در افواه مردم جا گرفت و گوگبه ایست و شو گشتن زده و مستحق کشتن آیین همه
 مردم تخم محبت آن سالار شبان پیش در مزرعه دل میکاشتند و فرمان واجب الاذعان آن سرور
 انس و جان را کالومی من السامی انکاشتند چون اهل کوفه شنیدند که معاویه رخت اقامت بدارا حرا
 کشید و امام حسین رضی الله عنه از بعیت یزید با فرموده که را مقرر خود گردانید همه در خانه سلیمان
 بن مرد رضی الله عنه مجتمع گشته راه مشاورت پیمودند و نامه های چند نوشته مصحوب عبد الله بن
 سبع همدانی و عبد الله بن دال بجانب امام حسین رضی الله عنه ابلاغ نمودند بهیچون اینکه سلیمان بن
 مرد و صیب بن یحیی و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و فلان و فلان تحیت و سلام میرانشا
 و بزرگش که حضرت ایزد منان سبحانه و تعالی قیام می نمایند بر آنچه معاویه را از میان برداشت
 اکنون پیش یزید که مقصدی امر حکومت در یاست گشته درایت خلافت بنام خود افزاشته
 به امامت و خلافت او را نمی نیستیم در بقعه متابعتش تا حال کردن خود مانع از اختایم و داعیه آن ایم
 که در رکاب همایون بادشمنان متقابل و مقابل کنیم و النفس و اموال خود را و قایه ذات بی بدیل شما
 گردانیم ترقب که بر جناح استجبال شبستان کوفه را بنورقه دم خویش منور گردانی و از تراب اقدام
 اعیان ما منتظران را کار کمل الجواهر فرمائی زیاده و السلام بر و رسول بیهم ماه رمضان سال
 بکه معطره رسیدند و نامه را از انقضای جناب حسین رضی الله عنه نمودند حضرت حسین از لا و نعم
 بهیچ نفرمود و جواب نامه نیز نگارش ننمود چون اهل کوفه تائی در این میسر شده و نمودند باز قیس بن

مسهر صدائی و عبد الرحمن بن عبد الله بن کوازجی و عماره بن عبد الله سلولی را بطلب امام حسین
 رضی الله عنه فرستادند و قریب یکصد و پنجاه مکتوب موسومہ آنحضرت همراه ایشان روانه ساختند
 و کتابی از زبان عامه باشند کان کوفه ارسال کردند مضمونش همین بود که ما جماعت دوستان
 و شیعه نو و دوستان پدر تو مستطردیم مبارک تو ایم و بجز امامت تو برد دیگری رای نمی زنیم پس اینکه
 عمان عزیمت زد و از دو بانیصوب منعطف فرمائی یقین که حق سبحانه بکرم خویش از برکت صحبت
 ذات فایض البرکات بر امر حق مجتمع خواهد نمود و اسلام و مسلمین را بغیبت غیبی و تأییدات لازمه
 مویده و منصور خواهد فرمود و از عقب ایشان دانی بن ابی سعیدی و سعید بن عبد الله حنفی با کتاب یک
 که متضمن بزد و تشریف آوری بود روانه ساختند و همدین زودی شیت بن ربیع و حجاز بن ابی
 ویزید بن حارث بن روم و عمر بن دابل و حجاج زبیدی و محمد بن عمرو بن یحیی تمیمی کتابی بخدمت
 آنحضرت ترسل داشتند محتوی بر اینکه ما بنما سرسبز و شاداب گشته و میوه ها رسیده و کبوتر بچها
 و انبیا بدین شروع نموده اند اگر طبع جمایون داعیه خلافت داشته باشد امید که بر خیزد و مجتهد
 خویش اقام باید فرمود و السلام چون جماعت رسل از پی یکدیگر به بساط بوسی آنحضرت سر فرود
 گشتند و کتوبات تفویض آنجناب نمودند حضرت حسین علی هدیه و علیه الصلوٰه و السلام رسل و رسل
 کو فیان را که بحد افرا رسیده بودند ملاحظه نموده در جواب ایشان زیبا فرام فرمود که اینها
 شما بجهت سرور و افتاد و بودت جیسا پیش شما اطلاع دست داد و طول انتظار شما که برورد
 من سیدارید و اصرار و لاج گشت حالا برادر عمریم مسلم بن عقیل را با آنصوب
 متوجه نموده ام تا کیفیت حال و سدی مقال شما بسلاطین ظهور پذیرد

و شاید شک ربی اینها خاطر برداید اگر بر سر حرف سابقان شید باو بیعت کنید و من نیز عنقریب محفل
 مبارکی سفر می بندهم زیاد و چه و این عقیل را وصیت فرمود تا نزد وی دشت یک کشته بموضع مقصود
 نایز کرد و اگر عروس غایب بود و رستی محلی باشد یا بجای خوب نایه تا با بل و عیال خویش بقدم استعجال و ادوا بنشیند
 مسلم مقتضای فرمان واجب الاطاعت از مکه بیرون آمد و بعد از طی مراحل و قطع منازل بدین رسید
 و دو شخص را بعد از آن را با جوره گرفته از جاده مستقیمه انحراف کردید و سالک راه بر آری مهجور گردیده
 و در بطرف کوفه نهاد و در آن شب هر دو دلیل راه گم کرده به بیابانی افتادند که جز خار خار حسرت
 و آرموضع چیزی نبود چون طبلخ روز تنور آفتاب گرم کرد از حدت عازت و شدت تابش را بزرگ
 از تشنگی می تاب شده از رفتن باز ماندند و یکی از آن دو دلیل مکانیکه آرزای مضیق می نامند
 از بطن جیث راه دنیا فراموش کرده جاده پیمای آخرت گردید قافله سالار همراه دلیل ثانی
 بصدد مشقت و حیرانی بر سر آبی رسیدند دلیل ثانی نیز از آنجا ترک رفاقت طاهری کرده بمنزل قافله
 شافت مسلم بن عقیل این حادثه را فرین فال برگرفته در آن مقام توقف نمود و شخصی را بکه رواج
 فرمود تا از نکاهی احوال و مصایب که در راه بر نموده بود با امام حسین رضی الله عنه اعلام دهد و ثانی
 با آنحضرت نکار شریکانت و از آنجناب التماس شورت در امر خویش کردید حضرت حسین رضی الله عنه
 در جواب نامه برفتن عراف تحریص نمود از دخول گنبد و استعلام امر کو فیان و استخبار اخبار ایشان
 ترغیب تمام داد مسلم سبب اشارت آنحضرت بر میون محبت رخت سفید
 بسته مراحل می باشد و در قطع مسافت سبب و از سبک عنان گشته
 پس از تحمل سه او ان پنج و کربت دور یافت هزاران صعوبت غربت

نایز کوفت و رخت اقامت بخانه مسلم بن عویجه اسدی و بقولی مختار بن ابی عبیده سقفه
 انداخت کوفیان از آمد آمد مسلم قرین بهجت و نشاط گشتند و روز بروز بخدمت او حاضر شده
 اظهار اطاعت و انقیاد می نمودند تا آنکه هر ده هزار مرد میدان متقلبه قلاده بیعت گشتند
 مسلم ازین مرده که مقدمه فتح و فیروزی بود بخدمت حسین رضی الله عنه عرض داشت نمود نعمان بن
 بشیر الصاری رضی الله عنه که از قبل یزید حاکم کوفه بود ازین امر آگاه یافته اعراض میکرد و متوجع
 این مهم نمی شد چنانکه روزی بجامع رفت و با ستحضار کوفیان مثال داد چون محفل منعقد گشت خود
 بر منبر سوار شده خطبه خواند که ای کوفیان تا کی فتنه انگیزید و کرد و خلاف پر کار و اربگردید از خلاف
 و اتفاق باند ایشید از فتنه و شقاق برسید و بسنت و وفاق بگردانید و محبت و اتفاق چاره
 سازید و بدانید که من ابتدا بحار به نکتم و فتنه اخفته را بیدار نکردم و بهت میباید آفریده را بموانده نکشتم
 لیکن قسم بخدا ای لاشرک که اگر از امام خود مفارقت کنید و بر نقص عهد خود اقدام نمائید ما دام که
 در دست من قایم سیف باشد شما معاند نخواهم نمود و عجب الله بن مسلم بن شعبه حضرمی که از جاسوسان
 یزید بود از میان برخاست و گفت ایها الامیر این رای را می ستصغنان است و این امر بجز نعمتی
 و درشتی که نبی بند و نعمان جواب داد که در اطاعت خدا و تعالی است تصغنان بودن بهتر از آن است
 که بر معصیت او انا قویا و کما ان با شتم چون نعمان مجروح شد به کتفا نمود و از منبر فرو آمده بهارالان
 رفت عمار بن عقبه بن ابی معیط و عمر بن سعد بن ابی وقاص که از خواهران یزید بودند نظر بکلام
 و پیروی یزید و بی نامد یزید نوشتند و از چگونگی اخبار کما بی به طاعنی شام مطلع ساختند
 و آن جاسوس هم خود را شام رسانید تا دالی شام را ازین ماجرا آگاهی دهد

چون زید را از حقیقت احوال کوفه اطلاع دست داد با سرحدی رومی که مولای او بود و در امور ملک
 با وی مشورت میزد درین باب شوری نمود سرحدی گفت اگر معاذ به زنده بودن و با تو سخن در
 امور ریاست زدی بسمع قبول اصفا کردی یا نه زید گفت البته قبول نمودی سرحدی گفت از
 عهد این کار بغیر از عبید الله بن زیاد و دیگر کسی بیرون نتواند آمد تدریس آنست که مشورایالت کوفه
 بنام او نویسی تا بکوفه رود و در اطغای نایره فتنه چنانچه شیوه اوست سعی نماید هر چند که زید
 از این زیاد بدل صفائی نداشت و در صدق آن بود که از بصره معزول نماید اما قول سرحدی را
 مستحسن انگاشته عبید الله نامه نوشت که بعضی از هواخواهان دولت اعلام داده اند که مسلم
 بن عقیل بکوفه آمده است و بر غیب او طایفه از کوفیان با حسین بن علی بیعت کرده اند چون بر
 مضمون این نوشته واقف گردی عنان شبه غریت بکوفه منعطف گردان که امارت
 آن دیار را نیز بتو ازانی داشتم و مسلم بن عقیل را طلب کن چون او را بدست آری در دست
 او را بقتل رسان و نیز مکتوبی همراه مسلم بن عمرو با علی بکوفه روانه ساخت چون معدن فساد
 یعنی پور زیاد برین فتنه مطلع شد از کمال خوشی در سپید من کنجید و تهنیه اسباب سفر کوفه
 مشغول گردید و پیش از خروج خود بیک اهل بصره را مجتمع ساخته خطبه بلع خواند و به اندرز
 و نصایح ایشانرا موعظت کرد و از فتنه و اختلاف ترسانید ابو مخنف روایت میکند که درین
 آوان امام حسین رضی الله عنه مکتوبی با شراف بصره نوشته همراه مولای خود سلمان نام روانه
 فرمود مضمون فرمان اینک شماره اکیا عالم حق سنت و امانت مرا اسم باطل و بدعت دعوت
 میکنم اگر اجابت کنید راه راست یابید چون مکتوب کرامت نشان با الهی بصره زوال اجلال فرمود

مجموع ایشان در کمان آن کوشیدند مگر منذر بن جاره و دحکان بر دو که این دسیسه است از دسایس
 ابن زیاد و راشای آن سعی نمود و آن العیس را بدین تمهیس مطلع گردانید ابن زیاد و از آن سول
 حسین رضی الله عنه خبر یافته حکم کرد تا او را پیدا کرد و بقتل رسانید و بصریان حاضر کرده خطبه
 خواند باین مضمون که شما میدانید که کدام ام و در سیاست و خوزیزی متابعت پدر می نمایم
 اکنون منشور ایالت کو ذبنام نامی من فایز شده که بد بخاروم و مهمات آن دیار را سرانجامم
 و من امثال اشارت او نموده فردا عیان غریت بصوب کو ذ منقطع خواهم کرد و برادر خود
 عثمان بن زیاد را از جانب خود بنطاست این شهر میگذارم باید که مراسم حرمت و اطاعت
 بجا آورده از فرمان او در گذرید و اگر بسمع من رسد که مردی از شما از جاده متابعت او برگردد
 طریق مخالفت سپرده است قسم بخدای لا شریک له که او را باستان و متعلقان بسیار
 و با تشنخ دو دوازده مار او برآرم تا که جمیع امور من مستقیم گردد و مخالف معاند در میان شما
 نماند چون از مقدمه و عهد و وعید باز پرداخت روز دوم بجانب کو ذ نهاد و از اعیان بعصره
 مسلم بن عمرو باطنی و منذر بن جاره و دوشریک بن اعور همدانی را با خود همراه گرفته بعد از طیافت
 قریب کو ذ رسید و در آنجا توقف ساخت چون یک جهان کرد و خورشید از مخالفت
 زوایه نشین کنج غروب و دلالت شب برده مکایه ظلمت بر روی عالم فرو داشت با بغه سه
 بر شتر نشسته و از عمامه سیاه شام نهاده و لیلان بر سر انداخته به بیت اهل حمزه
 از جانب بادی شهر درآمد و مردم را در توهم انداخت که این حسین است و هر کاه و مرد را
 بر جماعت مردم می شد به تحیه سلام مبادرت می ساخت چون در آن ایام غم

تشریف آوری حضرت امام در کوفه نزد خاص و عام شیوع یافته بود مردم اورا دید و تصور آنکه
 حضرت امام است میکنند که مرحبا بک یا ابن رسول الله قدمت خدایم مقدم
 و این زیاد که به کرد و تلبیس سبقت بر این بود و خاموشی اشعار خود ساخت و قفل دایان بکلیه سخن
 نکشاد مردم چون دانستند که جای مقصود سایه عزت و افتخار بر سر نماند اخت از هر طرف هجوم
 کردند این زیاد از مشاهد این بشارت چون مایه بر خود پیچید و کسی را بانگ زد تا مردم را
 از قدم خویش مطلع نماید مسلم بن عمرو نداده که ای مردم تا خرو زید که این امیر عبید الله بن زیاد است
 از استماع این خبر وحشت از مردم بک از جهل و باخت و در قتال صورت تصور بر متحیر ماندند
 این زیاد حال را بدین منوال یافته مرکب تبخیر را ندیده و سر اسلطانی رسید نعمان بن بشیر
 و تا به انفس در کوشک آمد و وساحت بودند چون شخصی را بنیلت دیدند پنداشتند که حسین
 بن علی است رضی الله عنهما نعمان گفت یا ابن رسول الله من امانت خود با تو سپارم چون
 از طرف امر از فتح الباب رفت در باز کرد و نعمان چون این زیاد را مشاهده و کرد سخت عکسین کردید
 و این زیاد در قصر امارت فرو رفت و روز دیگر حکم کرد تا بخلایق نداده و اندک در مسجد جامع
 حاضر آیند خلق عظیم در سبکی کوفه جمع شدند آن مادی شر و فساد نیز به انجاریفته بر سر برآمد و بعد از
 آن حضرت یزدان ایا گفت که ای اهل کوفه امیر المومنین یزید امارت این شهر بمن ارزانی داشته و حق
 وفق امور ریاست حسب رای من تفویض ساخته آید میان شما شیوه انصاف و عدالت معرفی نمود
 و داد منظم از ظالم ستانم و هر که در اطاعت و انقیاد من آید احسان و امتنان بجا آورم و هر که
 نمرود و عصیان و زرد سنزای او در کنارش ننهد معلوم شما بوده باشد که حکم یزید را با مثال

تلقی کرده از بصره بکوفه وارد گشته ام تا آنچه او امر فرموده است بقدیم رسانم و حکم او را بانیق
 و استمال مقرون گردانم الغرض امثال این کلمات گفته از منبر فرو آمد و بقصر امارت رفت
 و عرفا را امر کرد که اهل ریب و نفاق و صاحبان مخالفت و شقاق چندانکه باشند اسامی بی آمان
 سازند و خود را از یک یک نشان دهند هر کس که درین باب تعاضل و تقاعد را دارد و در حقیقت
 حال مطلع نسازد و عراقلش از دفتر ساقط گردد و بعد از این کار کشتی گرفتار آید روز دیگر باز مردم را
 به بیت نخستین در مسجد جامع جمع کرده بمنبر برآمد و بعد از سپاس و ستایش باری تعالی را باز
 باین کلمات آشنا ساخت که در امارت تنزی باید بے منف و منفی باشد بی ضعف
 تا بدان قیام نماید و عادت من آنست که بگیناه را بجای کناه کار بگیرم و حاضر را در عوض غایب
 عقوبت فرمایم و از منبر فرو آمده جمعی را از کوفیان بقتل رسانید و از مسجد بیرون آمد به ارالاً
 خوانمید چون مسلم بن عقیل از قدم این بوم شوم و خطبۀ او آگهی یافت ربی عظیم بر دل
 او مستولی گشت تا بوقت شب آن سراسر بختایرون آمد و بمنزل ابی بن عروه نهجی که از اشراف
 کوفه بود رفت و بی دست و پا بر سر او آمد ثانی را چون خبر شد از حرم بیرون شتافت با مسلم
 ملاقات کرده از سبب رسیدن آن سی و آن هنگام استفسار نمود مسلم فرمود که تو از روستا
 کوفه هستی پناه بیا آورده ام تا مرا از شر دشمن نگاهداری و بر عایت و صیانت من پرداز
 دانی بمنزل مرا اجابت نموده از برای او حجره در حرم خود مرتب داشت چون اهل کوفه را خبر شد که
 مسلم گنج است جوق جوق نزد او می آمدند و او بیعت می نمودند و پیمان را با یگان میگردانیدند
 تا قریب بیست هزار کس را بکوفه بفرستادند و این اثنا شمر کیست بن اموال بصره

که از اکابر امرای بصره بود و این زیاد آنرا از بصره همراه خود آورده بود و بر تقویت و تثبیت
 بهم مسلم پیوسته تحریر و ترغیب می نمود و بیمار گشت چون این زیاد بر نصورت و ظرف یافت
 شخصی نزد او فرستاد که فردا من بعبادت تو می آیم شرک این را مقدمه فتح و فیروز می دانسته
 دانی بن عروه را پیام داد که مسلم را بخانه خویش روانه ساز تا او فرصت وقت مغتسم انگاشته
 بهم این زیاد با خبر رساند چون مسلم بخانه شرک در رسید شرک او را گفت که فردا این زیاد
 به پیش من می آید من او را بسخن مشغول میکنم و تو در خرگاه خفیه باش چون او را غافل
 یابم آب می طلبم که آن اشاره من است با تو و تو فرصت نکاهد و چهار را از وجود او پاک کردن
 تا ایالت کوفه بر تو قرار گیرد اگر من صحت یابم سعی نمایم تا بصره نیز بخوزه اولیای دولت در آید پس
 روز دیگر این زیاد بعبادت شرک آمده به پیش من نشست و دانی بن عروه نیز در آن مقام طرح
 مجالست انداخت و غلامیکه مهران نام داشت در خدمت این زیاد استاده بود شرک ساعی
 باین زیاد تکلم بدهند داد که مرا آب بنوشانید مسلم از قتل او اجتناب کرید و کنیزکی کوزه آب بدست
 گرفته بیرون آمده دید که مسلم در خرگاه نشسته است از شر منندگی باز رفت و بر همین منوال سه بار
 آب آورد اما مسلم قدم جلالت پیش نکرده آخر شرک بغضب در آمده گفت که مرا آب بنوشانید
 که در آن پرواز روح من باشد مهران که کمر خدمت بمیان بسته پیشش استاده بود ازین
 سخنان بوی غدر شنیده این زیاد را اشارت نمود تا از آن مکان بشتابی هر چه تمامتر برو
 این زیاد برخاست شرک گفت در خدمت امیر و صیتی دارم چشم آنست که لحظه جلوس داشته
 آنرا استماع نماید این زیاد گفت کرت ثانیه سعاد و تو خواهم نمود و در آنوقت هر چه آرزوست

بسبح بابا بد رسانید و از خانہ ہمدراہ غلام برآمدہ بزودی بدار الامارہ نشافت غلام گفت کہ این
 مردمان بہت بر قتل تو کماشتہ بودند ابن زیاد در جواب گفت کہ دیکم من با این قوم در مقام
 رفتی و ملائیم باعث این ارادہ حجتہ الحاصل چون ابن زیاد از سرای شد یک بیرون آمد
 مسلم از کج احتفاظا ہر گشت شریک پرسید کہ چہ چیز ترا از قتل ابن زیاد مانع آمد مسلم گفت حدیث
 از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ بود کہ الا یمان قید الفلک من غدر نمیکنند کردہ
 داشتم کہ بخانہ تو اورا بقتل رسانم شریک گفت و اللہ کہ اگر تو این را میگشتی کار تو ہستغاثتہ
 پیدا میکرد و حکومت تو در جہ علیا میکرد و اگر تو اورا قتل کردہ در خانہ من نشستی ہیچکس بر تو
 دست نمی یافت اگر اورا قتل کردی ہر سبب ظالم فاجر را بقتل رسانیدی پس شریک کعبہ
 جام مات چشید و در روایتی آمدہ کہ شریک در سرمانی بن غزوہ ہجرا شد و عبید اللہ نیز ہما بخا
 بنابر پرسش شریک در آمد و مسلم تیغ از نیام کشیدہ خواست کہ بر سر ابن زیاد رسد و کار او با غر
 رساند مانی بن عمروہ اورا سو کند داد کہ این حرکت بخانہ من مکن مسلم در خشم شدہ شمشیر از دست
 انداخت بعد از ذاب ابن زیاد مسلم با شریک ملاقات کرد شریک گفت روا باشد کہ چنین
 فرصتی بای تو هیچ کار نکنی مسلم گفت مانی مرا مانع شد شریک مسلم و مانی را اطمینان کرد کہ گفت
 فاسق بد اعتقاد مثل ابن زیاد و یحکم شما افتادمی تو ہستی کہ ہل و آسان اورا از میان کبریتر
 مشکل من نماید کہ فرصتی چنین از مکن غیب بعد ز ظہور آید القصبہ ابن زیاد و حرسند
 در ان ایام ہستم می نمود و دست پامیز و لیکن بے منزل مسلم منی بر و آخر لا مریضہ حب
 کہ صرہ تہ ہزار درم ب غلام خود معقل سپرد کہ گفت برو و با حبیب بن اختلاط کن و کہ از دوشان

حضرت حسین ام رضی الله عنه و برسم رسالت از بلاد محصل سید و ام و بعلنی از برای مسلم آوردیم
توقع آنکه مرا نزد او برید تا از عشیم عباس عالی مقام از کرم و این زرد را بخدمت ملازمان درگاه تسلیم
کنم معقل صرّه درم برگرفته بمسجد جامع شتافت و متفکر بود که چگونه این امر را شروع سازد و بر شیر
پیشه لبالت دست یابد ناگاه نظرش بر شخصی افتاد که نماز بخشوع و خضوع ادا می نماید با خود اندیشه
که شاید حسین نماز بخشوع او ایکنند غالب آنست که این شخص از آن زمره باشد چون ای معنی در
باطن او رسوخ یافت چند آن توقف برد که انگس از نماز فارغ شد انگاه نزد او رفته گفت میا
من تو محبتی بهم رسیده من مردی ام از اهل شام و مولای ذی الکراج ام و خدا تعالی محبت
اهلبیت و کسانی که ایشانرا دوست میدارند در دل من جای داده سه هزار درم نذر کرده ام
که با ولای دولت رسانم اگر مرا درین باب رهبری کنی مثاب با جو رثوی مرد ساد و لوح
که از کانیان ابیمن ربیعس آگاه نبود ای معنی را فوز عظیم هسته بی احتیاط و حرم قفل اطلسم با
برداشت و گفت که در میان این همه مردم مرا چگونه بخت یار کردی و صاحب برنج و سبزی
معقل گفت آثار صلاح و خیر از نا صیه تو مشاهد کردم بخاطر هم رسید که از مجبان آل رسول است
آنرا و گفت که من تو خطایست چه من یکم از دوستان مسلم ام و مسلم بن عوسجه نام دارم با خدا می
عهد و پیمان کن که این سر پیش کسی نفاش نکنم تا من ترا بشاهد مقصود نشان دهم معقل نزد آن پاک
بسوگند یاد کرد که هر سری که با من در میان هست درنشای آن بگو شتم مسلم بن عوسجه گفت امر در
برو فردا بمنزل من بیا تا ترا بصحبت مسلم مستفیض گردانم و از خانه خود نشان داد و زد و دیگر معقل
بمکان ابن عوسجه درآمد و وی آنرا بگوی مقفله برد معقل در چهار ابرویش حضرت امام نمود مسلم

آن در اہم بابی ثامنہ غامدی کہ یکی از یلان عربی و تولیت خزانہ مسلم و شرای آلات حرب و پیکا
بنام نامی او اختصاص داشت تفویض نمود و آن کیا و چون دید کہ سرای ہا بن عمرو دست چندی در بجا
موقوف شدہ و از کجای احوال اطلاع یافتہ از انجا بیرون آمدہ نزد ابن زیاد رفت و او را از انجا
خبر داد چونکہ ثانی از امرای کبار و نام آوران دیار بود و تمارض را و سید نجات انکاشتہ تا نزد
نزد ابن زیاد رفتہ بود پور زیاد نہ اگرہ این امیر عالی تبار و پیش کرد و از عدم شرف بوسخت علیہ
خویش استفسار ساخت محمد بن اشعث و اسام بن خارجہ جواب دادند کہ مدتی است کہ ثانی جامئہ سیمک
بر خود راست میدارد ابن زیاد گفت می شنوم کہ اکثر روز ابر در سرای خود می نشیند آیا چیزی را
مانع میشود کہ سلام مانعی آید ایشان گفتند کہ ما شرط نفخص بجا آوردہ امیر را خبر دہیم پس از دارالامارہ بیرون
آمدہ بسرای ثانی رفتند و انجہ میان ایشان پور زیاد واقع شد و بود با او گفتند و او را بمیانہ و الحاح
تمام سوار کنانیدہ و رو بقصر امارت نہادند چون چشم ابن زیاد بروی افتاد التفات بطرف قاضی شریح
کرده بخواند شعر **ارید حیائلہ و یرید قتلہ** غدیرک من خلیک من مراد ہا
تحت سلام بجا آورد پور زیاد پرسید کہ مسلم بن عقیل کجاست ثانی گفت از حال او اطلاع ندارم
پور زیاد معقل الطلبیدہ با ثانی گفت کہ این شخص را شناسی ثانی چون در روی او نظر کرد ساختہ داشت
کہ آن جاسوس مکار بود نہ مخلص و دستدار از خیمت عرق انفعال از ناصیہ او ہویہ اگشت و کرد
نجالت برخسار حالش بدیہ گفت اصحاب اللہ الامیر و اللہ من سلم و الطلبیدہ ام و دہ تیج فستہی
نمودہ و لیکن در ظلمت شب شخصی را دیدم کہ خود را در سر اسمن انداخت و زہنہا خواست مرا حیا مانع
آمد کہ او را از خانہ خود بیرون کنم پور زیاد گفت اکنون در احوال کون ثانی گفت ہرگز این کار نکنم

و در شریعت و مروت کی روا باشد که زینهار بی بهمان داده او را بدست خصم سپارد و تا بقتل رساند
 و این عادت عرب نیست اگر برین امر اقدام نمایم این عار از من ناابد زایل نخواهد شد و الله که اگر
 مسلم زیر پای من محقق باشد قدم از روی من ندارم و برابر روی نشان ندیم در آشنای مکه مسلم بن عمرو
 با منی گفت و یک یابانی تو از جان خود سیر آمدی و بر عیال و اطفال و قوم و عشیرت خود رحم و شفقت
 نداری و بسبب مسلم بن عقیل خود را در عرصه هلاک می اندازی اگر کسی از اقوان با مسلم را از تو طلبد سلیم
 عیبش با اکنون خصمی زبردست که از خوف سطوتش زهره شیر آب میشود با آوردن او ترا تکلیف نمی نماید
 اگر حاضر گردانی هیچ عاری بجای تو نمی نشیند همچنین هر چند کلمات شور انگیز و سخنان مکر آمیز
 با منی گفتند اما سخن بجای نرسید آخر پور زیاد از راه خشم منی را نزد یک خود طلبیده و در پیش
 چنان زد که نامیه و مینی او شکسته خون بسیلان در آمد منی دست در تالمیه شمشیر سهیلکی زد
 تا از نیام بیرون آورد و آنکس در دست منی چسبیده از آن دفع کرد پور زیاد گفت ای منی اکنون
 خون تو بر من مباح گشت تو از قوم حردیان هستی و فرمان داد تا او را در خانه از خانها کجی شک
 محبوس گردانیدند آسمان خارجه از مشاهده اینحال بغضب آمده به این زیاد گفت ای خدا این مرد را
 با شاره تو آوردیم پیش از وصول در شان او سخنان نیک میگفتی و وعده های خوب میداد چون
 نزد تو آمد مینی او بشکستی و روی او را بخون آلوده ساختی و مع ذلک میگوئی که او را بخواب گشت
 این چه کردار نامصواب است که از تو صادر میشود ازین سخن نایره غضب این زیاد از دیاد استعفا
 گرفت فرمود تا اسرار چندان زدند که از حیات خویش نا امید شد چون این زیاد از دیاد
 در خانه باز داشت خبر در شهر شهر شد که منی را کشتند بنی مزحج که از برای منی بودند بسره

عمر و بن الحجاج متوجه حرب و پیکار پوزیاد شدند و قطار مات را پرکار و احاطه کرده فریاد کردند
 که ما خلعتنا طاعة ولا فرقنا جماعة ابن زیاد اصوات مختلفه شنید و پرسید که این شو
 و غوغا چیست گفتند اقربای ثانی بن عروه بصور انگو اورا کشته اند کرده و اضطراب می نمایند
 ابن زیاد از بلو ایشان بخوف و هراس آمده و قاصی شرح را اشاره کرد تا او از انجا بدو آمده و با جماعت
 ظاهر ساخت که ثانی زنده است و امیر او را زد و کوبی نموده که از ان آسیبی بر او حشر نرسیده
 و او را محبوس کرد و امید و از مسلم بن عقیل مستی نماید شما باز کردید و نفسهای خود و ثانی را در معرض
 تهلکه میسند ازید آنها تسکین یافته بمنازل خود مرحمت نمودند بعد از ان ابن زیاد از حرم سرا
 قدم بیرون نهاد و در بین و یسار سرتنگان و انصار را مستقین ساخت تا شمشیر با از نیام بر آورده
 همراگانش شدند و جمعی از اشراف اعیان بلد در مسجد جامع گرد آمدند و خود بر منبر سوار شده
 بعد ثانی پروردگار گفت که ای مردم کز دوست در عرو و و ثقای طاعت الهی و سنت
 رسالت پناهی زنید و در اطاعت و انقیاد او امر را واجب دانید و گفته میسکنید که ملک شوی
 و بر شما اقامت حجت کرده همه از یرید می رسانم و قد اعذد من اندک پوزیاد و درین گفتگو بود
 که احوال شتت اشمال ثانی بن عروه بسمع هایون مسلم رسید آتش غضبش به اشتعال درآمد و در
 حمیت متحرک شد از کمال نهود و بسالت و غایت مردی و شجاعت خود را با سلاح و مغر از بسته
 قدم جلالت در میدان نهاد و محبان و متابعان حسین را بشمار خود که یا منصور را میست بودند و از
 که جمع آیند چهار هزار مرد و جوشن پوش و بقولی بیست هزار مرد و نبرد از ناگه درآمد و مختار بن ابی
 با متابعان خویش را بایت سبز و عبید الله بن نوفل بن عارض علم سرخ از کشته حاضر شدند

و نیمه و میر و ابایان هم تن و مردان شیر افکن تقسیم فرمودند و خود مسلم در قلب قدم ثبات درزید
 و در ویدارالاماره کشید پوزیاد که در خطبه خوانی مشغول بود و از اراجیف و مغوات مردم اندرز
 می نمود یکبار از آمدن مسلم و قوف یافته خود را قابل تعاقب نسجیده و مردم میدان نبردش غمیده و تعجیل نام
 از منبر فرود آمده با متابعان خویش چون روبا به سوراخ دار الخلافت خرید و در استحکام ساخته
 در قصر حصین متحصن گردید و مسلم سرای امارت را بدست کشید و بین الفریقین از تیر و سنگ
 لعن و ضرب کردید چون پسر زیاد دید که مرگم آسان است از جنگ باز نخواهند کشید فرمان
 تار و ساکی داد که در قصر امارت حاضر بودند بیا که کوشک برآمده اهل کوچه تحریف نمودند که ای
 کوفیان و ای بر شما که خود را در ورطه هلاک انداختید برخیز و بجایای خود و بر عیال و اطفال خود رحم
 نمائید که دم بدست لشکر شام که شوکت و کثرت ایشان ذهن نشین خاص و عام است میرسد و امیر
 ابن زیاد عهد کرد که اگر ترک فضولی نکنید و بر شما تدارک در و در سومات از شما باز گیرد بلکه سپاهیان
 بکشید یا اخراج نماید و بیکناه را بجرم بدر کردار مواخذه فرماید و حاضر ابو فض غایب عقوبت سازد
 از استماع امثال این کلمات خوف و هشت عظیم و رضای کوفیان ستولی شد و عجب و حشمت فخر
 بر حال ایان طاری گشت مویه ای حال آنکه عبید الله چند کس را از امرای نامدار حکم نمود که از سرای
 سلطان بیرون شتابند و در هر کوی و برزن ندای دهد و وعید داده مردم را از زناخت مسلم
 باز دارند خانه کربان کوفه از خوف و هراس نبروگاه رسیده خویشان خود را از میان می برد
 مادر پسر و زن بشوهر و خواهر برادر میبکشد که خود را ازین تهلکه بیرون کشید و بخانه خود فرستاد
 و هم این امر بدگران سپا بدو فرستاد چون لشکر شام بر سر دقت یافت آرد و چاره کار بچینید

کوفیان بر عادت قدیم آغاز یونانی کردند و فوج فوج پشت بر عهد و پیمان کرده و بودای فرزانها
 و در بانصد کس مسلم را که داشتند هنوز نیز جهانباب افتاب عرصه کیتی را دوا کرده و بکن مغرب نشاند
 که خرنسی کس نماند چون شکر شب تاخت آورده سپاه مهر را منبرم ساخت مسلم متوجه نماز مغرب شد
 چون از نماز فرغت دست داد و اراده کرد که بخانه های بنی کنده در آید دید که بجز ده تن کسی بر جا
 نمانده در اندک فرصت آن یونانیان نیز سر خود گرفته رفته و کسیکه از راه خبر نماید باقی نماند
 مسلم چون تنها ماند در امر خود متحیر گشت و ندانست که کجارد و دوچاره کار از که جوید آخر تبار کی شب
 حیران و از عدم خبرت را دسر گردان در کوچه های کوفه میکشت تا بجله رسید دید که عورتی طوعه نام
 ام ولد اشعث بن قیس در انتظار پسر خویش که از شوهر دیگر بدو نشسته مسلم از وی آب طلبید آنگون
 او را آب داده بخانه رفت چون باز آمد دید که انمرد بر در سرانی خود نشسته آن ضعیف گفت آب
 نوشیدی اکنون راه خویش گیر و بنمائی که پیش ازین بودی باز و که نشستن تو بیش ازین اینجا
 مصلحت نیست مسلم گفت من مردی غریم از خاندان عزت و شرف عسیرت و منزلی ندارم
 اگر مرا در خانه خود راد و می مکافات آن بوجده حسن از من خواهد شد طوعه از نام و نسب او پرسید
 مسلم امتناع نموده بعد از مبالغه و الحاح بفرودت اظهار کرد که من مسلم بن عقیل ام و کوفیان من
 یونانی کردند و مرا تنها گذاشته خود جان سلامت بردند ضعیف چون دانست که او کیست گفت
 او را بوثاق خود برد و مکانی علاقه بخت او مرتب ساخت و حاضر از مطعومات و مشروبات
 در پیش کشید اما مسلم هیچ دل نغرمود درین اثنا بطرود از در آمده مادر خود را دید که بجز و غیرت
 آمد و رفت میدارد پرسید که ای مادر این چه حالت است او گفت ای فرزند تو بحال خود مشغول باش

پسر دستکشاف امر مبالغه نمود مادر گفت با تو بگویم بشرط آنکه با هیچکس نکونی گفت قبول کردم
 که این را زاراپنهان دارم پیرزن گفت ای پسر این مسلم بن عقیل است پناه بآورد و در خانه او را
 جای داده ام و مراسم خدمتکاری بجای آوردم و از خدا تعالی جزای آن مطلع نظر میدارم بپیش
 برین وقوف یافته زبازابنحن تشناکر دانا پور زیاد چون دید که بوا ایان سر خود گرفته اند اثر
 واعیان را با خود داشته از قصر بیرون آمد و نماز عشاء و مسجد جامع بجا آورد و خطبه خواند و مسلم را
 از ایشان طلبید و از تهدید و تشدید مردم را اندیشناک گردانید و گفت کسیکه مسلم از خانه اش
 بدر آید حوش طلال است و کسیکه او را بسیار دیت مرد بد و ازانی خواهد شد و شرطیان را جلید و برآ
 شخص و تجسس مسلم مبالغه نمود و حصین بن نمیر گفت که کوچه های کوفه را ضبط نماید و چون روز شود
 بیک یک سرانزدون رود و به بنده که مسلم در انجاست یا نه چون سلطان ثوابت و سیار است
 از قصر مغیب بسیر افق مستقر گشته نضای عالم را نوزشانی کرد پسر آن ضعیفه که مسلم بجای او بود
 به عبد الرحمن بن محمد بن اشعث اطلاع داد که مسلم در خانه خودش و عبد الرحمن این سخن را بگوش
 پدر خود محمد که در مجلس پسر زیاد بود گفت ابن زیاد پرسید ای محمد آن سخن نهانی که بپرت در گوش
 تو گفته چه بود محمد بن اشعث صورت واقع بیان ساخت ابن زیاد بقیصیبی در دست داد و پهلوی
 محمد ز تانی الحال او را حاضر آورد و عمر بن حریش مخزومی را که تبعه از سر هککان بود حکم کرد که مفتاح
 مرد و بقولی هشتم و بقولی سده صد کس را از سر هککان همراه عبد الرحمن و محمد بن اشعث برده مسلم را
 بیاورد پس آنجماعت متوجه خانه طومه شدند و یکبار در و بام او را فرو گرفتند مسلم آوردانیم
 ستر شنیده دانست که جمعی بطلب او می آیند و آن کرده و یکبار بوی نهاده مسلم همچو شیر خشتناک

حمله کرد و چند کس را میزداخت و از خانه بیرون ساخت همین سان سه بار حمله کرد و درین معرکه آسیب زخم بر لبها برداشت سر منکان چنین شیر زیان و پیل دماز ابدست آوردن محال دانسته از هر جانب تنگساری شروع نمودند و بی بار با تیش فروخته بسوی او انداختند مسلم شمشیر گرفته حمله مردان بر ایشان کرد و از حسام خون آشام سرکامبارزان را بر خاک ملاک انداخت آخر عبد الرحمن و امان داده دستش گرفت و بر بغله نشاند و شمشیر از دستش گرفت و بر وایتی آمده که چون مسلم مردم را در خاک خون غلطانید این خبر نزد پور زیاد بردند او به محمد بن اشعث پیغام داد که ترا با سه صد کس فرستادم که یک شخص را گرفته نزد من آری این چه ضعف و عجز است مسلم اگر چه مرد دلبر باشد اما از یک مرد بیش نیست محمد جواب داد که ترا تصور نیست که بگرفتن حلاج و نواج فرستاده و الله که مرا بجنگ شیر زیان فرستادی این زیاد حکم فرستاد که او را امان داده نزد من رسان که خبر با ما بر مسلم دست نتوان یافت چون حدیث امان با بن اشعث رسید و خطاب کرد که ای مسلم خود را دستگیر میکف و نزد من آئی مسلم گفت مرا با امان تو هیچ احتیاج نیست محمد گفت چنین کموی و بر جان خود رحم کن و بر قول ما اعتماد و با امان خود را با رسان مسلم گفت سخن شما فسقه فخره اعتماد نشاید و از کوفیان رسم و فانیاید این گفت و بار دیگر حمله دلیرانه بر مخالفان آورده آنها را منهنزمت محمد بن اشعث بایاران خود گفت که سه صد مردم بر یک کس غالب نیایند بیست اجتماعی بروی حمله کنید که غیر ازین چاره نیست آنجماعت بفرموده او کار بند شده از هر طرف بر حمله آوردند و از تیرونیزه و دراجروح ساختند چون مسلم زخمهای کاری برداشته ست کردید مردم از هر جانب درآمدند و او را بگرفتند مسلم دانست که اکنون اسباب مرگ آماده است از حیات خویش مأیوس گشت

کریمه نمود و باز از ابنا الله وانا الله راجعاً آشنا ساخت عبید الله بن عباس سلمی با دغی گفت
 کسیکه چنین مطلب شرک میطلبد از حد و ث این ساخته کریمه نمیکند مسلم جواب داد که بر حال خود نمی‌م
 بلکه گریستن برای مقبلان کوفه است برای حسین و آل او بعد از آن به محمد بن اشعث گفت که تصور
 من چنان است که تو از امان من عاجز می‌مطوع انگیزه خبری با ما حسین نویسی باز داند من و اهلک
 فرامی‌گمان برم که او امر و زیاده با اهل و عیال خود متوجه کوفه شده باشد و تو کس را نزد حسین روان
 کنی تا از زبان من او را پیام رساند که فرزند عقیل در دست مخالفان اسیر است معلوم نیست که صبح
 یا شام کشته شود و تو از کوفیان بوی و فانداری و بگفته ایشان مغرور گردی که این قوم جماعتی
 که پدر تو آرزوی برود که مفارقت ایشان دست دهد اگر چه بموت و قتل او باشد اکنون ترانگیذیب
 کردند و بر فافت من تن ندادند رای صواب اندیش رخصت نمیدهد که بر چنین قوم اعتماد کرده
 اقدام نمائی لازم که بابل و عیال خود مراجعت کنی این الاشعث گفت والله بر قول تو البته کار بند
 خواهم شد و این زیاده را اطلاع خواهم داد که ترا امان داده ام ابو مخنف میگوید که ابن اشعث ایاس
 بن العباس شاعر را که از بنی مالک بن عمرو بن تمامه بود با جرت گرفته و متکفل بهام خانه داری
 و متعهد اخراجات ضرورتش کشته و جازه برای سواری او مرتب داشته روانه خدمت حسین
 رضی الله عنه ساخت و کتابی بمضمون عهد بحضور فیض مهم بر سرش را سال داشت رسول موضع زباله
 که از کوفه بسا چار مرحله واقع است بعبادت ملازمت و شرف بساط بوسی حضرت حسین رضی الله عنه
 مشرف گشت و نامه و پیام گذارش ملازمان و الا نمود و شمه از احوال مسلم بمسمع اقدس رسانید حسین رضی الله عنه
 نامه در معرض تصدیق نیاورد و فرمود کلام لا اله الا الله عند الله مختص و فساد ائمتنا اهی

چون مسلم در سرای امارت رسید دید که جمعی از امر که از اولاد صحابه بودند و با وی معرفت نداشتند
 منتظر از وی ایستاده و بیکدیگر در حالت تباهیست و زخمهای بسیار برداشته و جامه های پاره ها
 و خون آلوده از غایت عطش یکدم آب طلبید کوفیان بوی خاکه میپاشیدند و ده بودند و بچکس او را آب
 بسوی آب سرد که آنجا بود خواست که از آن بنوشد مسلم بن عمرو با علی مانع آمد و گفت که این آب هر چند
 خنک و خوشگوار است اما تو قطره از آن نجی میگیری و بحیمیم و بحیمیم بن عقیل فرمود ناخوش سخنی گفتی ای
 دشمن خدا تو کیستی گفت من آنکس هستم و قتی که حق را شناختم تو منکر آن بودی و هنگامیکه امام وقت را
 اطاعت نمودم تو عصیان می ورزیدی منم این عمرو با علی مسلم فرمود لا ملک الا لی ای ابن ابیله چه
 قدر شدت و قسارت میداری و این جناب و غلظت را در حق خود فضیلت می شماری تو بحیمیم و بحیمیم
 و خلود در عذاب الیم اولی و سزاوارتر هستی پس مسلم بهما حالت پشت بدویدار کرده نشست عمار
 بن عقبه بن ابی معیط این حالت را مشاهده کرده غلام خود را بجای فرستاد تا او یک قله آب سرد که
 سرش بر دمال پوشیده بود حاضر آورد و قدحی پر آب کرده بوی داد خواست که بدمان بر دوزخ
 شد باز پر آب کرده بدو داد باز پر خون گشت آنرا بر بخت بر سر دم قدم قدم برداشتند و پیشانی
 در قدح افتاد مسلم گفت الحمد لله که حصه من از رزق مقسوم همین یک شراب آب بود چون او را پیش
 عبید الله آوردند سلام نکرد سر منکان گفتند که برایم سلام کن گفت اگر مرا خواهد گشت سلام چه سود دارد
 و اگر ندانند خواهد گشت سلام بسیار خواهیم کرد پوزیاد و بسوی مسلم کرده گفت ای ابن عقیل همینکه
 مسلمانان با هم محبت و الفت میداشتند و بر سخن واحد مجتمع و متفق بودند تو آمدی تا میان همه شقاق
 و نفاق اندازی و کلام ایشانرا برانگیزی و متفرق سازی و یکی را بر قتل دیگری ویر کردی

مسلم فرمود که کلاه برای چنین کار آمدن لیکن اهل شهر زعم کردند که پدر تو نیکان را بکشت و خونهای
 در مثال کسری و قیصر معالده نمود و بار اطلب داشتند تا احیای مراسم کتاب الهی حضرت رستاخیزی
 نمایم و طریقه عدل داد با ایشان مرعی داریم پوزیاد گفت که و دانست و ذاک یا فاسق قستیکه
 تو بدینه بودی چرا برین عمل نکرد و شراب میخوردی مسلم فرمود که والله تو باین قول افترا میکنی و سخن
 ناحق میگوئی و من ازین بر اهل بعید ام و این فعل نژاد است و کسی که خون مومنان ناحق میریزد
 و نفس محترم را بجرم بقتل میرساند و از غضب و همت مردم را هلاک میسازد و اوقات شبانه روزی
 در لهو و لعب میکند و دلائق ترست که باین فعل منسوب ابن زیاد گفت ای فاسق نفس تو بامر که
 حق تعالی ترا متاع آن ندیده و میان تو و میان آن مفارقت انداخته است تمی میدارد مسلم فرمود
 ای ابن زیاد پس کدام کس متاع این امر است گفت امیر المؤمنین زید فرمود الحمد لله علی کل حال
 حکم میان ما و شما دارد و او راست گفت گویا ترا ظن آنست که در امور خلافت حق ثابت است
 فرمود که والله ظن نیست بلکه این امر یقین است گفت ترا اگر بقتل رسانم برنجیکه کسی در اسلام چنین قتل
 نکرده باشد حق تعالی مرا بقتل رساند فرمود که تو سزاوار و لایق ترست که آنچه در شرع حلال نباشد
 بران اقدام نماید و سوگند و قبح مثله را ترک نسازد و خست سیرت که ابا عن جد کسب کرده اند
 بعل آر و آن افاک اشیم و سفاک لیم چون از محبت بازماند زبان بسب و دشمن شاه مردان و هر دو فرزند
 رضی الله عنهم و از کرد مسلم فرمود بسب و دشمنام تو پدر تو سزاوار تر اندای عد و الله فاقض ما
 انت قاض بر زیاد گفت اکنون ترا بقتل میرسانم فرمود اگر چنین اراده داری زمانی بگذارت تا کسی
 وصیت نماید گفت ترا اجازت دادم مسلم بن سعد را از میان همه بخود نزدیکتر دیده گفت ای عمر

لحظه بامن در گوشه قصر قدم رنج فرماتا وصیتی بودکنم و بختی قرابتی که بامن داری در نهاد آن در بخت سنا
 عمر ازین معنی ابا نمود تا که پوزیا داور اذن داد و بموضعیکه از آن سخاک قریب بود با ستاد مسلم نزد
 که من تراسه وصیت کنم اول آنست که درین شهر بمقتصد درم قرض دارم بعد از قتل من این سبیل را
 فروخته بادی آن قیام نمائی و دیگر آنکه جسد مرا ازین زیاده طلبد شسته در محلی که مناسب دانی دفن کنی
 سیوم آنکه بحسبین نوشته بودم که کوفیان با تو متفق اند پندارم که عنقریب باینجا خواهد رسید
 نویسی که زنهار بر قول کوفیان عمل نکنی و متوجه عراق کردی تا بموزند آنچ بمن رسید چون مسلم
 از وصایا فارغ گشته با تلقاق پیش ابن زیاد رفتند عمر حکایتها می مسلم تقریر کرد پس زیاد گفت ای
 ابن عقیل هیچکس مانع نخواهد شد که از مال تو دین تو ادا کنند اما جسد تو با اختیار دارد هر چه اراده ما
 در آن باب تعلق گیر و چنان خواهیم کرد و حسین اگر قصد ما نماید ما قصد او نکنیم و اگر متعرض امر خلافت
 کرد و خاموش باشیم بروایتی گفت اما الحسین فلا ولا کر ائمه پس شخصه را از اهل شام که بکیر بن حمران
 نام داشت امر نمود تا مسلم را بر بام جوسق بر دمسلم در راه زبان تسبیح و تهلیل و استغفار کشود و مصلو
 بر رسول علیه السلام و ملائکه کرام در ستاد و گفت اللهم احکم بیننا و بین قوم غر و بنا
 قتلونا و بکیر کردنش ازین جدا ساخت و سر و جسد مبارکش را زیر قصر انداخت چون بفرمان آن سخاک
 مسلم شربت شهادت چشید حکم کرد تا امانی بن عروه مذحجی را که عمرش از نود و سال تجاوز کرده و
 از صحبت سرور نام علیه الصلوٰه و السلام مشرف گشته بود در سوق النعم کردن زود و آن هر دو
 شهید را بکناسه که موضع مشهور بود کونسا ربیا و بختد عبد الرحمن بن زبیر اسدی قصیده در مرثیه
 ایشان گفت که اول آن اینست ۵ فان كنت لا تدرين ما الموت فانظر الى

الی هانی فی السوا و ابن عقیل : اصاحبهما امر الامام فاصبحا : احادیث
 من یغشی بکل سبیل : الی بطل قد هشم السیف وجهه : و اخر یهوی فی طمار
 قتیل : تری جیدا قد غیر الموت لونه : و نضح دم قد سال کل سبیل : فان اقم
 لهم تاثر و باخیمکم : فکونوا بغیا ارضیت بقلیل : گویند که پوزیاد دیر جزا گرفت
 هم بقتل در آورده و سر سلم و مانی را بشام نزدیک در ستاد و از کجای حالات که رو نموده بود و
 اعلام داد و نیز جواب نامه ابن زیاد برین پنج نوشت که اما بعد تو نزدیک من پسندیده هست
 و عوض بدل نداری و هر چه از تو صد دریافت مرضی دست من است چه مؤنت دشمنان از من دفع
 کردی و بوجه خویش و فامودی از کمال عزیمت و اصابت رای و و فرخ و تو همین توقع بود و آنچه
 از حال علم و در هر دو رسول خود نوشته بودی مطابق واقع بود بهر یک ایشان هزار درم بخشید
 و خوشنود نزد تو باز گردانیدم و می شنوم که حسین بن عزمیت عراق میدارد باید که نیک لحاظ
 کنی و را بهما مضبوط گردانی و هرگاه از وی فساد متولد شود بقتل آری و هر چه از وی صادر گردد روز
 بعرض من رساند **تنبیه** ما حسین کجا در روضه الشهدا نوشته که مسلم را دوبر
 خرد سال همراه بودند ابراهیم و محمد و مسلم آن دور در روز جنگ بخانه قاضی شریح در ستاده بود
 منهبیان پوزیاد رسانیدند که دو پسر مسلم درین شهر نهان اند ابن زیاد در شهر منادی نمود که این
 مسلم را در خانه هر که باشد حاضر کند و الا اهل خانه را تمام بگشمت و خانه را غارت کنم شریح از استماع
 این معنی نبایت طول شد و در شب با کاروانی که بدین میرفت اینهار را روانه نمود و ایشان راه کاروان
 کم کرده در پنجه سره سکنان ابن زیاد اسیر گشتند و ابن زیاد هر دو را محبوس ساخته نامه به یزید نوشت

و مردی مشکور نام که نگار همان زندانیان بود ایشانرا از زندان برآورده بطرف قادیسیه روانه ساخت آن هر دو باز راه کم کرده بر در شهر کوفه رسیدند و در تنه درختی پنهان گشتند کثیر کے حبشیہ آزادیہ ہمراہ خود بخانہ خاقون خویش بر و خاقون چون دوستان مسلم بود آن هر دو در خانہ خود پنهان ساخت شوهرش عارث بن عمر که در تلاش آن هر دو پسر رفته بود بخانہ درآمد و آن هر دو پسر را بخانہ خود دیدہ کشان کشان بکارہ فرات برد و کردن هر دو زده سر مارانزد ابن زیاد آورد ابن زیاد بخشم آمد کہ من درباره ایشان بیزید نامہ نوشته بودم کہ مجبوس اند اکنون بیزید این هر دو را طلبہ چه کنم و او را بقتل رسانید اما این روایت قابل اعتمادیت چه صحیح آنست کہ مسلم تنها درآمدہ بود و پسرانش مراد بن حسین رضی اللہ عنہ بودند لہذا محققان این کشتن فرزندان را ذکر نکرده اند و اللہ اعلم **فائدہ** در ترجمہ مسلم وی رضی اللہ عنہ پسر عقیل ست بفتح عین مہملہ و کسر قاف و یا تحمائیہ ساکنہ ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف ابو داؤد قرشی ہاشمی پدرش عقیل برادر عینی علی و جعفر ست اور ہر سہ فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف و عقیل بعد حدیبیہ شرف سلام مشرف شد و سال ششم از ہجرت ہجرت نمود و در جنگ موتہ حاضر گشت و جعفر از ذبہ سال کوچک بود و علی از جعفر ذبہ سال خرد و مسلم بعد وفات بنی صلی اللہ علیہ وسلم متولدہ و مادرش زنی بود بنطیہ از آل فرزندی و بغایت شجاع و دلاور بود و بانہی صلی اللہ علیہ وسلم در صورت مشابہت میداشت جمعی را از صحابہ کبار ملاقات کردہ و از فیض صحبت آنها مستفیض گشتہ ابن جابر اورا در ثقات تابعین ذکر نمودہ و از و صفوان بن وہب روایت میکند و رقیہ بنت علی بن ابیطالب را باز و واج کشیدہ و از بطن او دو پسر متولدہ شدند عبد اللہ و علی اما مسلم بن مسلم و عبد العزیز بن مسلم

هر دو از بطن زن دیگر اند و کوفه روز شنبه هشتم ذی قعدة سنه ستین داخل گردید و بر در چهارشنبه
 نهم ذی الحجه که روز عرفه بود رسالت کو جام شهادت چشید و بعد از قتل او بیک روز حسین رضی الله عنه
 ما زم عراق گشت قاله ابو مخنف نقل عن الصعقب بن زهیر از عون بن اسب بن جحیفه
مجلس هفتم توجه فرمودن آن سرور شبان رضی الله عنه بجانب کوفیان
 ناقلان آثار و روایان اخبار و مصایح اوراق نکار شش کرده اند که چون مسلم کوفه فایز گردید جمعی
 کثیر از اهل کوفه بیعت حضرت حسین رضی الله عنه میبایست و مفتخر گشتند عریضه بحضور وی ^{در} ^{آن} ^{روز} ^{در} ^{آن} ^{روز}
 که برید با اهل خود دروغ نیکوید حال امنیت که جمیع اهل کوفه با من بیعت کرده اند باید که متوجه
 اینجا نب گردی و این عرض داشت پیش از شهادت مسلم بیت و هفت روز در محضر امام رسید
 و آنحضرت رضی الله عنه آنهنگ رفتن عراق ساز داده به تهیه اسباب سفر مشغول شد و دوستان
 و یواخوانان او را اینصورت موافق نمود و لهذا در صده و ممانعت قیام در زیدند و عاقلان صایب
 و دانشمندان مشکل کشای معتضای خرد و در بین و عقل صواب آفرین با قامت که اشارت نموده
 ازین اندیشه باز داشتند و معامله کوفیان که با پدر و برادرش بوقع پیوسته بود یاد و مانیدند
 و امام حسن رضی الله عنه وقت وفات خویش برادر خود حسین را وصیت کرد که بقول سفی
 که ذاعتماد کنی و بر عهد و پیمان ایشان مغرور نشوی که ترا از خانه بر آورده حواله دشمنان خواهند نمود
 مضمون وصیت را ابو عمر نیری از چند وجه روایت کرده که چون حسن رضی الله عنه داعیه اهل
 رسید حسین رضی الله عنه گفت که یا اخئی وقتیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم وفات یافت چه تو
 سر برداشت که امر خلافت با وی تعلق خواهد گرفت لیکن الله تعالی او را از ان باز داشت و ابو بکر رضی

منوی آن امر گردید چون وفات ابی بکر گشت باز در صدد آن شد الله تعالی ازان اندیشه او را
منصرف گردانید و عمر رضی الله عنه متکفل آن مهم شد و چون عمر وفات یافت امر خلافت بر مشاء
شش کس گذاشت و پدر تو به یقین نپذیرفت که اکنون از وعده دل نخواهند ساخت اما نصیب او نشد
عثمان رضی الله عنه تعلق گرفت و چون عثمان فوت شد مردم بوی گردیدند و با او بیایست نمود
لیکن از هر طرف آتش فتنه مشتعل شد و شمشیر از نیام برآمد و در دوش صفائی نکردند و الله می بینم
که الله تعالی این بیت نبوت و خلافت مرحمت نخواهد نمود پندارم که سفهای کوفه با تو استخفاف کنند
و از خانه بر آورده با احد اسب بدارند در افوقت ندانست بری که دلات جبین مناص حسین
رضی الله تعالی عنه این وصیت را بر وز قتل یاد نمود و بر برادر خود حسن رضی الله عنه رحم فرمود
روایت کرده است سفیان بن عیینه از ابراهیم بن میسره از طاووس که ابن عباس فرمود که حیزر
در باره سفر خویش با من مشورت کرد و گفتم که اگر اندیشه عیب و منقضت نسبت بمن و تو نبود می دوست
خود بر سب تو در او یخته از رفتن باز داشتی لیکن حسین چون جواب داد که گشته شدن در فلان مقام
بهر ازان است که در مکه گشته شوم از همین یک سخن من نفس خود را نسی و ادم روایت کرده است
ابو مخنف از عمارت بن کعب البی از عقبه بن سهمان گفت چون خبر توجّه حسین بجمع عبد الله بن عباس
رسید و بخدمت آنحضرت شتافت گفت یا ابن عم می شنوم که عزیمت کوفه داری اراده چیست بجز
بیان آرمی فرمود بلی نشاء الله تعالی همین که در عرصه امروز فرود داشت پیامی شوم ابن عباس گفت
اگر ایشان امیر خود را بقتل آورده و دشمن را از دیار خود رانده و ولایت خود را در حیطه تسخیر خود کرده
ترا خوانده باشند بجانب ایشان شتافتن باکی ندارد و اگر امیر ایشان بر امارت خویش مقیم ماند

و احکامها خود بر ایشان ممضی و نافذ دارد و اعمال مخالف جزا محبت غیر آید و رفت دارند و چنین مقام
 اقدام نمودن بعید از عقل صواب اندیش است و غالب که چمت فتنه و فساد طلبیده باشند تا میکبا
 از تو منحرف گشته با مخالف اتحاد سازند و کسانیکه ترا طلبیده اند همانها بر تو مخالف و سخت تر گرد
 حسین فرمود که از جناب حق سبحانه درین باب استخاره میکنم و می بینم که از پرده غیب بجلوه ظهور
 چه میرسد این عباس بن رخاست و ابن الزبیر درآمده و بعد مجاله و مکالمه گفت که ما بنای مهاجرین و
 مستحق خلافت بودیم مردم ما را که نشسته اند بفرمانی که چه اندیشه بخاطر صواب پسند تو راه یافته است
 حضرت حسین رضی الله عنه فرمود که اشرف و اعیان کوفه که با محبت و خلوص میدارند از راه
 خیر کمالی نگاشته اند که بسوی ایشان متوجه شوم اراده مصمم دارم که از الله سبحانه استخاره طلبیده
 بار کی عزم بدار کوفه منعطف سازم ابن الزبیر کفایت چنانکه آنجناب شیعه و مجبان در کوفه میدانند
 اگر من داشتمی البته آنرا عدد دل ساخته جای دیگر زرفتمی چون ابن زبیر از آنجا رفت حضرت حسین فرمود
 که از سکونت من در اینجا مردم من میل میدارند و ابن الزبیر را امریکه مطلوب است و دست من نمی بندد
 از آن میخواهد که من از اینجا بیرون روم تا هم خویش بمانعت اغیار انصرام یابد و در بعضی روایات
 آمده که چون ابن الزبیر اشرف ملازمت آنحضرت سعادت اندو زد کردید و از اراده او استفسار
 فرمود حضرت امام حدیث سفر عراق بمیان آورد و ابن الزبیر در صدد همانعت کردید و گفت یا ابن
 الزبیر که بیرون مرو و مفارقت حرم خدا اختیار کن که پدرت امیر المومنین ترک کند و بدین کرده
 آن ملک رفت دیدی که با و چه رسید و آن مردم قصد برادرت حسن رضی الله عنه نمودند و جهاد را
 غارت کردند و او را زخم رسانیدند و از کمر ایشان این مباحث و مکتوبات بجماعت مغرور شود بر قول کفریان

اعتماد کن امام حسین فرمود که این قضیه بآنها نسبتی ندارد چه درین ایام ناهمسلم در دیافنه که شترده^۱
کس با او بعیت کرده اند و مردم کوفه زیاد و ازده رسول با دوست مکتوب پیش من فرستاده التماس
نموده اند که با بجانب روم و بروایتی آمده که آنحضرت فرمود که چهل هزار مرد بعیت قبول کرده عهد
و پیمان را بحلف بر طلاق و عتاق موکد نموده اند ابن الزبیر گفت صلاح در آنست که در حرم توقف فرمایند
و رسل خود را در آفاق و اطراف روانه کنی و اشارت فرمائی تا شیعه تو که در عراق اند بخدمت من باز
نمایند چون امر قوی کرد و عامل نرید را از شهر بیرون کنی و من معاونت قومی پردازم چون در حرم که
مجمع اهل آفاق و مورد ارباب اقطارست اقامت نموده باشی مطلوب خود برسی و بمقتضای فایز کردی
آنحضرت در جواب فرمود که و چنین مکان گشته شدن بهترست از آنکه که از برای من سبب گردد
پوشیده ماند که در اکثر روایات آمده که ابن الزبیر آنجناب را بر توجع عراق ترغیب و تحریص میداد
و در بعضی بخلاف آن شاید که ابن الزبیر او را ترغیب نمود و چون ملامت ابن عباس و غیره را شنید
از آن باز مانده مانعت اختیار کرد و الله اعلم و در آخر همان روز باروز دوم علی الصباح ابن عباس
بلازمت حضرت حسین شتافت و گفت که یا ابن عم هر چند همت کارم که صبر کنم اما طاقت صبر و
تکیبائی ندارم و تو این عزم که داری مرا در آن اندیشه هلاک است و مردم عراق بغیر و نفاق مؤمن
اند از نوشته های ایشان فریب بخور و در همین سرزمین که حرم خداوند جل شانه است مقیم باشی که
اهل عراق عدد از دیار خویش اخراج نمایند با نصوص توجه نمائی و اگر میل سفر داری بجانب ولایتین
رو که مملکتی وسیع و عریض است و شعاب حصون بسیار دارد و شیعه پدر تو در آن فواحش بسیار
اند و چون بآن مملکت برسی از مردم کنار که در رسل و رسایل خود به اطراف و اکناف روانه کنی تا ملک

بیعت نمود و چون برین صبح زندگانی گیتی مهم تو با حسن وجه از گم عدم بوجود آید و آنچه مقصودست
 بظهور انجامه دشمن غایب و خاصه کرد و حضرت حسین فرمود یا ابن عم من کمال اشتاق ترا در بارگاه
 میدانم و غایت نصیحت ترا در شان خویش می شناسم اما غریت من بجانب کوفه مصمم شده که هیچ
 صبح فسخ آن صورت نمی بند و ابن عباس گفت که اگر این غریت با مبضا خواهی رسانید در فتن عراق با
 ترک نخواهی داد باری زمان و فرزندان را با خود میری ترسم که ترا و اقدوست دهد و اهل و عیال تو
 در آن نظر کنند چنانکه فرزندان و متعلقان عثمان بن عفان رضی الله عنه در حین قتل او روی نظر میکردند
 و قدرت آن داشتند که دم زنند پس ساعی خاموش ماند و گفت بر فتن تو چشم ابن الزبیر
 روشن کرد و مطلوب برسد چه امر و زک که تو سعادت در که نشسته کسی التفات بجانب او نمیکند و برگرد
 او نمیکرد و او در غیبت تو دعوی خلافت کرده مردم را به بیعت خویش دعوت خواهد کرد و قسم خدا که
 الذی لا اله الا هو اگر دانستی که موسی سر ترا بچنگ محکم زنم و مردم بر ما گرد آیند و تو مسالت مرا
 اجابت کنی و اقامت خود درین مکان کنی البته همچنان که درمی و یک لحظه ترا نکند شتمی این بگفت و از
 نزد حسین برخواست و با خود میگفت که در بیخ از حسین و هزار در بیخ که دل از وی بر گرفتم و میدانم که عاقبت
 کار او در عراق چنان خواهد بود و در راه ابن الزبیر او را پیش آمد چون ابن عباس با فی الضمیر و معلوم
 گفت یا ابن الزبیر خوشدل باش که حسین غریت عراق مصمم گردانید همه میرود و مجاز را تو نمیکند ارد
 و تو عرصه تمامه خالی خواهی یافت و چون کان امید در میدان مراد خواهی یافت و از آن پس باین
 ابیات مترنم گشت **یا لک من قنبر بمعمر ۱ خلی لک الجوف فیضی ۲ اصفری ۳ و نقری ۴**
ما شئت ان تنقری ۵ صیادک الیوا قتل فابشری ۶ ابن الزبیر در جواب هیچ نگفت

و ابن عباس و متالم و اند و کین نهمزل خود رفت و در بعضی روایات آمده که ابن عباس رضی الله عنهما
 بخا صله دو سه روز باز بخدمت حسین رضی الله عنه رفت و گفت که ترا قسم دهم که عزیمت عراق از
 دل بدر کن ترسم که فردا به تنگی و سختی هلاک شوی اگر دست ازین کار نداری چندی در اینجا اقامت کن
 تا موسم حج تمام شود و ملاقات اشرف اعیان اطراف هست و در ای ایشان نزد تو پیرایه ظهور شود
 از ان بعد هر چه مقتضای رای شریف باشد بران عمل فرما حضرت حسین اقبال این معنی نمود و ابن عباس
 فرمود اندیشاکم که بر مثال عثمان تو هم در میان زنان و دختران گشته شوی و الله چنان بدارم که
 قصاص عثمان از تو می ستانند فان الله وانا الیه راجعون حسین فرمود ای ابا العباس تو پیرایه
 بمقتضای سن چنین کلمات میگوئی ابن عباس گفت اگر اندیش به عیب و منقضت نسبت بامن و تو
 نبودی در موی تو چنگ زد می و اگر مرا معلوم کرد که اگر موی تو بکشم تو اقامت اختیار کنی البته بران
 اقدام نمایم لیکن کان من چنین است که تو باین جبارت هم از اراده خویش دست نه برداری
 حسین گفت گمن در چنین و چنین موضع گشته شدن دوست میدارم از آنکه در که بقتل رسم و حرمت
 که از باعث من بهتک رسد ابن عباس یادیده و پرغم و دل پرغم از اینجا برآمد و چون حدیث سفر
 بکوشش ابی سعید خدری رضی الله عنه رسید بخدمت آنحضرت فایز شد و عرض کرد که ای ابا عبد الله
 من شمار از راه نصیحت و شفقت بعرض میرسانم و شنیده ام که جمعی از عجمان شما از کوفه عرضده است
 کرده اند ما شما بسوی ایشان متوجه شوید ترصد که این اندیش از ضمیر خود به رکنی و هرگز عجمان عزیمت
 بسوی ایشان متوجه نسازی و از پدر تو علی رضی الله عنه شنیده ام در کوفه میفرمود که آبا ما شتران
 خواهند زد و بخدمت تو حاضر خواهند شد و تو بیرون شوی در قوت و عدت حضرت حسین در اینجا

وگفت که در امر خود از خدا تعالی استخاره میخواهم و چون عمره بنت عبد الرحمن از رفتن آنحضرت اطلاع یافت نامه نوشت و باطاعت و لزوم جماعت امر نمود و از خروج و مخالفت مانعت ساخت و در آخر نامه تحریر کرد که برین هم تو اگر مخالفت نمائی کویا بمصرع خویش شتاب میکنی و از عایشه رضی الله عنها شنید و ام میگوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود که حسین بر زمین بایستد و قتل خواهد رسید حضرت حسین نامه بنمود اکنون مرا ضرورت است که بمصرع خویش شتابم و ابو بکر بن عبد الرحمن عمارت بن هشام از رفتن آنحضرت آگاه شده بخدمت آنحضرت در رسید و گفت ای ابن عم اگر رفتن باید و برادر تو آنچه سلوک کرده اند دیده و باز بهمت بجانب ایشان میکاری ایشان بنده و درم دنیا اند کسیکه نصرت تو داده کرده است با تو مقاتله خواهد ساخت و کسیکه عقد محبت و موالات بسته است ترا خواهد گذاشت حضرت در جواب فرمود جز آنکه الله یا عم خیر الله تعالی هر چه میخواهد لابد که بوجد آید ابو بکر گفت که انا لله وانا الیه رجوعنا حضرت با عبد الله را عند الله بشمار می آوریم و عبد الله بن جعفر بن از رفتن آنحضرت اطلاع یافت کتابی نوشت و بایمان غلیظ موم که نمود و مضمونش همین که بر قول و فعل کنی اعتماد نشاید کرد و بجانب ایشان متوجه نباشد آنحضرت رضی الله عنه در جواب آن ارقام فرمود که من رسول الله صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم و مرا پیغمبری ارشاد فرموده اند بهمت امضای آن بگو و رفتن ضرورت و تا آنکه بکار خویش نکرایم احدی را بران اطلاع نه هم عمر بن سعید بن العاص که بنده حرمین بود با آنحضرت نوشت که از حق سبانه رسالت میسازم که ترا الهام راه درست نماید و از زبونها مسخره دارد و بکوشش من رسیده که عزیمت عراق می کنم و اری ترا از مخالفت در پناه حضرت بابر جبهه می آورم و اگر خونی در دل خود میداری بجانب من متوجه شو تا ترا امان دهم و احسان و نیکوئی بجا آورم

حسین رضی اللہ عنہ در جواب ذیبت تسلیم ساخت کہ از تخریر این کتاب ارادہ احسان و نیکوئی در خط
 راہ یافته ست اللہ تعالیٰ در عوض آن جزا خیر در دنیا و آخرت نصیب کند و ما کما ہی مخالفت نکنیم
 آنکس را کہ برہم حق دعوت نماید و عمل نیک بجای آرد و میگوید کہ اننی من المسلمین و بہترین امان امان اللہ
 ست جلشاندہ و در دنیا از خدا ایستائی آنکس نمیرسد کہ ایمان با خدا استقامت شدہ ست و از اللہ بجا
 مسالت داریم کہ خوف خود کہ موجب امان روز قیامت ست نصیب کند و تزیید بن مسعود
 ازین بزرگ حضرت حسین اطلاع یافته بخدمت ابن عباس نامہ نوشت مضمونش اینکہ حسین از مدینہ
 برآمد و بیت حرم را غنیمت خود ساختہ بمع میرسد کہ کسی از اہل مشرق بخدمتش فایز گشتہ در فہم خلافت
 اور اتحریر و ترغیب میدہد اگر امر چنین باشد رسوخ قرابت را شکستہ ست و رشتہ محبت
 کستہ و احوال اہل مشرق بر مرآت ضمیر منیر آن دوست صمیمی نیکو روشن ست و کیفیت آفتاب
 بار بار بہ محکم امتحان و تجربہ رسیدہ از آنجا کہ آن محبت منزلت منظور الیہ و بزرگترین دودان
 بنی ہاشم اند بکار شرمے در آید کہ حسین را ازین داعیہ بازدارند تا باعث تفرقہ در میان اہل اسلام
 نشود و السلام و آیین ابیات بقریش کہ در مکہ و مدینہ سکونت میداشتند نوشت
 یا ایہا الواکب العاد مطیتہ : علی عذافرہ فی سیرہا فخم : ابلغ قریشا علی المزاج
 بدینی و بین حسین اللہ والرحم : و موقف بفناء البیت اللہ : عہد الالہ ما توفی
 بہ الذم : غنیمت قومکم فخر اباکم : لعمرحسان برہ کرم : ہی التی لا یدانی فضلہا
 احد : بدت الرسول و خیر الناس قد علموا : و فضلہا لکم فضل و غیرکم : من فوقکم
 لهم من فضلہا قسم : انی لاعلم اوطناکا لہ : والظن یصدق لحيانافیتظم :

ان سوف يترككم ما تدعون بها قلى لها اكرم العقبان والرخم يا قوم من
 لا تشبوا الحرب اذ سكنت و تمسكوا بجبال السلم واعتصموا قد خرب الحرب
 من كان قبلكم من القرون وقد بادت بها الام فانصفوا قومكم لا تهلکوا
 برحاً فرب ذی برج ذلت به القدم ابن عباس در جواب ارقام فرمود که امید دارم
 که خروج حسین بنابر امر مکیه ترا کرده است نباشد و آنچه باعث الفت بود و نایر نس در اسطغی وارد
 نصیحتش را از ان در بیع نخواهم نمود و چون خبر سفر وی رضی الله عنه بسامع برادرش محمد بن الحنفیه
 رسید چندان بگریست که طشتی بنابر وضو پیش او نهاده بودند از سر شکب او پر کردید و حسین قائم
 به دینه فرستاده زنان و دختران خود و چند زنان دیگر که آنحضرت را ملاذ و لمجای خود ساخته بودند بطلبید
 و جوانان بنعلبه المطلب که از بار عیال سبکبار بود در خواست نمود تا فرزندان مرد از بنی عبد المطلب
 دیگر چند زنان قرابت فایز خدمت گشتند و محمد بن الحنفیه نیز همراه ایشان بکمر رسید و گفت که
 خروج درینوقت مناسب نیست و هر چند درین باب مبالغه نمود اما حسین رضی الله عنه اقبال آن
 نفرمود پس ابن الحنفیه اندو یکین گشته فرزندان خود را همراه حسین روانه نکرده مجوس داشت حتی که
 حسین رضی الله عنه را از نیمی کنی کرد طال بر دامن خاطر نشست و محمد را فرمود جای که من میروم فرزندان
 خود را از ان باز دارم محمد گفت مصیبت تو زیاده از مصیبت فرزندان خود است لیکن و ران چه
 نایه که تو گشته شوی و اینان نیز همراه تو گشته شوند بعد از ان امام حسین سدران کوفه را گشتن
 بودند همراه گرفته و مالی برادران خود را جمع کرده هر یک از افرار حال او عطا داد و بجهت عورات
 و طفال خویش ملبس را ست کرد و چون که آنحضرت رضی الله عنه از مدینه رو بر کیشنه بیت هشتم

ده رجب سال شصتم برآمده شب جمعه سیوم شعبان فایز که گردید و ماه شعبان در رمضان و شوال
 و ذی القعدة و رادر حرم گذرانیده بود هشتم ذی الحجه روز سه شنبه سنه اید رایت اقبال بسوی کوفه نژاد
 جمیع اهل که را از سفر او اندوه و طلال زیاده از حد ره یافت و همه یکبار عکسین شدند و چهره ها از ترس
 حسرت تر کردند ابو مخنف از عبید الله بن سلیم اسدی و منذر بن اسمعیل اسدی روایت میکند که ما از
 کوفه جهت ادای مناسک برآمدیم چون روز ترویبه که هشتم ذی الحجه است بکه داخل شدیم دیدیم که
 حسین بوقت چاشت میان حجر و باب استاده با ابن الزبیر تکلیم نمود و شنیدیم که ابن الزبیر تلو تکلیف
 که اگر رای شریف تو اقتضایابد در میان ما اقامت فرمای تا با تو صحبت کنیم و تولیت این امر با تو سپایم
 و آنچه فراخو حال خود باشد مساعدت و مساعدت نمایم و موازرت و معاونت را در باره تو از
 دست نگذاریم حسین در جواب فرمود که از پدر خود شنیدم و ام میفرمود که برای که گشتی است که حرمت
 که هستی نخواهد ساخت و گشته خواهد شد دوست ندارم که من آن کشتن باشم ابن الزبیر گفت
 در مصیبت در اینجا اقامت کن و ولایت امر با من تفویض فرما که در اطاعت و فرمانبری تو کوتهی نخواهم
 حسین فرمود این هم اراده ندارم از آن پس هر دو تا در خفیه کلام میکردند تا آنکه وقت نهم روز صدای
 دعای مردم که متوجه منی میشوند بگوش مار رسید حسین از اینجا برآمده طواف کعبه نمود و میان صفا و ذ
 سعی کرده موی تراشید و از عمره حلال شده متوجه کوفه گشت و ما همراه مردم به منی رفتیم زبیر بن جراح از
 محمد بن ضحاک روایت میکند که چون حسین متوجه کوفه گردید و گذشتن در حرم فدا و این ایام انشا
 فرمود لا و عرت السوام فی فلان الصبح مغبرا ولا اطلعت یزیدا ه هرا یوم اعطا
 مخافة الموت جهاء و المنايا یرصد ان احیدا چون حسین رضی الله عنه دوازده کوفه شد

مردان کتابی نزد ابن زیاد روانه ساخت که حسین بجانب تو متوجه شده است وانی که او فرزند فاطمه
 دختر سرور عالم صلی الله علیه و سلم است و کسی دوست تر نزد ما از حسین باقی نمانده و تواند شیشه کن از آنکه
 بر نفس خود غباری با انگیزد که از اچیزی سد نباشد و عوام آنرا فراموش نکنند و ذکر آن با قیام قیامت با
 و السلام و سعید بن عمرو بن العاص نامه باین زیاد نوشت که حسین بن علی بسوی تو متوجه شده و در مثل او
 تعف است که بندگی گیر و چنانکه غلامان میگیرند زبیر بن جبار روایت میکند که یزید نیز نامه باین زیاد نوشت
 و مضمونش این بود شنیدم که حسین بابر کی هست بسفر بسته و عمان غزیت بسوی کوفه منعطف ساخته
 از میان ازمنه زمان تو باین امر متباکر دیده و از میان شهرها شهر تو باین لشوب رسیده و از میان
 حال تو باین فتنه گرفتار آمده و در طبیعت او عطف و در شتی است که بر مثال غلامان بندگی گیر و بعضی
 عنوان محفیفه را باین مضمون نگارش کرده اند شنیدم که حسین بجانب عراق متوجه شده و لازم که تو
 دید باز را بر اهداری و سرسنگان راه بحفاظت طرق و مسالک سپار و بظن محبوس کنی و بر نسبت خوا
 نمائی مگر کسی که با تو مقاتله نکند با و در مقام قتال و جنگ قائم نشوی و هر چه از کوفه ایف روی نماید یا بجانب
 اطلاع سازی و تاخیر درین باب هرگز مجوز نداری و السلام و چون حسین رضی الله عنه از کوفه بیرون آمد
 عمرو بن سعید بن العاص نایب حرم بسر کردگی برادر خویش یحیی بن سعید بن العاص سرهنگان را
 در عقب امام حسین فرستاد تا او را باز گردانند چون آن سرهنگان به امام رسیدند گفتند که حکم
 امیر است که مراجعت کنی و اگر اجابت نهائی ترا از رفتن مانع آنیم انجناب با و امتناع نموده نزدیک آن
 شد که میان هر دو نزاع محاربه دست دهد این خبر عمرو بن سعید رسید او از فتنه ترسیده رسولی
 فرستاده سرهنگان خود را باز گردانید چون حسین آنها را که هشتاد و شش تن بودند روانه شد یحیی ندان کرد

که با حسین از خدا خوف نداشتی و از جماعت بیرون شوی و میان مومنان که کلمه ایشان مجتمع است
 بنک تفرقه اندازی حسین رضی الله عنه تلاوت فرمود که لی عملی و لکم عملکم انتم برئین ما عمل
 وانا برئین مما تعلوا چون امام حسین رضی الله عنه به تنغیم رسید قافله یافت که یحیر بن زیاد حمیری
 نایب بن ورس و طلبه بریزد و ستاده بود آنحضرت آزاد گرفت و شتر از اباجرت گرفته مزد آن جوان
 شتر بان نمود و چون عبدالله بن عمر بکر رسید دید که حسین متوجه عراق شده است از نجاشی تلافی
 بر سر منزل سیوم باد طاقی شده پرسید که کجا میری حسین فرمود که بگوذ میرم و کتب اهل عراق بجمع
 اعتراف کرده و اورا طلبیده بودند بنمودن این عمر گفت بجانب ایشان متوجه نشوی چه جبریل مشی مغیر خدا
 صلی الله علیه و سلم آمد و اورا میان دنیا و آخرت اختیار داد و سرور عالم صلی الله علیه و سلم آخرت را
 اختیار فرمود و تو بضعه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم هستی و الله از شما هر که کسی و الی این امر خواهد شد
 و الله تعالی آنرا از شما بزرگوار نماید و هر کس بوی چیز بکند در حق شما بهتر است حسین متمسک و اقبال نکرد این عمر
 معاقله کرده و از ابرک بریت و گفت استودعک الله من قبل تجی بن مغیره و روایت میکند که
 ابن عمر میفرمود و عجل حسین قدره عجل حسین قدره و الله اگر من او را پیش از خروج یا قسمی او را
 نکند اشتی تا دام که بر من غالب آمد و برود بنی هاشم این امر مفتوح شده و بر بنی هاشم ختم خواهد یافت
 هرگاه بنی که هاشمی مالک تاج و کین گردیده و عمر زمان پایان رسیده و چون حسین رضی الله عنه
 بمنزل صفاح رسید فرزوق شاعر را دید که از جانب عراق می آید و بکه میرد و آنحضرت اسلام کرد
 و بدعای خیر می نمود آنجناب از وی پرسید که مردم عراق را چون گذاشتی گفت علی الحبیبر سقطت
 یا ابن رسول الله و لکما ایشان باست و شمشیرهای ایمان بابنی امیعت و نصبا از آسمان نازل میشود

والله سبحانه تعالی هر چه خواهد بکند آنجناب فرمود که راست گفتی فرمان مرخصی را راست پیش از آن و
 بعد از آن میکند هر چه خواهد و پروردگار ما هر روز در شان دیگرست اگر قضا با آنچه دوست میداریم باز
 شود و بر نیتهای وی شکر گذاریم و اعانت کننده بر شکر دوست اگر قضا میان رجاء خایل شود باکی نیست
 و اگر که نیت حق دارد و در سریرت از حق سبحانه می ترسد پس حسین نا قدر حرکت داد و سلام گویند
 جدا شد و چون بذات عرق رسید کتابی از نزد عبد الله بن جعفر که همراه پسران خود عون و جعفر
 روانه کرده بود رسید مضمونش اینکه بجز ملاحظه کتاب من خدا را از اراده خود مراجعت فرمائی
 و همین نیت را از آن باز داری و مرا کمال اندیش در خاطر راه یافته و غبار طمان بر دامن نمیشسته
 که باین اراده که متوجه شده ام که تو در آن طاهرست و استیصال ابلهیت تو در آن متصور از آنجا تو
 علم لایمان و امیدگاه مومنان هستی اگر درین ایام هلاک شوی نور اسلام منطفی خواهد شد و روز روشن
 مومنان چون شب تاریکی نور و ضیا خواهد ماند ممتسن اینکه حرف اراده سفر خجندی از لوح باطن حک
 فرموده توقف و رزی که من نیز بر جناح استعجال شرف اند و خدمت شوم آن بعبده عبد الله بن جعفر نزد
 عمرو بن سعید رفته گذارش کرد که خطی از طرف خویش بنام حسین رضی الله عنه تحریر نماید در حق و مدارت
 در آن اشکارا گرداند و از بر و صل و محبت و امان او را اطمینان کلی دهد و حسن سلوک مرعی داشته
 مسالت مراجعت نماید شاید که حسین باطمینان خاطر مراجعت فرماید و عمر و فرمود کتابی حسب دلخواه خود
 تحریر فرموده پیش من بیا تا من خود بر آن ثبت نمایم این جعفر کتابی خاطر خواه خود نگاشته حاضر آورد
 و گفت که هر دو پسران تو با من روانه سازم و کتاب انگلیس خود نقش بسته برادر خود یحیی را همراه او روانه
 کرد چون مرد و با حسین ملاقی گشتند و مکتوب باین سبب در خدمت حسین رضی الله عنه رسانیدند

آنحضرت مضمون کتاب بمطالعہ فرموده فرمود که من سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دیدم
 و مرا بامر می نشان داد و اندامها آن مقام دائم آنها گفتند که آن رویا چیت فرمود که مضمون رویا بجز
 اطلاع نگنم تا که پروردگار خویش طاقی شوم و چون آنحضرت بطن الرمه رسید مکتوبی تحریر فرمود
 مصحوب قیس بن مسهر صدائی بگوید فرستاد مضمون آنکه نامه مسلم بن عقیل که مشعر بر اتفاق شما بر خلافت بن
 داشتین و آرزو مندی شما برده و من بود و حال آنکه شما در نصرت و معادنت تاخیر و تسویف
 جایز نه اشتید من رسید خدا تعالی افضل خراب و زکار فرخنده آثار شما برسانا ده سی شما را در حق
 من ضایع کرد و اناد و من در شنبه ششم ذیحجه محل سفر بسته ام بعقب مکتوب انشا اللہ عنقریب میسم
 و چون رسول من در انجا فایز کرد و شما حرم و احتیاط بکار برید و مرا بیم کیاست و جدا از دست دهید
 قیس نامه را برداشته رو بگوید نهاد از انجا که ابن زیاد از قدوم آنحضرت غایف گشته حرم و احتیاط
 را بکار برده را با برودم کاری سپرده بود چنانچه حصین بن نیر را با جمعی از لشکر شام در مقام قادیسه
 گذاشته بود و حضرت امام ازین آگهی نداشتند چون قیس بمقام قادیسه رسید او را گرفتار کرده
 بسمت کوفه آوردند ابن زیاد امر کرد تا او را بالای قصر برده اند و امر کردند که کلمات ناخوش که زبان را
 بارای ذکر شقیست در حق حضرت یسوب المومنین علی و فرزند ارجمندش حسین رضی اللہ عنهما بر زبان
 آورد رسول زباز بگوید و پاسبان شما کرد و گفت که حسین بن علی برگزیده عالم بنده رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
 بحاجه که موضعی قریب بطن رمرست شرف ورود فرموده و مرا برسم است خویش سوی کوفه روانه
 نموده شما اجابت دعوت نمائید و کردن اطاعت از امرش بسیجید و قول او را بسمع قبول گوشت کنید
 از ان پس لعنت بر ابن زیاد و پدرش نمود و طلب مغفرت و ترحم در حق امیر المومنین علی و حسین رضی اللہ عنهما کرد

این زیاده را کرد تا او را از بالای قصر بریزند و اختد که اعضایش از هم گسسته بر جبهه شهادت رسیده
 و گویند که چون از بالا قصر آمد اختد رمقی از حیات در و باقی بود و بسان مرغ بسمل مطیع عبد الله بن عمر
 سبقت کرده به تیغ تیز حلقش برید و گفت خواستم که او را ازین رنج و الم نجات دهم و گویند که
 که قیس نامه آنحضرت نیاورد بلکه عبد الله بن قیصر که برادر رضاعی آنحضرت بود نامه آورد و این رنجها شد
 و الله اعلم و چون آنحضرت بذات عرق رسید بشر بن غالب دید که از کوفه می آید پرسید که از
 کوفیان چه خبر داری بشه گفت یا ابن رسول الله شنیده که الکوفی یافونی فرمود راست گفتی
 چون حضرت حسین از انجار روانه شده بغرات که نزدیک حاجرست رسید دید که عبد الله بن
 مطیع بکناره دریا فرود آمده است چون حضرت را دید دوان دوان رسید و بشرف ملازمت
 نایز گردید و بعد سلام و معافه عرض رسانید که پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله منید انکم
 خبیر و ج تو از حرم چه بود امام فرمود مکاتیب کوفیان طلب ایشان ابن مطیع گفت یا ابن رسول الله من ترا
 پیش ازین میالغ گفته بودم و از تو ج این صوب مانعت ساخته یا ابن رسول الله حرمت اسلام را
 نگاه داشتی ترا بخدا سوگند میدهم که حرمت قریش و ذمه عرب نگاه دارد و الله تو آنچیکه در دست بنی امیه است
 اگر طلب کنی ترا بقتل خواهند رسانید و اگر تو گشته شوی از یحیی کس اندیشه و هر اسنخ خواهند داشت
 و ترا بخدا سوگند میدهم که رفتن کوفه را ترک کنی و نفس نفیس خود را بر بنی امیه معروض نهاری حسین اقبال
 اینممنی نفرموده پیشتر روانه شده و در اثنای طریق یکی از اعلام بنی مکرمه ملاقات شد و از باعث توجیه امام استغفار
 نمود امام فرمود که خیال کوفه را در سر دارم گفت ترا بخدا سوگند میدهم که رو ازین جهت بگردان
 چه پیش تو کسی نیست که از تو مدافعت اعانایه و با تو در مقام کارزار معاونت کند و الله تو بر سیف و سان

میردی کسیکه ترا طلبید و اندک را تو مشارکت نمایند و با بعد از جنگ سازند تا نوبت جنگ با تو نیفتد
 و امر میا باشد در آنوقت شاید که اقدام نمائی اما چون حال برین منوال نباشد اقدام مناسب نمائند
 حسین رضی الله عنه جواب داد آنچه گفتی بر من پوشید و میت و لکن الله بر امر خویش غالب است
 پس حضرت حسین از منزل پیشتر روانه شد و آنچه بر مسلم گذشته بود هیچ خبر نداشت چون بمنزل او رسید
 چشم مبارکش بر خیمه که در حوالی رود منصوب بود افتاد پرسید که صاحب خیمه کیست گفتند زهر بن
 العقیل است و او در آن اوان از مناسک حج فراغت یافته عثمان غنیمت بجانب کوفه نهاد و او
 امام حسین او را طلبید زهر بن ابی جابت کرد و روزه او گفت سبحان الله پس رسول خدا بطلب تو میفرستد
 و تو تغافل می نمائی این سخن موثر افتاد زهر بن در خدمت حضرت حسین شتافت و چون از نزد وی ^{فرستادند}
 بیرون آمد فرمود تا خیمه خود را بر کنند و قریب بخیمه حضرت حسین بنند و زن خود را بخدمت او و تا نزد
 برادر خود بکوفه رود و بایاران خویش گفت که هر که از روی شهادت در سر باشد با من موافقت
 نماید و هر که امیل وطن و ضمیر بود و از شهادت کاره باشد مفارقت گزیند همه یاران از وی انزاع
 کرده و بکوفه نهادند و زهر بن کمر بخدمت آنحضرت محکم بسته روان شد آورده اند که عبد الله بن سلیم اسد
 و مرزوی مشعل اسدی در آن صحن بنا بر حج رسیده بودند چون از مناسک حج فراغت حاصل
 کردند همت ایشان بر آن مصروف گشت که حضرت امام را بجلدی دریافته بشرف ملازمت سعادند و از
 جاوید شوند چون در مقام رسیدند دیدند که مردی از بنی اسد در راه با آنحضرت ملاقات نموده آنحضرت خواست که
 از وی سخن نماید لیکن چون وقت را مساعدت نیاباد و آنکس شسته پیش رفت و این مرد مردک با آنحضرت
 طعنه گشته بودند باین کس گفتند که استکشاف احوال اطراف نمودند آمد و گفت که من بکوفه بودم که مسلم بن عقیل

امان بن عروه را کشته چنانچه دیدیم که پایهای ایشان گرفته در بازار میکشیدند آنها را و اسدیان این واقعه
 را بیدار سمیع همایون رسانیدند حضرت حسین انا لله وانا الیه راجعون را مکرر بر زبان آورده آن
 هر دو مرد گفتند که ترا بخدا سوگند میدهم که بر نفس خود و این میت خود رحم کن و از رفتن کو ذک نشسته بوطن
 خویش مراجعت نما فرمود که لاخیر فی العیش بعدهما بعضی از یاران گفتند که جناب بشا به مسلم نیستند
 اگر آنحضرت بکوفه تشدید برند مردم البته بشرف خدمت مسامحت کنند و در بعضی آیات آمده
 که چون بنوعین همراه حضرت حسین رضی الله عنه بودند از واقعه پیر خویش اطلاع یافته گفتند که ما بعد از
 مسلم نماند کافی میخواهیم و ما باز نگریدیم تا کشته شویم و چون بموضع عقیق رسید مردی از بنی مکرمه طاقی
 شده اظهار کرد که این زیاد و طلب تو شکری کران روا نموده است و از قادیسیه تا مدینه مکه را
 متعین کرده و چون بمنزل نباله رسید رسول عمر بن سعد بنجد مت آنجناب فایز گردید و مکتوب او را باحضرت
 رسانید مضمون آنکه اهل کوفه چنانچه شنیده ایشان است غدر و بیوفائی نموده مسلم را تنها گذاشته اند تا رسید
 با و آنچه رسید و امان بن عروه نیز علف تیغ بیدار بیدار کردید و رسول عمر آنحضرت را از واقعه قیس بن مسهر
 کرد از مکتوب عمر بن سعد امام حسین را یقین شد که مسلم جام شهادت چشید و چون در راه میرفت
 بسیاری از عرب با دین نشین همراه می شدند هرگاه حضرت از وقوع حادثه مسلم خبر یافت منادی کرد که
 اهل کوفه که با ما نزد محبت و نصرت می باخته ترک رفاقت کرده راه بیوفائی پیوند هر که از شما بخوابد
 راه خود پیش گیرد که ملاسمی از جانب بار حال او عاید نیست و دمی نسبت او نداریم جمعی که از اطراف
 پیوسته بودند مفارقت را بر موافقت اختیار کرده متفرق شدند و در رکاب آنجناب بجز خواص اصحاب
 که از کربلا جان در فدای آنحضرت داده بودند کسی نماند و باعث ندادادن و رخصت فرمودن این بود

بادیه نشینان متابعت اختیار کرده اند مگر محض نفس نیکه بازگو کند در قبضه ایشان آن دست و پا
 بنما طبع و منقاد شده اند هرگاه کجای احوال بر ایشان ظاهر کرد و البته بزرگ نموده اند مگر کسی
 مان در محبتش باخته است آن قصه وقت سحر آنحضرت غلامزاد تا گید فرمود که امر و از آب از عادت پیوسته
 زیاده بردارند و از آنجا کوچ کرده به بطن عقبه مخیم سردا قات سعادت ششم **مجلس هشتم**
 در بیان رسیدن آن سید شهاب در بیابان و مقابله نمودن با مخالفان - آورده اند که چون پور
 زیاده از مقدم آنحضرت خایف بود و با هر آنگو که امر کرد که ضبط طرق و شوارع نمایند و میخاطبت شمس
 و عقبات بکشند چنانچه حصین بن نیر را بقادسیه فرستاد تا ما بین واقع و شام و بصره و کاه ارد
 و حبر بن نمیه را با هزار سوار روانه کرد که اگر بر حسین قدرت یابد آنجناب را بکود رساند پس هرگاه حسین
 رضی الله عنه از مقام کاه خود کوچ کرده به سر رسید خدام را امر فرمود که آب بسیار همراه خود بگیرند
 و از آنجا پیش رفت تا آنکه میان آنحضرت و میان قادیسیه فاصله سه میل مانده بود و از کوفه بفارق
 دو مده و اتع بودند پاسی از روز برآمده بود که شخصی تکبیر گفت حسین فرمود تکبیر چرا گفتی گفت نخل را
 می نمیم این مرد خیل را دیده بطریق استعارت بلفظ نخل او اگر عبد الله بن سلیم و مرزی مشتمل گفتند
 که درین مقام نخلستان کجاست حسین فرمود شما آنچه میدانید از نیر همان دید گفتند که سواران آیند
 حضرت امام فرمود ملازمی بدست آرند تا پشت را بان چاه داد و از یک جانب متوجه اعدا شد
 گفتند درین نزدیکی موضعی است که آنرا دوجسم که نیند بان سمت متوجه باید شد پس به جانب یسار گرفته
 و در آنجا رسید و فیما غیب کردند چون کتاب بخت را رسید حبر بن نیر که مقدمه شد که پور
 بود و با هزار سوار جنگی رسید و در مقابل ایشان قیام فرمود حضرت حسین کسی فرستاد تا ابراهیم را

که بهترین سپاه کیت هر از نام و نسب خود اطلاع داد آنحضرت فرمود که ای هر چه خیال داری گفت
 این زیاد مرا فرستاده که تزار ما کنم که باز کردی و نگذازم که بطرف دیگر روی بلکه لازم تو باشم
 تا دروازه کوفه و گویند که هر آنحضرت را گفت رای آنست که تو از اینجا مراجعت نمایی چه دروازه ای
 عافیت مسدود اند و این زیاد آهنگ هلاک تو دارد حضرت حسین را داده مراجعت نمود برادران
 و فرزندان مسلم گفتند که ازین روگردانیم تا که بدله خون مسلم نکیریم و با ما همه کشته شویم حسین فرمود
 که لاخیر فی الحیوة بعد کم ابو مخنف روایت میکند که چون حسین سپاه غنیم را دید دستها
 بلند کرده این دعا بخواند اللهم انت ثقتی فی کل کرب و مرجائی فی کل شدائد انت
 لی من کل امر نزل بی ثقة و عدة فکم من هم یضعف فیہ الفؤاد و تقل فیہ الحيلة
 و یحذل فیہ الصدیق و یشمت فیہ العدو فانزلتہ بک و شکوة الیک رغبة فی
 الیک عن سواک ففرجتہ و کشفته و کفیتنیہ فانتم لکل نعمة و صاحب کل حسنة
 و منتهی کل غایة چون وقت نماز ظهر رسید حضرت حجاج بن سروق صحیفی را امر فرمود تا اذان
 دهد و خود از ارسته و دروازه دوش انداخته و غلین درپا کشیده از خیمه بیرون آمد و برپا خاسته
 بر شمشیر خود تکیه زده و کراش بالا داد میدان تحمید باری و دانید ایس سپاس ستایش گفت که ایها النکا
 من رو با منصوب نیاردم و عزیت اینجا نب نکر دم نار سولان شما متعاقب و اماهای شما متواترین
 رسید که بسرعت هر چه تا ستر متوجه دیار ما باید شد که امامی نداریم که دما ز اقمه اباو کنیم اگر تو در میان ما
 باشی احوال پریشان باجمعیت کرد و دهمات دنیا و آخرت ما انتظام پذیرد حالا اگر بجهوده موافقت خود
 و اسخ هستند تجدد آن پرورازید تا از اطمینان خاطر قدم در شهر شما نهیم و اگر از رعیت و متابعت خود

پشیمان شده و اید اطلاع دهید تا من عثمان غزیمیت بر تافته بهر جانب که خواهم بروم مخالفان این سخن
 شنیده و سر او پیش آنکند ند پس موزن اقامت صلوة گفت حضرت از هر پرسید که تو در نماز اقامت
 میکنی یا با اصحاب خویش جدا میکنی؟ اری هر گفتم که آنجناب نماز که از من اقامت میکنم بعد از آن
 حضرت حسین پیش رفت و هر بالشکر خود با و اقامت کرد پس از فراغت نماز آنحضرت در حیمه خود داخل شد
 و هر بالشکر کاغذ باز رفت چون وقت نماز عصر رسید حضرت امام با قاضی صلوة و زید و بار دیگر
 سخنان سابق در میان آورد و هر بن زید سوگند خورد که من از این مکاتیب خبر ندارم که آنحضرت علام
 فرمود تا هر جن مکاتیب که فیان آورد و در پیش هر بن زید و اصحاب او نیتند و چند نام را بخوانند
 هر گفتم ما از این زمره نیستیم که این کتابها بتو رسیده اند و در مقام حضرت تو در توانیم آمد بلکه ما مور
 با بنیم که از تو جدا نشویم تا آنزمان که بگذرفته باشن زیاد ملاقات نمائی حضرت حسین فرمود که مرگ زین
 آسان تر است که ملاقات باشن زیاد بنایم و بعد از آن فرمود تا شتر را بار کرده مردم خود را سوار نمود
 و به بجا زدند و لشکر امیان حسین و مقصد او عایل شد و حضرت فرمود ای هر غرض از بیحرکت
 هست گفت مقصود آنست که ترا پیش این زیاد بریم چه باین ما موریم حضرت فرمود یا حیرت کلکات
 چه اراده داری گفت اگر جز تو دیگر کسی این قول میکند و بر بخالتی که تو بودی می بود البته از و نصیحت
 میکنم فم اکنون ما را طاقت نیست که نام مادر تو بخیر خوبی یاد کنیم حضرت فرمود اکنون بغیر از جنگ چه
 نیست و دست بقائمه تیغ برده از بنام بیرون کشید هر گفتم یا جنگ که ما مور نیستیم ما را کاری دیگر
 فرموده اند که مرده بعد از خوی از این تو تقریر کردیم و از طرفین کلمات خشونت آمیز گفته شد عاقبت حضرت گفت
 صواب آنست که ترک منازعت کرده و ما تو بر اسی ردیم که نه موصل نجانباشد و نه کوفه و تو دین باب

به یزید نکارش کن و من باین زیاد می نویسم تا به بینم که از این زیاد چه خبر میرسد شاید که الله تعالی چنان
 امر بوجو داد که مراد آن عافیت راه یابد و گرنه می آید باعث من بوزید حسین عذیب قادری
 را ترک کرده راه جانب یسار اختیار کرد و در بن یزید با سپاه خود همراه بود و آشنای راه هر گفت
 یا حسین ترا بخدا قسم میدهم که بر نفس خویش رحم آر اگر تو در مقام سستی و جنگ آئی قوم ترا نخواهند گذاشت
 و اگر با تو جنگ کنند ترا هلاک خواهند ساخت حسین فرمود ایاز موت مرا می ترسانی چنان می نماید
 که مردی از اوس بنابر نصرت رسول الله صلی الله علیه و سلم میرفت کسی از بنی عامش گفت کجا میری
 که آخر هلاک شوی در جواب گفت منامضی و ما بالموت، عار علی الفتی اذ اما نؤ
 حقاً و جاهد مسلماً و اسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق خوالا بعیش و
 یرغماً و این ابیات بر ویه و یکر نیز روایت کرده اند القصه هر چون این سخن از جناب شنید
 کنار و گزیه میرفت تا بعد از هجانات رسیدند آن موضعی است که هجاین ابن النعمان جهت
 چراگاه در آنجا بودند دیدند که چهار سوار بقصد ملازمت امام همام می آیند و در حقیقت ایشان سی
 از آن نافع بن طلاس است و دلیل آنها مردی بود طراخ بن عثمان نام داشت و براسپی سوار بود و این
 رجز میخواند یا ناقی لا ترعری من زجری و شمری قبل طلوع الفجر بخیر
 رکبان و خیر سفره حتی تجلی بکرم التخر الما جلد الحر الحیب الصدق الی
 به الله لخیر امر ثم ابقاه الله بقاء الدهر و سواران چون قصه حضرت امام نمودند
 درخواست که میان ایشان عایل آید حضرت امام در این باره منع فرمود چون آنها از شرف اقدام بوسی سعاد
 آگین شد حضرت استفسار فرمود که حال مردم چیست مجمع بن عبد الله عامری که سر کرده آنها بود

گفت اعیان و اشرف کوفه در مقام تیز و جنگ تواند چه رشوهای بسیار بایشان سیده و جواهرهای ایشان از
درهم و دنانیر بر کرده نمایان از اموال خویش است نمایان نصیحت ایشان در حق خود سخاوت نماید و با مردم که ایشان را
بایل انداخته اند خود را در ابرو خواهند چهره امام پدید از رسول من چیزی خبردار گفتی که هم سال فرمودین مسهره ای گفت
آدمی حصن بن میراد از فتای راه گرفتار کرده نزد پور زیاد فرستاد بن زیاد او را امر کرد که ترا
و پدر ترا لعن نماید رسول بر تو و بر پدر تو صلوات فرستاد و بر این زیاد و پدرش لعنت کرد و مردم را
دعوت به صرت و اعانت نمود و از مقدم تو بشارت داد پور زیاد و او را از بالای قصر بزرگنداخت
تا جان بجان آفرین گذشت از استماع این حال از چشمها امام هم اشک جاری شد و این آیه
یخواند که ومنهم من قطنی نجبه ومنهم من یبغض الایه اللهم اجعل منازلهم للجنة
نزلوا و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتك و مرغایب مدخول ثوابك
طراح بن عدی زمین خدمت بوسید و گفت ای امام همام می بینم که بجز این جماعت قلیل کسی
بر یافت خویش نداری و مخالفان که اکنون همراه ایشان کافی و بسنده اند حال چنان است که
ظاهر کوفه جهت نوازیاده و سوار محلوست تا آنکه تو نمایند ترا بجهت اقسام میدهم که اگر اختیار دار
یک و جب زمین پیش روی اگر اراده با همراه من بیات ترا بکوه های مامی برم که بچکس طاقت نباشد
که بران کوه دست تطاول دراز نماید و ملوک غسان و حمیر و نهمان بن منذر که قوت و دکت تمام
میداشتنند اما االیان آن کوه رست در ایشان نشدند پس باید که آنحضرت در انتقام چندتی
قیام در زبده قوم اجداد و سلمی و طی را دعوت نمایند و من کفیل ده هزار مرد از بنی طی هستم که در پیشگاه
بجنگ و جدال دشمن خواهند پرداخت و مادام که مردی از ایشان بماند آسبکست بر تو نخواهد رسید

حسین اور ابہ عا خیز یاد فرمود اما از اراده خویش باز نیامد طرماخ رخصت گرفته روانه شد و در آخر
 که سیاه انجم از طلوع صبح رو بفرار نهادند حضرت امام فرمود تا آب بقدر کفایت برداشته
 دو ال سفر کوس رحیل زنند اندکی از راه رفته بودند که زکس نازنین بنیم خوابی درآمد ناگاه از خواب
 کشت و فرمود انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین مردم پرسیدند که حالت
 فرمود مردی را دیدم که بر اسب سوار است و میگوید که شامی شتابید و مرکب را از شامی آید پنداشتم
 که آن نفسهای ماست که برای ما متصف گشته چون طباشر صبح افق را نورانی ساخت غازیانه
 با جماعت گذارده مرکب بتجیل روانه و جانب بسیار در مسیر گرفته بنیموی رسید دید که از دو جازه
 سواری از راه کوفی آید چون قریب رسید بر حضرت امام سلام کرد و بر حرن یزید سلام کرد و گفت
 این زیاد را با واداشته بود که حسین را در منزلی فرود آرد که از قریه حصن خالی باشد و آب
 کیاندارد و غمگین رسولان و لشکریان خود را در پی این رسیده و اندک هر مکتوب مطالعه
 کرده با امام داد و گفت که از امثال امر چاره نیست در همین مرحله فرود باید آمد تا من نزد او بتقصیر
 متهم و منسوب نگردم هر چند امام بهام التماس نمود که در یکی از قری که قریب بود نزول کند اما او را
 نشد زهیر بن القین الحاح حرن یزید را بدین حال مشاهده کرده با انتخاب گفت بگذار تا ما بن عت
 غار بکنیم که جنگ کردن باین قوم آسان باشد از قتال با لشکری که از عقب خواهند رسید آهنگم
 فرمود ای زهیر راست میگوئی اما من کرده میدارم که ابتدا بحرب کنم و با هر گفت که در سیر با ما
 موافقت نمائی تا قدمی چند و بکمر پیش نباده نزول کنیم چون اندک مسافت قطع کردند مخالفان سر راه
 بحین گرفته گفتند که بجای ازین مکان جایز نیست ہم اینجا فرود باید آمد که فرات به نزدیک است

حضرت امام پرسید نام این منزل چیست گفتند که ملا فرمود که این مکان کرب دجاست و گفت از غریب
حالات آنکه در زمانیکه پدرم علی رضی الله عنه متوجه صفین گشته بود من ملازم او بودم چون باین محل رسید
سوال فرمود که نام این موضع چیست گفتند که ملا فرمود این موضع کرب اهل بیت است و این مکان جای
خون ریختن ایشانست بعضی از سر این سخن پرسیدند فرمود که اراده باری سبحانه و تقاضا چندیست
که طایفه اذآل محمد درین مرحله نزول کنند و بایشان رسد آنچه رسد این سخن گفته بقضای داد فرمود
که باره از پشت دو اب بر گرفته نمیده باز نند و این واقعه در پنجشنبه دوم ماه محرم سال ثلث و یک
هجری رونود و روز دوم که سیوم محرم بود عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار و گویند بیست هزار
مرد بعزم جنگ حضرت حسین از جانب کوفه رسید کوفه که چون آن امام همام در کربلا نزول فرمود
این زیاد نامه نوشت معنون اینکه یزید بن نامه نوشته که اگر حسین بیایابی یا خبر وی بشنوی زنها
بر بستر نرم نخسی و آب و نان نخوری تا او را بیعت من در نیادری اگر ابا کند سرش را بر داری
و نزد من فرستی اکنون ای حسین من ترا نصیحت میکنم بیا و بیعت یزید در آو اگر چنین نمیکنی جنگ
آماده باش چون نامه بامام حسین رسید بر خواند و جندخت و گفت حال آن قوم زبون است که رضا
مخلوق را بر غضب خالق اختیار میکنند و رسول را گفت که نامه را نزد من جواب نیست و جزای او جز
کله مذاب فی فرساده پیش این زیاد آمده خبر نامه رسانید این زیاد و غضب آمده و حرب تعدت
و عمر را باشکر جزا روانه ساخت بنده ضعیف میگوید که اکثر متفقان خبر ارسال نامه بنی امیه را صحیح
همین است که نامه نه نوشت و عمر را باشکر کران که بنا بر حرب و علم آماده بود روانه ساخت کیفیت اینجا
برین منوال بود که این زیاد بعد از گشته شدن مسلم بن عقیل عمال تعیین کرده بولایات فرستاد

از آنکه مشور ولایت ری با اسم عمر بن سعد نوشته نزد او فرستاد چون آوازه توجّه امام همام بجانب کوفه
شیوع یافت بن زیاد با عمر گفت که بحسبین پادشاه عمر گفت ایها الامیر مرا از محاربه حسین معاف دار
و این امر را بدیگری که از ابن زیاد گفت من ترسمند دل میدارم بشرط آنکه مشور ولایت را نزد من فرستی
تا تر از ولایت آنده یار مغزول کنم عمر العاصم و که چندی مهلت و ده تا از سر بصیرت جواب گوید پس ای حاجت
مقدون گشت عمر با اصحاب و دوستان در باب محاربه ششیدان مشورت نمود همه یکبار و او را ازین نصیحت
مانعت کردند حتی که خواهر زاده اش حمزه بن منیر بن شعبه گفت زنهار بحسبین متوجه مشو و کمر شمشیر برو
مبند چه حرب با وی کی از بزرگترین آثار است و مستندم قطع صلح و رحم و الله که ترا ترک سلطنت و خراج از
دنیا بهتر از آنست که نزد خدا شکار روی و بار خون حسین بر گردن تو باشد عمر گفت انشاء الله تعالی همچنان
خواهم کرد پس عبید الله بن زیاد او را تهدید و تشدید نمود و بعزل و قتل ترسانید از آنجا که دیده بصیرت عمر از
حب دنیا و ثروت کور گردیده بود و دود امارت و ایالت بدماغ پیچیده بر قتل و استیصال او در آن
کمر بست میان بست و از غایت خفته بختی و غنوده دلی در نشیب غوایت فرو رفت و بسرودی زمره
ضلالت کیش و سردکی فرو نشاند اندیش متوجه گردید و در برابر امام همام فرو آمده همان لحظه
رسولی پیش آنجنابان رساند که بآدم بن مرین ولایت حبشیت و باعث برین شور و غوغا گشت حضرت هم
بدر فرمود که مردم کوفه بن مکاتیب نوشتند که امامی داریم که از عهد همام و پیام آخرت بتایم نماید و در
باره آمدن بن ابانذا از کوفه که را نیند و من کلمات واهی ایشان فریخته و در راه آوردم در خاطر قیام نمود
و کمره شقایق بنیما معلوم و صورت ایشان مشاهده خواهم که بکه مراجعت نمایم درین مین هر بن زید مراد ازین
آمده و از من بنهارفت که مرا تا درین منزل و داد و دهست اکنون باید که قریب بر یک میان بانو است

و مرا بکنداری تا بوطن بالوف مراجعت کنم رسول جواب امام جام بهر رسانید و گفت امیدوارم که میان
 من و حسین مقاتله و مقابله رونماید و به نیکوترین وجه این مهم دفع یابد بنابر آن کتوبی باین زیاد فرستاد
 و از التماس امام حسین و آگاهای داد او این زیاد در جواب او نوشت که ای عمر بنیت یزید بر حسین
 عرض کن چون او و متابعان او بیت کشته اعلام نمود منتظر فرمان بابا باش چون نامه این زیاد به کربلا
 گفت عقیده من آنست که این زیاد و طالب عاقبت نیست و آن نامه را بار سولی که آمده بود نزد امام
 فرستاد آنجناب چنین جواب فرمود که هرگز نبخشن این زیاد و عمل کنم و فرمان او نبرم چون جواب
 امام مظلوم در گوش آن باباک شوم رسید امر نمود که آب از ایشان بازدارد چنانکه باقی زکی عثمان
 بن عفان رضی الله عنه این معاطه داده بود و یکجاعت را بنا بر منع آب متعین کرد و عمر بن حجاج را
 بکربلا کی ایشان روانه ساخت تا که حسین و دیگر متابعان او را سه روز آب بازداشتند و این حادثه
 پیش از شهادت آنحضرت سه روز واقع شد عبد الله بن حصین ند کرد که ای حسین این آب بسین که
 مشابها آسمان استاده و تو یکقطره از آن نوشی و آخر شب تشنگی میری حسین رضی الله عنه
 مرا نزد راه عابد یاد کرد و گفت اللهم اقلله عطشا ولا تنفزه ابدا از وقت تشنگی
 بروی غالب شد هر چند آب می نوشید اما تشنگی می یافت آخر تشنگش شق گردید و مستحق غضب و عتاب
 گردید و بر عمر بن حجاج نیز دعا کرد تا وی از غایت تشنگی هلاک شد و چون عطش ساکنان خیمه
 و اهل بیت سید امام سید ابی آنحضرت برادر خود عباس را بآبانی سوار بیت پیاده بطلب آب
 فرستاد میان عباس و عمر جاریه واقع شد عباس غالب آمد و پیادگان لشکرا را از آب کردن و عباس و
 سواران بجماعت ایشان قیام نمودند تا آب بشکری که رسانیدند آنحضرت حضرت حسین رضی الله عنه

بعمر بن سعد پیغام داد که چند مرد را همراه گرفته تا باینجا خود را برسان که با تو مری دارم و آنحضرت
 بیت سوار همراه خود گرفته برد عمر نیز بایست سوار رسید و در میان هر دو لشکر با هم طاقی شد
 سخنهای پوشیده تا دیر نمودند گویند که آنحضرت فرمود با من یک از شته کار بکنید نخت بکنید آریه
 تا من از موضعی که باینجا آمده ام باز بهمان موضع روم اگر درین باب شافش و آریه مرا مانع نشود
 که پیش زید رفته دست بردست او نهم تا در شان من حکم کند و الا رخصت دهید تا بشغری از ثغور
 اهل اسلام رفته یکی اهل ثغر باشم و ترک قتال نمایم و گویند که آنحضرت فرمود ای عمر هر دو لشکر را
 در اینجا کشته ما تو تنها بشام رویم عمر گفت می ترسم که پوزیاد منزل مرا در کوفه خراکنت حسین
 عمارتی از آن بهتر تو از آنی خواهم نمود گفت ضیعت های مرا خوا به گرفت فرمود من ترا در حجا
 از مال خویش ضیعتها بخشم عمر از قبول نکرد ابو مخنف از عقبه بن سهمان روایت میکند که گفت پوسته
 ملازم امام عمام بودم تا از زمان که شهادت یافت و هر چه سکفت می شنودم بخدا سو کند که هرگز
 بر زبان نیارود که مرا بکند آریه تا نزد زید روم یا بشغری از ثغور اهل اسلام باشم بلکه همین قدر پیغام
 داد که مرا بکند آریه تا بکنایه از اینجا بیرون آمده ام باز کردم یا دست از من باز داریه که سزود
 جهان عریفی نم و در مهاجرت او طمان و مفارقت خلان روزگار گذرانم تا بینم که امر مردم آخر بچه
 سوال سعد عمر بن سعد القاس امام را اعلام این زیاد کرده پیغام داد این زیاد طمس او را با جابت
 مقرون کرد که درین من شمر لعین بر خاست و ظاهر ساخت شنیدم که حسین و عمر با هم مودت و
 الفت میدارند و اکثر شبها با هم شسته مشورتها می نمایند اگر حسین مقلد قلا ده بیعت زید نکرد
 و در قلمرو تنها باشد مردم بحشیم دگر در وی مکر نمد این صورت موجب زیادی قوت و مکتت او شود

مصلحت آنست که بحکم تو راضی شده بگوید آید اگر از وی عفو کنی بمنون منت تو کرد و پوزیاد را راضی شمر
 بنظر مستحسن آمد مکتوبی مصحوبش بر فرستاد مضمون آنکه ترا بجهت آن نفرستادم که با حسین طریق مرا
 و مواسا مرعی داری و شبها با وی بمصلحت و مشاورت پردازی اگر حسین و تابعانش بر حکم من
 رضا دهند و او را با اتباع بکوه فرست و الا همه را بکش که شاق عاقی ظلم اند و شمر را ناکید کرد اگر عمر بن سعد
 بفرمان ما عمل کند بهتر و اگر با او هست منع نماید و قدم در میدان جلادت دراز سازد و او را بقتل رسان
 و تو بجایش کوس ایالت و امارت بنواز درین اثنا عبید الله بن ابی المجل بیاید عرض رسانید که عباس بن
 و جعفر سپران علی بر فاقمت برادر خویش درآمده اند از آنجا که در نزد عمیده ام البنین اند و سایه عاطفت امیر
 ایمن نشینند پوزیاد طمس ابن ابی المجل را اجابت نموده نامه امان نوشته سپرد ابن ابی المجل
 نامه را مصحوب غلام خود کرمان نزد فرزندان ام البنین روانه ساخت چون آنها بمضمون نامه اطلاع
 یافتند گفتند که حاجت امان ابن سمیه نداریم و امانی بهتر از امانش از بارگاه الهی مسالت نمی نمایم
 چون شمر مکتوب پوزیاد بمرسانید عمر گفت ابعدا الله دارک و قبح ما جنت به و الله طریق
 چنانست که درین داری که من با صلاح آن میکوشیدم توسعی نمودی تا ابن زیاد و ما بر چنین غلظت
 نوشته ذرار کتاب امری که مستلزم خذلان دنیا و آخرت است مرا تحلیف کرده شمر گفت اکنون
 اراده تو چیست بحکم امیر امثال غالی یا من بمر انجام آن اشتغال نمایم آخر تو بگفته خویش شایان
 شوی عمر چون این حال مشاهده نمود و بحرب مام جام سندیگشت از سعد بن عبیده منقول است که امیر
 عمر سپانرا سیراب می نمودیم درین اثنا شخصی نزد عمر رسید گفت پوزیاد جویری بن بدر تمیمی را روانه
 ساخته و امر کرده که تو اگر بحرب مبادرت کنی ترا قتل نماید عمر این را شنیده بر اسب خود سوار شد

و سلاح طلبیده بر خود راست کرد و نداد که یا خیل الله ار کبی و ابشر می و پیاد کار بشمر
 سپرد و بعد نماز عصر منقضت کرده معرکه کارزار میارست و آنحضرت پیش خیمه خود شمشیر در دست
 گرفته و سر خود را بر زانو نهاده و خوابش خواهر آنجناب زینب آواز مخالفان شنید و او را بعداً
 ساخت امام تمام فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم را آنجناب دیدم که گفت
 شبانگاه تو بجانب خوابی آمد زینب لطافت بر رخساره ما زین خود زده گفت یا ولیا امام
 اورا تسکین فرمود و گفت لیس لك الویل یا اُخْتِی خاموش باش آله رحمن بر تو رحمت کند
 و عباس بن علی گفت که جمعی از مخالفان قریب خیمها آمده ترا میخوانند امام تمام عباس بن ابی طالب
 نزد ایشان فرستاد تا معلوم کند که سبب آمدن جماعت چیست عباس استفسار نمود گفتند حکم
 امیر ابن زیاد آمده که یا در حکم او بیایند و یا آماوه جنگ شوند عباس کیفیت حال بعرض اقدس
 حضرت امام رسانید آنحضرت فرمود که امشب مهلت و مید تا فردا آماوه جنگ تمام و بعد از آن
 بهر کیف امشب او شازا بازدار تا نماز گذاریم و استغفار کنیم و از جناب باری دعا نمایم حق تعالی مبدء
 که من نماز و استغفار و تلاوت کتاب مجید و دعا را دوست دارم عمر درین باب با اصحاب خود
 مشورت نمود و از شمر استصواب کرد شمر گفت تو سرگردانی ماما مورستی آنچه پسند می
 باشد بدان عمل کنی عمر بن حجاج زبیدی گفت که سبحان الله اگر مردی از کفار و یلم مسالت این چنین
 نماید طمس او را مبدل نمودن ضروری است تکلیف از فرزند رسول اجابت آن نشود قیس بن
 گفت اجابت او را مبدل داری و الله چاه حسین با شما جنگ مستعد میشود و قوم با یکدیگر
 زجر و توبیخ آغاز کردند و یکدیگر را علامت نمودند که شما از بدترین مردمانید که ذریت پیغمبر خود

فاضلترین بزرگان زمان خود را از او قتل میدارید الغرض عمر مسالت آنحضرت را اجابت کرده
از نزد گاه مراجعت ساخت و این واقعہ بر پنجشنبه نهم ماه محرم رونمود و چونکہ فرزندان النبی
یعنی عباس و غیرہ از بنی کلاب بودند و با شمر از جانب مادر خویشی داشتند و از پور زیاد در بارہ
ایشان دستوری سابق رفته بود شمر نزد خیمہ رفته آواز داد کہ ای فرزندان خواہر من شما از
حسین دست باز داشته پای از متابعت او بردن نہید تا ز صد مادہ امن شہید ایشان
گفتند اگر تو فرزند رسولی با امان دمی بہتر و الا از امان تو هیچ حاجت نداریم شمر خجل و منفعل شد
باز گشت آورده اند کہ آنشب حضرت امام ہمام یاران و برادران خود را جمع کردہ حمد باری
جلشانہ بجا آورد و فرمود کہ قوم ارادہ من میدارند یکسیکہ از شما را دواہل و دیار خود داشته باشند
من اورا دستوری دادم درین میان شخصی مالک بن نصر نام بساط بوس عرض کرد کہ عیال
سیار دارم و دین مردم بر ذمہ من متعلق است مراجعت فرمائی فرمود کہ اورا شرمی قریب
سازند تا شبشب خود را ازین وسطہ ہلاک بساط نجات رسانند انکاہ آنحضرت گفت من بیت
شمار از بقیہ شما مخفی ساختم می باید کہ امشب ہر یک از صحاب من دست یکی از اہل بیت مرا گرفته
در اطراف و کناف متفرق گردند تا از محنت نجات و از کربت انفراج یابند و مخالفان چون
مرا حاضر بیند عقب گیری نروند و بخت و جوش نپردازند برادران و فرزندان و بنی اعلم و انصار
جواب دادند کہ ما ہر کہ مضائق کنیم چہ بقا خود را بعد از شما توینخواہیم حق تعالی مسأت تو شاد باد ما
کنند پس آنحضرت با خوشنشان سلم فرمود کہ ای فرزندان عقیل ما میکہ از مسلم کشیدہ اید شمار بستند
و ناوک غمش کہ بکوشہ دل شمار سیدہ منورہ نیام نیافتہ برخیزید و ملاذی بر ہی خود بکسبید

جواب دادند که در مفارقت تو پشیمانی آنوقت خواهد شد و رسوایی در دنیا چه مردم خواهند گفت
 که اینها در حیات دنیایی فارغیت کرده بنی عم خود را که فاضلترین اعیان بود ترک رفاقت کردند و در راه
 خود را در چنین حالت گذشته راه خود گرفتند و یک تیر و نیزه در جنگ با وی موانع ساخت کردند و شمشیر
 از نیام کشیدند بعد از تو عیش را پسندیده نیت مال و تن و فرزند و زن نه آجان تو باد در رفاقت تو
 جان در بازیم و سر را شایسته پادشاه کنیم مسلم بن عوسجه اسدی گفت تا از جان رمقی در بدن مانده و نیزه
 و شمشیر و دست تو انیم گرفت و با اعدای قره العین رسول مقاتله خواهیم کرد و دست از جنگ باز نخواهیم داشت
 تا از زمان که اجل موعود فرارسد سعید بن عبدالله حنفی گفت اگر معلوم ما کرد که هزار بار کشته شویم و بسبب
 آن قتل از ذات هایونت و این جوانان خاندانت من دفع شود البته آزار بر گیریم حالاکه خبر کینه قتل
 بیش نیست و الله کاهی رفاقت تو از دست نهیم تا حق جلشازد و آنکه مادر هو اخاندان رسول که بزرگ
 چسان جان در باختیم و در نگاهبان و محافظت چه بخشها کشیدیم دیگر اصحاب هم سخنان موافق یکدیگر
 بیایه عرض در آوردند و همه ایک زبان شده معروض میداشتند ما دام که از حیا رمقی در بدن ماند
 مفارقت ترا خستیار کنیم و نفسها خود را فدای تو سازیم و پیشانی و سینه ای خود بر مثال سپردیم ^{فطنت}
 تو که داریم و ساعد و دست مساعدت دارد دست باز نداریم هرگاه ما مقتول گشته شویم ^{فطنت}
 بر آیم عباس بن علی گفت حق سبحانه و تعالی آنرا نصیب بایان کرد و ما مصیبت ترا چشم مانده بنیاد
 چه بعد از تو حیات را خوانمان نیستیم بطریق خود از امام زین العابدین روایت میکنند بلکه
 فردای آن امام تمام بحیات ابدی فایز گردیده نشسته و عمه من زینب در تیمارداری من بود و جناب
 پدرم در خمیه خود کنار کوزه و جمعی از دوستان کمر خدمت بسته حاضر بودند و جویره غلام ابی و غفار

شمشیر خود اصلاح می نمود درین اثنا پدرم این ابیات بر زبان راند سه یا زهران لک من
 خلیل : کمر لک من الاشراف والا صیل : من حنا او طالب قتل : والد الله لا یفزع
 بالبدیل : وان الامر الی نحو الخلیل : وکل حی سالت السبیل : و در سه بار تکرار
 فرمود تا که من ادرا یاد گرفتم و مرادش ازین دریافتم و گریه بر من گلو گرفت از آفریده سکوت
 اختیار کردم و دستم که آتش ملاخر من وجود را فرا گرفته و عمه من بے گوشه بخدمت آن امام تمام
 شتافت و بنیاد گریه آغاز نهاد و گفت واکتلاه کاشن مثل ازین موت پیر من جیایم را امید
 و تیغ فنا کالبدم را می برید ای خلیفه ماضی دای فریاد رسن : امروز غالمه مرده است و پدرم علی
 و برادر من حسن زنده کافی را بریده اند آنحضرت زینب با خیال ملاحظه کرده فرمود خواهر از خدا شتافت
 بر سر دست بعروة الوثقیی صبر و کیاسی محکم بر بغرای الهی استقامت و ز سائلان دین
 یکبار همه خواهند مرد و باشندگان طاق طایرین با خواهند ماند و هر شیء ملک است کز ذات باری
 جلشانه که خلق را بعد از خویش آفریده بغیر و غرت خود هلاک میکند و بر وعده مقرر و عاده خواست
 و دوست فردیکانه و معلوم است که پدر و مادر و برادر من از من بهتر بودند همه آنها بر یک پیوستند
 و مرا و همه ملانرا به رسول الله صلی الله علیه و سلم اسوه حسن است و ترا بخدمتی مغر و جل قسم میدهم که
 اینچنین حرکات بعد از مرگ من نکنی پس دستش که زده من گشت و خود را از انجا برین خرابه
 فرمان داد که خیمه با ما بنمزد یک نصب کنند و طناب را در یکید کرد داخل بنوه محکم سازند تا پشت
 باشد و عدد ازینین بسیار هجوم نیارد آنجا حاصل حضرت حسین و یارانش همه شب بصلوات استغفار
 مشغول بودند و پاسبانان این زیاد بسر کی عزمه بن قیس احمدی اطراف خیمه گشت میکردند

چون با صبح پیراهن نیلی را چاک کرده بر عقیان روز بر آورد و عمر با شکوه انبوه لشکر
 شقاوت پژوه از پیاده و سوار و رمیدان رزم نهاد و آواز کوسر بپیکار در داد و میمند
 نایم نزار در عهد عمرو بن حجاج زبیدی گذاشت و بر میره ناسره شمر بن ذی الجوشن را کاشت و بر
 سواران عززه بن قیس حمیری را متعین کرد و پیادگان را با شیت بن ربیع سپرد و علم و از کون قمر بست
 سولای خود درید و داد امام حسین با معد و کچند که نسی و دو سوار و چهل پیاده بودند از کشت دشمنان
 خوف و هراس را با خود راه نداده و معرکه مردی داد و شجاعت در داده و مقابل در آمد و میمند
 به زهر بن القین را فرمود و میره را بر حبیب بن المظفر متعین نمود و درایت را به برادر خود عباس
 از انانی داشت و خیمه کاخریم نشینان را در عقب گذاشت و خندق که اطراف خیمه ساخته بودند
 آتش و قصب میزد و حطب در آن گذاشته افز و خنک تا اعدا دست نطاول نخیمه در آرکنند
 چون صفبار است شد امام حسین رضی الله عنه بخیمه درآمد و بنوره طلا کرد و غسل نمود و مشک بدن
 مالید بعضی اعیان را که سعادت اقتدای آن مقتدای مؤمنین همین عمل برداشتند و بعضی دیگر
 گفته این چیست که درین وقت بآن مشغول شد یک گفتند که این ساعت باطل نیست بریر بن جهمیر
 گفت بئار روزگار میدانند که من در حالت جوانی و کهنلت از مناسی اجتناب نمودم لیکن والله
 من بشارت می یابم از آنچه با ما رسیده است والله میان ما و میان حور از یک ساعت بیش نیست
 مردی در آن میان گفت که و یکم میان ما و حور همین است که این جماعت آنک را کنند و ما را بقتل رسانند
 القصة امام بهام رختی با در فتار سوار شد و مصحفی پیش خود نهاد و در و رمیدان گذاشت و بر
 دست برشته دعا می کرد یعنی اللهم انت شفی فی کل کرب و رجائی فی کل شداء

که سابق مذکور گشت بخواند و فرزند جگر بند او امام علی زین العابدین با وجود مرض و ضعف که
عارض حال بود بر آسبی که لاحق نام داشت سوار شده در بازوی پدر خود استاد درین اثنا
حضرت حسین از آسب فرو آمده بر شتر می نشست و میان هر دو وصف متوجه گردید و در مقابل
آن تفاوت پیشکان توقف و رزید فرمود ای کوفیان کلمه چند القا میکنم که متضمن نصیحت است
شما از اکوش کنید مردم خاموش شدند حضرت ستایش و نیایش باری غریبه تقدیم رسانید گفت
ای کوفیان اگر نصیحت من قبول کنید و کار با انصاف نمایند سعادت جاوید نصیب شما خواهد شد
و از جانب شما بر من سیلی نخواهد ماند و اگر از آن قبول نکنید فاجعه و امر کمر و شکر کاظم ششم
لا یکن امرکم علیکم غمته ثم اقصوا الی لا یظنون ان ولی الله الذی نزل الکتاب
وهو یتولی الصالحین چون زنان و دختران اهل بیت این سخن شنید ه کریه و زاری آغاز نهادند
چنانچه آوازی ایشان بسع مبارک آنحضرت رسید گفت که ابن عباس با من گفته بود که صبیان و
نساء با همراه میرافسوس که نصیحت او عمل نکردم انگاه برادر خود عباس را فرمود که برو و بایشان
که فردا شمار بسیار باید کریت حالا مناسب چنان است که ترک آن کنید چون آنجا رسید این
پیغام شنیدند خاموش شدند امام هم باز بر سر حرف خویش فته گفت ایها الناس شما معلوم دارید
که من نسبت پیغمبر شمایم و در من بر روی زمین هیچ پیغمبریست و علی مرتضی پدر من است و جمیع
که با ملائیکه پرواز میکنند و سید الشهدا حمزه عم پدر من است و شنیده اید که حضرت رسالت باب
صلی الله علیه و سلم در حق من و برادر من حسن فرموده که دو سید جوانان بهشت اند پس در دل خود
ناگه کنید و از بعد بعثت انصاف نمایند که ای شما را میرسد که بر خویشی من اقدام نمایند و با من مقام

در آیند آنچه گفتیم اگر تصدیق من در آن می نمایند بهتر است و کرده از جابر بن عبد الله و ابو سعید و سهل
 بن سعد و زید بن ارقم و انس بن مالک مسالت کنید تا تصدیق من نمایند و الله از آن روز که دانسته ام
 که حضرت جل و علا کذب حرام کرده و روغ نگفتم اباشما از خدا خوف ندارید بجهت برگشتن مرا قدم
 می نمایند و بکدام دلیل خون مرا مباح می شمارید شمر گفتم ای حسین عبادت الهی بر یک حرف سبکتم اگر دادم
 آنرا که تو کوئی حبیب بن المطهر جواب داد و الله ای شمر تو خدا را بر مفا و حرف عبادت می کنی ما می بینیم
 که آنچه حضرت حسین می فرماید حق و درست است و الله بر دل تو مهر کرده است و بد از آن آنحضرت
 فرمود ای مردمان مرا بکندارید تا با من خویش برسم کوفیان گفتند ای حسین چرا بر حکم بنی العجم خویش فرو نیاید
 آنحضرت فرمود معاذ الله از راه دولت و خواری دست در دست ایشان نه نهم و چون غلامان
 اقرار نمایند عباد الله انی عذت بر ربی و ربکم من کل متکبره ایومن بپیو الحساب
 پسته شتر خود را نشانند و عقبه بن سیمان با فرمود تا عقال در پای شتر بند و نگاه گفت مرا خبر دهید
 ایامن کسی از شما قتل کرده ام ما را در عرض او می طلبند و یا مال شما بغارت برده ام یا قصاص حق
 نسبت بمن متعلق است و بدله آن از من نیستانند مردم خاموش ماندند بعد از آن ندانند که ای
 شیمث بن ربیع و ای حجاز بن ابجر و ای قیس اشعث و ای زید بن عارث رسول شما متعاقب و تابعها
 شما متواتر بمن رسید که ما را با ما نیست احق و ادلی می دانیم باید که متوجه اینجا نب شوی تا دقایم
 تو جانها فداسازیم ایاشما با من ننوشته بودند که میوه ما رسیده و بستانها سرسبز گردیده و با
 اقدام نمایی که ما بجهت مجنده تو هستیم آنجماعت شقاوت شعار و فیه بناوت آثار جواب دادند
 که ما باین کار نه پرداخته بودیم آنجناب فرمود سبحان الله و الله لقد فعلتم بعد از آن فرمود

برسد ملتصق خواهند نهاد هر آنکه ترا بجانب یزید بر دمی اکنون که نمرود و عصیان اینجا است
 ظهور یافتن من بخدمت تو شافتم و بیا بوس تو مبارک نمودم هیچ میدانی که توبه و انابت قبول
 افتاد یا نه حضرت امام فرمود که انابت تو درجه قبول دارد و تو دور نیا و آخرت خود از ادب
 انگاه حرور به مخالفان آورد و گفت ای کوفیان لا مکرر المصلی فرزند رسول خدا را طلبت و آن
 باب مبارک بسیار بجا آوردید اکنون که آمد با دشمنان بر قتل او چنان بستید زعم شما بود که مادر پیکار
 او جان خود را نثار کنیم اکنون بحرب او مستعد گشته در قتل او میکوشید و او را نمیکذارید تا در دست
 آباد زمین تو جه نماید تا حال بر تبه رسید که مانند هیران بنفس خود نفع نمی تواند رسانید و از خود دفع
 نمی تواند کرد دیگر آنکه آب فزات که یهود و نصاری و خنازیر و کلاب از آن می آشامند از وی باقی
 این بیت رسالت ارشد تشکی در مضطرا دارند و بیک جرعه آب بقرا بخدا سوگند که از شما بترک
 ندیده و نشنیده ام شما را خدا ایستاد در روز قیامت آب نهد و چون حرا این سخن گفت و تاثیر باران
 کردند و حرور و از انجمن بر تافته نزد حضرت ظهور آمد و قیام در زیر درین اثنا هیران قین بجای خود را
 با سلاح آراسته و با خود و بکتر پیر بسته اسب کوبان و نیزه بازان و درآمد و گفت ای کوفیان من
 شما را از عذاب بار جلا ندمی ترسام و در غرر نصایح کوشش شما می اندازم چه شما را از نصیحت برادر
 واجبست و تا حال ما و شما یکدیگر نسبت دوستی و برادری میداریم و بر دین و آئین واحد هستیم
 اما چون سیف در میان آید عصمت انقطاع می پذیرد و در شته اخوت میکشد بدانکه که الله تعالی
 ما و شما را بدست پیغامبر خویش مبتلا ساخته تا بیند که بادی چه سلوک در پیش آید و در امر احاطه حق
 و حقایق بر چه وجه کوشید و من شما را بصفت و در کار حسین که بگردید سیدین است میطلبم

و بخافت و مجانبت پور زیاد که مردی سرکش طاعنی است دعوت می نمایم و معلوم شما باد که پوزیا
نسبت بشما جور و جوار و خواهد داشت و در پی ایذا و خواری خواهد کوشید چشما را از صدقه برین
خواهد کرد و دست و پا را خواهد برید و امثال و اقرا ن را تیغ بی دریغ از بین و بیخ منقطع خواهد خست
و بر مثال حجر بن عدی و مانی بن عروه و ماراز روزگار خواهد برآورد کوفیان از استماع چنین کلمات
در مقام شنید و شنیده آمد و او را دشنام دادند و زبان بشنا پوزیاد و اعوان و انصارش کشت
و نقتند که حسین را نکند ازیم مادام که او را با باران و متابعان او نکشیم زهر کفایت ای کوفیان
اولاد فاطمه بصرت و نه در سزاوارتر از شما آنها را که آهسته نزوحبت پوزابن سمیه با ختیه اگر
نصرت حسین منظور شما نباشد دست از قتلش کوتاه دارید و دل را از هلاکشن دهشته باری او را
بگذارید و میان او و میان زریه تخلیه نماید قسم میخورم که از همین قدر اطاعت شما زید خوشنود
خواهد شد و حاجت بقعل حسین ندارد دشمن بن ذی الجوشن تیری بسوی او را کرد و گفت خاش
باش اسکن الله نامتک ایامارا باین سخن فریب میدی زهر کفایت ای ابن ابوالفضل علیه
خطاب با تو نمیکم چه تو بنای بهیمه هستی ظن من آنست که هنوز دو آیت از قرآن مجید نخوانده باشی
برای تو سزای عظیم و عذاب الیم بر روز قیامت متحکم است شمر کفایت حق تعالی ترا و دوستان ترا
بعد یکساعت علف تیغ بیدریغ بسازد زهر کفایت خوف دانید از موت ندارم تا هول
بر اس از ان بمن راه یابد چه موت با حسین برابر است تفوق دارد که با شما سیات ابدی یابم
بعد از ان زهر میخورم مردمان شد و ندانم که ای بنده کان خدا شما از اغوی این مرد جفا کا ظلم
و ستمکار دین خود را بتبار مسازید بجا سو کند تو میکه خون ذریت پیغا بر خود را بریزد و همچون

والنصارا و ذابكشند در روز قیامت شفاعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواهند دید درین اثنا
 عمر بن سعد پیش صفوف آمد و درید را که عامل لواله و الامر کرد تا علم را نزد یک نماید و خود استینازنا
 بر چیده تیری بجانب سپاه امام همام انداخت و گفت که او را باشد که اول کسیکه تیر بجانب لشکر
 حسین تیر انداخت من بودم و از سعید بن عبیده مرویست که گفت امام همام را دیدم بار سوهیکه
 از نزد پور زیاد آمد و بود سخن میکرد و چون از سخن فراغت یافته و از انجنت گردانید مردی که
 مرد بن فحاله طهبوی نام داشت تیری را ساخت که در جامه آن حضرت معلق ماند و در خلال این حال
 شخصی بنسپاه عمر بن سعد که عبید الله بن جوزه نام داشت بیرون آمده فریاد برآورد که یا حسین
 اشد بالنار انحضرت فرمود که پروردگار من رحیم است و پیغامبر مرا شفیع و تو اولی و احق بنا
 و حجیم هستی و دست برداشته فرمود که اللهم خذ الی النار ان لعین خوست که اسب چنانچه
 بر سر انحضرت برسد با پس کوی فرودفته بجانب سفلی تمایل شد و پای آن شقی در رکاب معلق ماند
 مسلم بن عوسجه حمله کرده شمشیری بر وزد که ازان باریکست چون زنی بریده شد و پیش پیر مسیو
 و بر سنگ میزد تا که غضایش از هم جدا شده انعقد چون عمر بن سعد تیر انداخت مردان در میدان
 مبارزت در آمدند و آتش کارزار مشتعل ساخته از انجمله یار مولا زیاد و سالم مولا حمید الله از
 لشکر عمر برآمد و کوس بل من مبارز کوفتند از اصحاب حضرت امام مردی عبید الله بن عمر بن کلبه
 برآمد و آن مردی بود که در سواد کوفه نزد یکت عبید در قبیل بنی مهران رخت اقامت میداد چون دم
 دید که به تهبیه قتال اولاد رسول علیه الصلوة و السلام مشغول اند باز و جبه خود که از بنی نمر بن قاسط
 بود و ام و هب نام داشت گفت من اراده جهاد با کافران مبسم داشته بودم و در استیصال

بنیاد مشرکان حریفین بنیادم که شوکت خویش باوزند رسول از ان برترست و مشوافت و ان مشیر
 خواهم که جان خود را رفاقت حسین نثار کنم تا شفاعت جد و در بام زن که رحمت حق بر او
 باد این رای را مستحسن ششده تحریعین بفریب نمود اخوان هر دو مرد و زن در شب ترک وطن و دیار
 کرده بخدمت آن کجانه اتفاق خود را حاضر کردند اینده از دوا آن عالی تبار دیده و از نو آگین
 ساختند چون آن مرد و غلام نام سعد در میدان مقابل در آمدن این پیشه بر پنجهت از حضرت ام
 استیذان خواست حضرت او را مخص ساخت و چون دید که مردی قوی میکل سخت ساعد و فراخ
 سینه است فرمود بنیادم که این شیر مرد بسیار مردانزایی سر خواهد نمود آفر و تهور شعار چون
 در مقابل آن هر دو و باه کردار در آمد از نام و نسب استفسار نمودند نام و نسب خویش بیان کرد
 آن مرد و غلام بدین انجام بر زبان آوردند که ما را امید انیم کلکی گفت ای اولاد از این مبارز و ج
 رغبت دارید و با شما در مقام مبارزه هر که می آید از شما بهتر است این گفت و محله مردان نمود و تیغ
 آید اریا را دو نیم ساخت سالم کرد و کجین بود بر سر و رسید شخصی کلکی را نداد که اینک غلام
 بر سر تو رسید است تا آنکه کلکی خود را بجمع خشت بروی حمله نماید سالم بینی زد که از ان انکشتها و دست
 خالی شد کلکی بسوی او متوجه شد و علف تیغ نمود و این رخسار و کرسه ان تنکرا نی
 فانا ابن کلب : حبیبی بیته فی علیم حبیبی : انی امر ذ و مرة و غضب : و بست الحوا
 عند الکرب : انی زعیم لک ام و هب : بالطعن فیهم قدما و الضرب : ضرب غلام
 مومن بالرب : از وجه آن مرد ام و هب نمود و بر دشته زد یک شوهر خود شافت گفت با و
 و چه قدر تو با و در پیشگاه ذریت طیبه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دست از مقابل کتاهه دار

شهر زن را بسوی زمان میگردانید و او از آن ابا و اعتنا نمود و جامه میگرفت و میگفت
 که من همراه تو باشم آخر حسین رضی الله عنه غذا فرمود که جنگ با زمان تعلق نمیدارد تو ازین اندیشه
 دست کو تا ده کن و همراه دیگر زنان بنشین بفرمان آنحضرت ناچار از معرکه بر تافته بانسوان جا گرفت
 حرم بزید بخدمت آنحضرت مبادرت نمود و گفت ای قره العین قبول اول کسیکه بر تو خروج کرد
 من بودم اکنون خصمت بدو تا نخست کسیکه بر تو جان فدا کند من هشتم حضرت التماس در باب حاجت
 مقرون ساخت حر و دشمنان خانه آن در آویخت و بسیار را بر زمین ریخت چون آن اشقیاء نشاء
 نمودند که یاران با وفا و جان نثاران دودمان مصطفی با وجود قلت عدد و عدت در میدان شجاعت
 فرزانه رستم و اسفندیار را مات میدهند و یلان لشکر و سران غضنفر فرار سازتن همچو اعجاز نخل
 خالی میکنند و هیچ یک از پهلوانان خود قدم مردی در میدان مبارزت نمی آرد و کوی سبقت با ایشان
 نمی برد عمر بن الحجاج بعمر بن سعد اشارت کرد که این جماعت ول بر مرکب نهاده اند و از سر جان کشته
 تا چند کس از میان قتل نمیرسد یک کس از ایشان کشته نمیشود و الله اگر با اتفاق با این قوم جنگ
 کنیم کشته خواهند شد اکنون را که ابونت که بهیئت اجتماعت آیم عمر بن سعد این را بی
 مستحسن شسته باین حجاج که امیر میمینه بود اشارت نمود که با جمیعت خود حمله نماید چون بن حجاج نزد
 امام مام رسید با متابعان خود گفت که ای اهل کوفه بر جاده متابعت خود ثابت قدم باشید
 و جماعتی را که مخالفت امیر کرده از دین بیکایه کشته اند کبشید حضرت حسین فرمود یا ابن الحجاج
 و یحک تو مردم را بر محاربه من تحریص میکنی و مرا از دین بیکایه میخوانی بخدا سوگند که عنقریب مسلم
 گردد که چون طایران روح مفارقت اشباح می نمایند سزاوار آتش ازین و طایفه کیت

اصحاب درایت آفتاب در دافعت ایشان سعی مردانه و مکارانه نمود و از جابر داشتند
 درین حمله مسلم بن عوسجه زخم گران یافته بر زمین افتاد و وی اول کس از یاران آنحضرت بود که برپا
 رضوان خرامید چون در تن مسلم هنوز از جان زقی باقی ماند بود حضرت امام بهرش سید
 و بر حالت او رحم کرد حبیب بن المظفر گفت ای مسلم بشتر باجسته مسلم با او از ضعیف جواب داد
 که بشتر که الله بالجبر جعیت اگر بیدارم که بعد از تو زنده خواهم ماند التماس وصیت میگردم ولیکن
 یقین دارم که همین ساعت تو خواهم پیوست مسلم گفت وصیت من آنست که دست از جنگ
 باز نداری و در محافظت این یعنی امام حسین سعی بجایبری تا اینکه و پیشانی گشته شوی بعد از آن
 بر بر بن حصیر هدائی که زاهدی بزرگوار و پیری عالمه ارباب باریات آن فرزند سید ابرار
 رود و میدان کارزار نماید و بعد از طلبی کرد و یزید بن عقیل از سپاه ابن زیاد سر بیرون نهاد و بر
 تیغ غار اشکاف کارش تمام رسانید بکیر بن اوس ضحبه از سپاه کوفیان بجنگ بیرون آمد و
 بریر را و اصل جهان گردانید بعد از واقعه او و هب بن عبد الله کلبی که او را بن عقیل نیز میگویند که
 بلاوات بیان به مبارزت نمود و این خبر میگفت سهان بنکر و نی فانان ابن الکلبه
 سوف ترانی و ترون ضربی و چند کس را کشته نزد مادر درآمد و گفت ای مادر از من بپرس
 هستی یا نه مادر گفت ناپیش حسین گشته از تو شنیدم با اعدا دین مقاتله کن تا فخری
 صلی الله علیه و سلم بر وزیر اشفع تو باشد و هب با شایسته مادر باز میدان مراجعت نموده حرب
 آغاز کرد تا مخالفان دست راست و چپ او را انداختند چون و هب جام شهادت چشید
 عمر بن خالد از وی میدان تاخته جده ان قتال کرد که آخر خوابگاه خود بفرودس علی ساخت

بعد از آن پیش قدم بر جاده پیر بزرگوار نهاده او نیز شهادت یافت آنگاه سعید بن خنظل تمیمی
 یکی از اعیان سپاه امام حسین بود متوجه مقابل و مقاتله شد و میگفت **صبر اعلی الاشیاء**
والاسنة صبر اعلی الذخول الجنة و میدان کارزار چنان گرم نمود که از کرد و پیچ آسمان
 کسوت خاکسری در بر کشید و زمین از خون اعدا لباس گلناری پوشید درین صحن شمر لعین با سپاه
 میسر و محکوم و قصد امام همام نمود اصحاب کرام و جان نثاران حضرت مقبول امام در مقام غیبت
 و مکافحت درآمدند و ایشانرا منظم ساختند چون اعدای خیال مشاهده کردند از عمر استمداد نخواهند
 عمر حصین بن نمیر را گفت تا با الفصد مرد تیرانداز روی بایشان نهاده تیر باران کردند سپاه امام
 از شافش و زخم سهام بر زمین افتادند یکبار همه پیاده گشتند و چون جواد صحر بر زمین افتاد و خرو
 چون پل مان و شیر زیان با تیغ آید از و نیزه جان شکار معبر که کارزار انداخت و میگفت **ص**
ان تعقدوا بی فانا ابن الحرء الشجع من ذی لبدة هزی و سپاه دشمن را چون نبات
 متفرق ساخت درین اثنا عمر بن سعد امر کرد که طناب خمیه که مانع راه آمد خصم بود بکشند
 اصحابین بدفع آن کوشیدند و اعدا را بقتل رسانیدند آخر عمر حکم نمود که در آن آتش نهند و حفر امام
 فرمود که بذارید تا آتش دهند زیرا که چون او مشتعل گردد و خود سدره ایشان خواهد شد شمر نیز خمیه
 حضرت حسین رضی الله عنه در آید و خمیه از نیزه پاره کرده خواست که آتش دهد زمان اهل بیت
 که اندرون خمیه بودند فریاد بر آورده از خمیه بیرون افتادند حسین فرمود **احرقک الله بالنار**
 شیش بن سبی ایحال معاینه کرده با شمر گفت مروی بدتر از تو کسی را ندیدم شمر نداری که
 در چنین هنگام محبت خود بسوی زنان می گاری شمر از آن شرمنده شده مراجعت نمود

از احمد بن مسلم مروی است که چون شمر را ده اعراق نمود با وی گفت سبحان الله این کار توارو انجام
 ایما از خدا شرم نداری تا بعد از این خدا بیکینی دزدان و کورگان را میکشتی بخدا سوگند مردان
 که بقتل میرسانند آن خوشنودی امیر تو حاصل است شمر در غضب آمد و پرسید که تو کیستی گفت
 از نام من تو نشان ندی هم چه نام مراد ریخته میخواهی که از دست امیر مرا کنی رسانی درین بین
 زهیر بن العقیل حمله کرده سپاه شمر را از بند کاه منهدم ساخت و با عزمی همدا را که از اصحاب شمر
 بود بخاک انداخته آنجا صلح چون یک کس از اصحاب با احترام حضرت امام جام جام بجهت
 در صف ایشان رخنه پذیرد میکشت اما از سپاه اعدا جمعی بقتل میرسیدند و بسبب کثرت
 خطی در ایشان نمودار نمی شد چون وقت نماز ظهر در رسید حضرت بایاران خود گفت که از اعدا
 التماس نمایند که ما را چندان مهلت دهند که نماز پیشین بگذاریم بایاران طمس امام به شمشیر کشیدند
 حسین بن زکریا گفت نماز حسین مقبول نیست حبیب مطهر جواب داد و یک توکان می بردی که
 نماز فرزند پیغامبر را قبول نخواهد یافت و نماز چون تو حار می مقبول خواهد بود و بن حبیب مطهر
 اسدی متوجه اعدا شده جنگ صعب نمود و مردی را از زیر دیان که بیل بن مریم نام داشت بقتل
 رسانید و این رجز میخواند: انا حبيب و ابی مطهر: فارس هیجا و حرب مستقر:
 انتم او فرعدا و اکثر: و غن او فی منکم و اصبر: و غن اعلی حجة و اظهر:
 حقا و اتقی منکم و اظهر: شخصی از بنی تمیم شمشیری بروی زد که از صد نه آن در افتاد و حوالت
 که بر خیزد حسین بن زکریا بر فرق او زد که از آن بر زمین افتاد و تمیمی از آن پسر و دام و شتر
 از تن جدا کرد و بعد از فراغ جنگ سر او را نزد پدر زیاد برد چون پسر حبیب که بر تنه بلوغ نرسیده

سر پر خویش را دیده بگریه در آمد و قاتل را گفت و الله ان ثبت تو بهتر بود و او را بقتل رسانیدی و
 سر پر خویش از او گرفته مدفن ساخت اما پسر حبیب بحدیث رسید و فرصت نگاه میداشت
 و همت تو خود بر قتل قاتل بد رمی کجاست تا آنکه در ایالت مصعب بن زبیر در شکرش آمده دید که قاتل
 پدر خود بر بستر غفلت خوابیده است و او را بقتل رسانیده راه خود گرفت ابو مخنف روایت میکند که چون
 حبیب شهادت فایز گشت ملالت بسیار بر خاطر پادشاه حضرت امام را دریافت و آثار غزن
 اند و به چهره مبارک همیشگی غایب گشت فرمود درین هنگام نفر خود را احتساب بنام بعد از آن
 مرد میدان در آمده آتش قاتل و جدال را گرم نمود و این رخسار بجانب حضرت امام متوجه شد و میگفت
 ۵ الیت الا لتقتل حتی افکاه و لن اصاب الیق الا مقبلا اضربهم بالسيف ضبا
 مفضلا لا ناکل عنهم ولا مهلا و زبیر بن العقین هم با وی در میدان نبرد داشت
 و یکی ازین دو تن جمله میکرد و چند آنکه اعدا او را میکشند و آن دیگری حمله کرده او را خلاص میکرد و ساعتی
 بدین حال جنگ نمودند آخر چند کس بر هر حمله کرده او را بفردوس جهان رسانیدند و این اثنا
 ابو ثامنه صایه ی عموزاده خود را که با وی عداوت میداشت بقتل آورد و امام هم با یاران
 با و فابنا پیشین قیام نمود و معلوم شد که خوف او فرمودند و چون از نماز فارغ شدند دست
 به تیغ برده جنگی صعب نمودند و صندل ایدم را از خون دلاوران ارغوانی کردند و سرهای سران را
 چون کوی بر خاک غلطانیدند و عبدالله بن عبد الرحمن زبیری با اعدا مبارزت کرد و این رخسار
 ۵ انا عبد الله من آل یزید : دینی علی دین حسین و حسن : اضربکم
 ضربتی من یزید : ارجو بذک الفی عند الموت من : پسیدان تهور و شجاعت را و او مردانگی را

آخر مرغ و خوش از ضرب تیغ جفاکاران قفس عصری شکسته بان پرواز بسوی روضه رضوان گشت
 بعد وی یحیی بن سلیم مازنی بیرون آمد و میدان جنگ را گرم کرد تا که گشته شد بعد از آن مالک
 بن مالک رو بخیم آورد و چندان کوشش نمود که رخت بود خود بسرا آخرت برد انگاه عمر بن
 مطاع جعفی سر بر آورد و ولای مبارزت از خیمت او سر برد و یکی در داد و در بسفر آنجمنانی گشت
 من بعد از دیدن مهاجر میدان توپرخوار امید شربت شهادت چشید انگاه شیر پیشه شجمنان شهید
 معرکه یوم النقی الجهمان زیرین القین بجلی قدم میدان شهادت و بسالت نهاد و فغانان را
 از تیغ خار اشکاف و خاک خون انداخت تا که شخصی از زمره اعدایری بجانب او را کرد و از سیر زخم کرا
 برداشته در پیشگاه حضرت حسین بر زمین نهاد و گاه این رجز میفرموده انا زهیرنا انا بن القین
 اذ وکم بالسيف عن حسین : وکاد یسکب امام مام دست زده خطاب می نمود
 اقدم هدیته هادیا محمداً فالقی ثقی جلد النبایه وحسنه والمرقضى علیاً
 و ذی الجناحین الفقی الکیمیا و اسد الله الشهید الحیاة درین انگیزش بن عبد الله شعی
 و مهاجر بن اوس از قلب عدو تاخته کارش تمام رسانیدند بعد از دفاع بن طلال جلی که علم مبارز
 در فن تیر اندازی می افروخت و کوس ناموری در عرضه بیع مسکون می نواخت بمیدان در آن زمان
 رجز می گفت : ارمی لهما معلما افواهما و النفس لا ینفعها شفاها : انا الجمل
 انا علی دین علی شیرای زیر آلود که همراه خود آسمان محویشان را در قبضه گرفته بجانب دشمن را کرد
 و دوازده مرد را بر خاک هلاک انداخت و جمعی از زبان سوار مجروح ساخت اعدا از هر سو حمله کرد
 آن قلب بسالت او اید و او را حمله کردند آن شیر پیشه شجاعت دست به شیر برده و کوششها مردانه

بکار برد اعدا از کثرت بر و تاخته هر دو دست او را از بازو جدا کرده و او را اسیر کرده نزد عمر بن سعد
 آوردند و دید که سیل خون جامه و محاسن او را از غوالی ساخته گفت و یک یک این چه اندیشه کردی گفت
 پروردگار میداند آنچه خسته ام و الله دوازده کس را از سپاه شما بقتل رسانیدم و چندین مرد را
 مجروح گردانیدم و این لقب که کشیده ام از آن است که بر نفس خود نمیکشم اگر ساعد و بازو باقی بودی
 شما بر من دست نیافتی شمر عمر بن سعد گفت که این مرد را بقتل رسان عمر جواب داد تو او را بقتل دادی
 اگر میخواهی تو او را بکش شمر شمشیر از نیام بر کشید نافع گفت ای شمر والله تو اگر مسلمان بودی فردا
 خدا بیگانه را بختنهای ملاقات کردن کنایه عظیم نپذیرفتی الحمد لله که خون ما از دست شرار مردم
 بعل آید پس شمر او را قتل کرد بعد از آن جناده بن حارث انصاری بر محاربه اقدام نموده بهر دو طرف
 شتافت آنگاه پسرش عمر بن جناده قدم جلادت در میدان کشید و متوجه روضه رضوان گشت
 چون عمر شهید شد عمر بن قرطه انصاری و عبد الرحمن بن عروه ساز نیز در آن تابانده جان را فدای
 خاندان مصطفی کرد چون با و هلاک و فنا از چار سو در زید و آتش که خرمینهای جان حامیان
 و دومان رسالت را بسخت چنانچه زیاد و از بنجاه تن شربت شهادت نوشیدند آن امام
 فرزند خیر الانام نداده که ایا کسی دینداری هست که اعدا را از حریم رسول کریم دفع نماید و بنیاد
 اهل جور و فساد قطع سازد زید بن حارث را باحی که در لشکر پوزیاد بود خلی کلکون نژاد را تا پای
 که همیشه آنحضرت استاده و برضرب طبل برسان ساحت همایون گذارتنها و که این بنده خاکسار
 بخت کونسا را تا بخودی خود و در سلک اعدا از زمان جناب منکک ساخته بود اکنون که هدایت
 یزدانی دلیل گردیده خود را بران آورده که جان را در محبت و حمایت آل رسول نثار سازد و خود را

در روز جزا سزاوار شفاعت سرور امام علیه الصلوة والسلام کرد و این کیفیت عنان شهب
 صبا رفتار را بسوی اعدا منعطف ساخته خود را بر اعدا زد و تنی چند را در خاک خون غلطانیده آخر خود
 بجهنمان فروخت امید در عقب انجیل شهر با جمعیت کثیر میرایان آنحضرت حمله کرد و در قریب بود که آنحضرت رسد با
 باصفاء و حامیان آل مصطفی چون دست خود را از حمایت نفس نفیس آنحضرت کوتاه دیدند و بعلت
 دوست و کثرت دشمن از دفع نکایت عاجز شدند و با چار باخو و حیان عقد بستند که جاز از پیش
 آنحضرت نثار کنند پس عبدالرحمن و عبدالله فرزندان عبده غفاری نزد امام آمد و سلام کردند و گفتند
 ما دوست میداریم که پیش تو کشته شویم و گزندی بذات مقدس تو نرسد آنجناب فرمود مر حبا بکا
 پیش من آئید و بکار از اشتغال نآئید هر دو بمقابل مشغول شدند و این خبر میکفتند قد عللت
 حصابی غفاری و خندف یعنی بنو نزاره لنضربن معشر الفجاریه بکل عصب
 قاطع تبار یا قحذ و دواعن بنی الاخیار و بالمشرقی و القنا الخطاریه پس هر دو قسم
 در میدان جلالت نهاده تیغ بید ریخ را از خون اعدا سیراب میکردند و بیکدیگر سبکین و لان میزدند
 خارا شکاف میگافتند تا که نفع شهادت بدست آوردند بعد از آن یک یک از یاران آنحضرت
 اقامت و زبیده بسلام زبان میگشاد و بیدان رفته گشته می شد انگاه عابین بن شیب عزم قتال
 کرد و نزد آنحضرت سلام نمود و گفت یا ابا عبد الله بخدا سوگند که در روی زمین هیچکس نزد من
 از تو عزیز تر و دوست تر نباشد اگر چیزی نفیس تر از نفس خود میدیستم آنرا فدای ذات منظم نفس مکرم
 تو میکردم یا ابا عبد الله گواه باش که من بر طریقه تو راسخ و ثابت ام چون سخن خود را تمام کرد و بشهر
 برنگشت و بعضی دشمنان نهادند و آواز دادند که الا اجل اجل و عابرم دی بود و لاه که مار

بایان زمین تن کا زار کرده و با پهلوانان کو چکن مقابل نموده مانی قدرت چهره او را بنشاند
 نجات نقش بسته بود و غرر حبیبش شلال تیغ منور گشته چون مردم او را در معارک بسیار دیدند
 و سترهای او را مشاهده کرده از مبارزت او ترسیده هیچکس بر حرب او اقدام نکرد و عمر سیاد
 فرمود تا او را سکنجاران کردند عابین چون ایحال مشاهده کرد درع و مغفرا از خود انداخته و بزرگوار
 آورد و الله زیاده از و سیت نفرش انداخته مثل کو سفندان میدوانید آخر اعدا از اطراف و جانب
 او در آمدند و بر غمهای متعاقب او را راه عدم فرستادند انگاه یزید بن شعیب کنانی که از بنی همدله
 مردی تیر انداز بود و در فن خود بیضای نمود پیش آنحضرت بدو را نوشت و بجانب اهل نفاق
 تیر انداختن گرفت و کینه تیر را کرده جعبه را تهی ساخت و پنج تن را از ان بد بخان کوفه
 بر خاک ابدار انداخت و اکثری را بخرامت پرداخت چنانکه پنج تیر بر زمین افتاده نباشند
 چون از ان فراغت یافت این بر خروانه سده تدبیر لایق فلت خسته نفره
 ابایزید و ابالمهاجره اشجع من لیث قوی حادریه یارب انی للحسین ناصره
 و لابن سعد تارک و مهاجره بعد از ان جنظ بن سعد بجلی در میان هر دو صف استاده اند که
 که ای قوم من بر شما از عذاب قوم نوح و عقاب عاد و ثمودی رسانم اگر میخواهید که ستمی عقوبت
 نشوید دست از قتل حسین کوتاه کنید حضرت امام فرمود که ای ابن سعد این قوم استحقاق عقاب
 الهی پیدا کرده اند و دعوت شما را اجابت نمیکند کدام خیر و صلاح از ایشان توقع توان داشت که
 برادران صالح ما را کشته اند و قاصد جان ما کشته ابن سعد گفت صدقت یا ابن رسول الله اکنون
 دارم که باخوان خود ملحق شوم آنحضرت گفت برو بمنزلی که بهتر از دنیا و ما فیهاست ابن سعد گفت

سلام من بر تو و بر این میت تو باد امید دارم که خدا بیتال میان من و تو در بهشت جمع کند امام حسین
 آمین گفت ابن سعد بر مخالفان جمله آورد و جنگ نمی مردانه کرده عاقبت بجز شهادت فایز گشت
 بعد از آن سیف بن عاص بن سرج و مالک بن سرج بپا کوس امام حسین ستافتند بگریه افتادند
 آنجا رسید که سبب گریه چیت جواب دادند که ما بجهت حضرت میگرییم چندی بنشین که دشمنان
 ترا احاطه کرده اند و ما بر دفع ایشان قدرت نداریم حضرت امام در شان آن شخص حاضر گشت
 ایشان بر وی سلام کرده و بر مخالفان آوردند و چندان قتال کردند که بقتل رسیدند چون بر پی
 یکدیگر یاران ذفادار هزار و محبت اهل بیت نشان کردند و بجز یک مرد که سویه بن عمرو بن ابی المکارم
 نام داشت کسی باقی نماند منتبان و دودمان نبوی دیدند که غیر از ایشان کسی نماند یکدیگر را وداع
 کردند و دست از جان شیرین شستند اول کسی که از اهل قرابت امام حسین از اولاد ابیطالب
 بجز شهادت فایز شد علی کبری و فرزند حضرت حسین آنفرزند از حمزه نفس خویش خود را فدای پدر ساخت
 بچنگ آمد بیک شید و این بجز می گفت **هانا علی بن الحسین بن علی** : غن و بیت الله
 اولی بالنبی تالله لای حکم فینا ابن البغی : کیف ترون ستری عن الی و درین اثنا
 مرده بن منقذ بن نعمان عقدی نیزه زد که از آن بر روی زمین افتاد آن قوم میباید از تنها دور
 پاره پاره کردند امام تمام چون فرزند و پسند را چنین حالت مشاهده نموده فرمود که قتل الله
 قوما قتلوا یا بنی : بینید که این قوم به جرات و دلادری برانتهاک عارم الهی میدارند بعد
 دنیا و چشم من ناپیدا است زینب خواهر حسین بیرون آمد و خود را بر او زاده و نوش انگ
 داد و داد که یا احیاه و این اخاه حضرت در رسیده و دست نهاده که فرزند من حیدر را و نه

تا علی را از آنجا برداشته پیش خیمه آنحضرت انداختند بعد از وی عبدالله بن مسلم بن عقیل پیش رفت
 بهشت خرامید آنگاه عون و محمد فرزندان عبدالله بن جعفر بجز شهادت نایز شدند بعد از آن عبدالله
 و جعفر فرزندان معقل بیدان شتافته شربت شهادت چشیدند آنگاه قاسم بن حسن بن علی
 ابیطالب مبارزت برآمد ابو جعفر از شخصی حسیه نام نقل میکند که میگفت من در سپاه عمر بن سعد بودم
 که ناگاه کودکی زیبا منظر که سبزه جوانی نودمیده و شمشیری برهنه در دست گرفته و از آری در بدن
 و قیسی در بر داشته و فلین در پاکشید و میدان در آمد درین اثنا عمر بن سعد با من گفت که برین
 حمله خواهی کرد گفتم سبحان الله ایضا گفت که ویرا در میان گرفته اند ترا کفایت میکند باری مرا چه
 تکلیفی مانی عمر گفت والله مرا و یکری تملی مانده آنگاه ابن سعد متوجه آن پیشبرد و بغی بر فرق او را
 که بر روی افتاد و فریاد نهاد که یا عمه حضرت حسین جو شیری که بشکار شتاب بجانب عمر شتافت
 و شمشیری حواله او کرد عمر آنرا بر دست گرفت دستش از مرقع جدا شد عمر آواز بر کشید اهل کوفه
 متوجه آنحضرت شده سپهرا بحرکت آوردند و عمر را از دست آنحضرت خلاص کردند چون غبار
 فرو نشست امام حسین بر سر آن پستگاه دیدم و او پای خود را حرکت میداد و آنحضرت میفرمود
 بعد القوم قتلوک در روز قیامت جد تو خشمش آن نواب بود بعد از آن گفت والله برعم خوشتر
 کن که تو میخوانی و او جواب نمیداد یا جواب میداد لیکن آواز تو نفع نمیرساند والله عدو دشمن
 می شمار شد و ناصری مانده و پس از آن دیدم که آنحضرت او را بسینه خود برداشته می برد و هر دو پایش
 بر زمین کشیده همیشه تا که در میان کشتگان ابلهیت نهاد پرسیدم که نام این سپر چیست
 گفتند وی قاسم است پس حسن بن ابیطالب رضی الله عنهم آتی بن شیب حضر می میگویی که من

در روز جنگ ایستاده بودم و همراه من ده تن بودند اسبهای کوچکی از آل حسین از خیمه بدر آمد و جوی
 خیمه به دست گرفته بهو کلی چپ دست می گریست و در بدن ما زینش قیص و از اربود و دو کوشاوه
 بهر دو کوشاوه آویزان بودند ناگاه سواری شتافت و بنزدیک آن کودک سینه دهنش
 به تیغ جود و خا برید هشام سگونی میگوید که خود بانی بن شیبان کودک را ک کرد و از اندیشه سوار
 نام خود را اظهار ساخت و این اشاعه الله بن عقبه غنوی که از اعدا بود تیری را که از فرزند
 آن امام بهام که ابو بکر نام داشت بهشت برین شتافت بعد از آن عبد الله بن علی بن ابطالب
 میدان خرامید و آخر بفر شهادت رسید بعد از آن عثمان بن علی بن ابطالب عزم جنگ
 برخواست و پای در میدان گذاشت و بعد از مقاتلت و مکاحمت بفرادین رضوان شتافت
 بعد از آن جعفر بن علی بن ابطالب میدان درآمد و از عقب برادران سوی جهان روان شد
 بعد از آن محمد بن علی بن ابطالب عزم معرکه کرده بشا پناه عدم قدم نهاد بعد از آن عباس
 بن علی بیرون آمد و بر اهل یعنی دعدوان حمله کرده مرا سم جد و اجتهاد بجا آورد و بخت الفردوس
 خرامید گویند که چون عباس شهادت یافت حضرت امام فرمود که الان کسر طهری و قلت حیلے
 چون اطمینت نیز بفر شهادت نایز گشتند و میدان رزم از مردان جنگی تهی شد حضرت حسین
 زمانی در از نهان کسی قصد آنجناب نمیکرد و قتل آنحضرت را کرده میداشت تا مردی بیدین از بنی تاه
 که مالک بن بشیر نام داشت تبعی بر سر بایون آن سرور زده طاقیه آنجناب برید و جراحی بسیار کرد
 رسیده طاقیه خون آلود گشت حضرت فرمود خدا اینکار از آن دست نخواست و نوشاناد و با
 ظالمان حشر کند و طاقیه را از آن دست ساری بر سر مبارک بست و نزدیک در خیمه نشست

که دکی سغرس اگر عبد الله نام داشت طبعید و در کنار گرفت و بونه میداد و دوا می کرد
 و با اهل خود وصیت می فرمود درین اثنا مردی از بنی اسد که موقتاً نام داشت تیری انداخت
 که بر کمری آن طفل رسید و فی الحال جان بداد حضرت حسین خون آن طفل بدست گرفته بسوی
 آسمان انداخت و فرمود یا رب ان یکن قد حبست عنا النضر من السماء فاجعله
 لما هو خیر و انتقم من الظالمین و بر آنجناب از غلبه عطش ضعف استیلا یافت پس آننگ
 رود فرات کرد تا حواریت عطش را تسکین دهد شمر با قوم گفت گذارید که حسین آب خورد چون
 این زمان مرده است اگر آب خورد زنده کرد و امام چون بکنار فرات رسید و دست بآب کرد
 تا بیاشاید یکی از آن اشرا که حسین بن تمیم نام داشت تیرے بجانب آنحضرت انداخت که در دامن
 مبارکش آمد آنجناب تیر از دهن کشید فواره خون از آن روان شد آنحضرت خون بدو دست
 گرفته بسوی آسمان انداخت و فرمود اللهم احصهم عدا و اقللهم بددا و لا تضر
 منهم صلی الله علیه و آله بعد از آن دعا بدو در حق آن کون بخت فرمود و گویند بسی بر نیامد که آن
 بد نهاد را عطش غلبه کرد هر چند آب سرد می نوشید اما تسکین نیافت تا که در اندک فرصت کثر
 دریده براه عدم رفت در این اثنا شمر بن ذی الجوشن از پیادگان کوفه ده مرد را همراه گرفت
 میان آنحضرت و خیمه حایل شد و بعضی از کوفساران خواستند که بخیمام درآمده غارت کنند
 امام حسین مشاهده اینصورت کرده فریاد برآورد که ای مردان اگر چه شما را دین نیست و از روز قیامت
 اندیش ندارید باری در دنیا حسب خود انکسار یارید و از عار بانه شید شمر گفت ای حسین
 تو بیت امام فرمود که اگر عرض شما قتل نیست ایک من اینجا ایستاده ام مقصود من آنست

که نازده با شتم قصد حرم من نکند و دست بعارت نبرد شمر گفت ای ابن فاطمه این القماس تو
 با جابت مقرون است و آنجماعت را از خیمه بیرون آورد و گفت روی بحسین آید که غرض ما از
 افتاد اعدام او بیش نیست آنجماعت نابکار و با نفوذ و اختیار آورده علی التواتر حمله‌های عظیم
 نمودند آنجناب در دفع آن کوششید شمر دید که لشکریان در کشتن آنحضرت توقف می نمایند باطل
 که تاخیر و تسویف چیست ابو الجنب که مردی از سران کوفه بود بدو گفت ترا چه مانع است که تو خود
 بر قتل آنحضرت اقدام نمیکنی شمر گفت مرا اینچنین سخن نایام کوئی ابو الجنب گفت ای تو مرا چگونه
 غرض مرد و بایکدگر سبب شتم آغاز کردند ابو الجنب مردی بود شیخ و خشم آید و گفت والله سنا
 و چشم تو چنان می زخم که دیگر از حیات در تو باقی نماند شمر و از وی کمر داند امر کرد و با
 از هر جانب با آنحضرت احاطه کردند و آنحضرت مانند شیر خشتناک بران قوم ناپاک شفاک حمله
 جمعی را بیداخت و دیگران چون کوه سفیدان او بفرار نهادند و آنحضرت شمشیر آید از یام بیرون
 کشیده این آیات بخواند **انا ابن علی الخیر من الها شتم** کفانی هدا معتر حین
 الفخره وجدی رسول الله اکرم من مشی و نحن سراج الله فی الناس یزهره
 و فاطمه امی صلاحه احمد و عسی یدعی ذالجناحین جعفر و فینا کتاب الله
 انزل صادقا و فینا الهدی والوحی الخیر یذکره بار دیگر شمر مردم را بر قتل آنحضرت
 ترغیب و تحریص نمود آن سبب که همان را آنحضرت حمله کردند درین اثنا خواهرش زینب از خیمه بیرون
 و گفت که کاش آسمان بر زمین افتد و بمر بن سعد گفت ای عمر شرم نه آری که در زمان کشته شدن
 ابو عبد الله تو روی می نگری بر چشمها از تاب پر کرده متوجه دیگر شد و امام همام بران پیام ملامتگر

و میگفت که والله شما بعد از من هیچ بنده خدا را که سخط الهی برایتان باشد و از من زیاده بانجام نداشت
 بودایت خدای جل جلاله که درین خواری و زاری امید عزت و کرامت دارم یقین دارم که شما را
 خوار گرداند و انتقام من از شما بکشد نوعی که شما در حساب نداشته باشید و الله هرگاه که شما مرا نشنید
 الله تعالی در میان شما عداوت انگیزد تا خونهای خود بریزد بعد از آن عذاب خبیث بر شما مضاعف گردد
 ثم چون دید که مردم در مهم آنحضرت تقاعد و تغافل می ورزیدند آنها را دشنام داد و گفت چه
 میکشید و در قتل این مرد چه تساهل میکنید درین اثنا از عین شریک تمیمی شمشیری بر دست آنحضرت
 زده گفت مبارک باد ساخت آنحضرت تنگی بر دوش او زد و آنکس آمد نمودن سنان بن عمرو
 بن انس نخنی نیز بر سینه او خنده اشش زد که از آن بر روی زمین افتاد آن لعین از او فرود آمده
 سر مبارک جدا کرد و بدست خونی بن یزید سپرد بعضی گویند که خود شمر قتل آنجناب نمود و بعضی گویند
 که مردی از بنی مذحج باین کار اقدام کرده گویند عمر بن سعد بن ابی قاص قتل نمود این کثیر میگوید که این
 قول اخیر قابل اعتبار نیست و عمر امیر آن سریره بود آن عساکر از محمد بن عمرو بن حسن روایت میکنند
 که من همراه امام حسین بر سر کربلا بودم آنحضرت شمر بن ذی الجوشن را ملاحظه کرده فرمود که صدق
 در سوره رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که سلی الحق خون اهل بیت من میخورد و شمر بر من بود
 انا لله وانا الیه راجعون **تنبیه** کاشفی در روضه خود نقل کرده که جنی زعفرانام از
 حضرت امام استیذان حرب نمود آنحضرت او را منع فرمود و نیز در باره کجاسم با دختر حضرت
 حسین حکایات آورده و قصه مبارزت بعضی مرده را با فراط بیان ساخته آن عمده و محققان ثابت
 نیست آن کثیر در تاریخ خود میگوید که اخباری که ما ایراد کرده ایم در ثبوت آن نظر است اما محققان

و حفاظ ازین مثل این خبر برود و غیره آنرا ایراد کرده اند ماینز به تبعیت ایشان ایراد نمودیم و اکثر حکایات
از این مختف بوطین یکی مردیست و وی مردی بود شیعی ائمه در روایت او را ضعیف
میدانند لیکن چون و حافظ است بسیاری اکثر مصنفان قول در اعتماد داشته در مصنفات
خود را را میکنند انتهی میگوید بنده و فاضلی که بر این مختفان آنرا مقبول داشته در کتب خود آورده
و ذکر کرده و دیگر روایات بسیار که قابل اعتبار بودند آنرا آورده که هشتم نوشته اند که کاشفی
در موض ذکر کرده که آنحضرت چون امام زین العابدین را دید که از خیمه بیرون آمده بای میدان
می نهاده و از جنگ بازداشت و مصحف محمد و دیگر مصحف فاطمه و جعفر ایض و جامع و جعفر احمد و علم
قیانند و باقی علوم که غیر ائمه اهل بیت را بران اطلاع نیست با وی تفویض نمود این از جمله روایات
شایدست و قابل اعتبار نیست چه در بخاری شریف آمده که شخصی از علی مرتضی رضی الله عنه
سوال کرد که ایانزد شما علوم دیگر اند که بجز شما دیگران بران اطلاع نیست آنحضرت جواب داد
که همین که در کتاب الله است یا آنچه درین حقیقت است و دران امور ادب و عمر شران زکوة
و فکاک اسیر مسطور بود هرگاه حضرت امیر چنین فرمود پس این علوم مخصوصه از چهار صد و علما
اتفاق است که تا چند سال از هجرت کتابی در اسلام تصنیف نیامد پس بگو کتاب جبر با و
سپرده محققان گفته اند که کتاب جعفر امام جعفر صادق رضی الله عنه وضع فرموده و اوست که روایت
میکند که بر خسار مبارک آنحضرت رضی الله عنه سی و نه کتاب بود و از این چهار صد نیز سی و نه
و گفته اند که چون آنحضرت را بقتل رسانیدند عمر بن سعد گفت آید و اسباب برده و مقتول
آن سرور و و ایند تا جسد مبارک را درین باب رسد این کثیر بگوید که این روایت صحیح نیست

نقل است که هفتاد و ده تن از متعلقان امام همام در کربلا شهید شدند اهل قریه فامریه که بنی اشتر
 روز دوم شهید را مدفون ساختند و از جماعت این زیاد هشتاد و هشت مرد بقتل درآمدند و جمعی جراحت
 یافته از معرکه برداشتن عمرین بعد بر مقتولان خویش ناز خوانده و دفن کردند و از همراستیان امام همام
 و کس نجات یافتند یکی عقبه بن سماعه بودند که او را بقتل رسانند گفت من عبدی ام محکوم پس عمرین
 بعد او را زد و دیگر موقع بن مایند که این بعد او را نزد ابن زیاد فرستاد و وی او را بکشد
 و از اهل بیت یکی امام علی اصغر زین العابدین بن حسین رضی الله عنهما که از بیماری ملاغرنده بود دوم
 را در سن عمر که چهار ساله و هشت سیوم شش فرزند حسن بن علی بن اسطالب و ی مبارز
 و مقاتله نمود و در چهارده هشتاد و معرکه افتادند و قتل امام همام سر کار مرزبان را چون گرفتند
 دیدند که در وی زنی از حسات باقی مانده اسما بن ماریه فراری گفت برآ من او را بکشد دارند
 اگر امیر این زیاد او را بر این تخت نایب بتر و کشته بر چرخ خواهد کیند و او را بر دشته کوفه زد
 قصه اشن کوشش این زیاد برسانند این زیاد گفت که برای ابی حسان خواهر زاد او را بکشد
 و این خبر روایت کرده که دو پسر او را و بعد از آن من جعفر و ابی حسان جعفر از آن تهلک نجات
 یافته بخانه مروی از بنی طلی امان بردند آن سفاک بی باک هر دو پسر را کشته سر را پیش این پسر
 برد و دی در خشم آمده خانه او را ویران کرد و خواست که آن طائی را کردن بزند و امر کرد تا قاف
 انگس منهدم ساخته **مجلس هفتم** در بیان وقایع عظام که بعد از شهادت
 امام همام بظهور آمده آورده اند که آن کرده شهادت پژ و چون این ظلم و جفا بر دو دو مان مصطفی
 و یاران با وفا جایز داشتند و از تیغ جور و ستم کل بوستان رسالت را بیماراج بردند

و جمعی از شقاوت پیشکان رو بخیمه با آورده دست غارت کشودند و آنچه یافتند از قلیل و کثیر در رتبه
 جنگ که زیور و دخت حرم مطهره هم نماند بپشتند و سنان و غیر سلب آنحضرت را در گرفتند شمر و خیمه
 که امام زین العابدین علیه السلام در آنجا بپوشیده و خواست که مهم او را با تمام رساند حمید بن مسلم
 که از یاران او بود گفت سبحان الله از کشتن این کودک مریض در کوزه این عمر بن سعد و از کشت
 و نمادی فرمود که کسی بطرف حرم حرم قدم نکند اردو بخیمه زمان در نیاید و متعرض این صبی یعنی
 علی زین العابدین نشود و دست از غارت باز دارد و آنچه برده با باز بدین سخن را کسی اطاعت
 نکرد و شنود و چیزی باز نداد اما دیگر غارت کردند علی بن الحسین در باره عمر بن سعد دعای خیر فرمود
 گفت که از باعث تو شر از من منافع گشت قدین ایشانسان بن انس سه مبارک را به خیمه عمر بن
 برودند اگر که *أَوْ قَوْمَكَ بِي فَضَّةً وَ ذَهَبًا* انا قتلتم الملك المنجباء قتلتم
 خیر الناس اما و ابا و خیرهم اذینسبوننا نسباً عمر بن سعد او را زود خود طلبید و باز یانه
 آویز کرد و گفت اگر این زیاد این سخن از تو بشنود در حال نفر عشق تو زمان دهد و این سعد
 در کتاب طبقات ذکر کرده که سنان بن انس سه مبارک آنحضرت را پیش این زیاد نهاد و ایستاد
 بخواند این زیاد در خشمش شد و گفت که اگر میدانستی که حسین باین صفات متصف است چرا
 کشتی و الله که هیچ چیز از من بتوزید الا که ترا با و برسانم نگاه فرمود اما او را بعد از این که گردن زد
 را و یان اخبار و ناظران آثار ذکر کرده اند که عمر بن سعد سه مبارک آن سرور را همراه خود
 بن زیاد و سبخی نزد این زیاد فرستاد و خود روز دیگر در کربلا توقف کرده بعد از آن عزم بازگشتن نمود
 و روس اکر نشد این همراه سه مبارک روان ساخت سیزده مرتبه کینه که سردار ایشان قیس بن

بود و دو جوان نسبت سر بردند و بنی اسد شش سر و حج بخت سر و بنی قسیم هفت سر و دیگر اخلاط لشکر
 شش سر گویند که چون خولی سر مبارک را بگویند برودید که در وازه قصر امارت از باعث شب است
 بخانه خود مراجعت کرد و سر مبارک را در اجانه نگاه داشت و باز وجه خود نواریت مالک اظهار داشت
 که عزت روزگار را با خود آورده ام پرسید آن عیبت گفت سر حسین را آورده ام زن گفت
 مردم زروسیم آورده و تو سر پسر پیغمبر آوردی و الله گاهی با تو همبستر نخواهم شد و از بسترش نشستن
 آن کون بخت زن دیگر از بنی اسد طلبیده با وی همبستر شد ازین زن اسد یہ منقول است که می گفت
 همه شب از آن اجانه نوری میدیدم که تا آسمان رسیده و پرنده های سپید او را فرا گرفته چون روز
 روشن شد سر مبارک را پیش پور زیاد نهاد آن نایاک چوبی که در دست داشت بر لب و دندان مبارک
 آنحضرت میزد و میگفت که لقد کان احسبه جمیلاً انس بن مالک که در آن مجلس حاضر بود گفت
 و الله لاسوئتک رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که بوسه میداد جانیکه تو چوب نهاده این زیاد
 از آن منعقب شد و بنی ثمانیه بن ارقم رضی الله عنه خروشن بر آورد که یا بن مر جانه این چوب را از
 ثنایای حسین بردار بخدای لا اله الا هو رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که بوسه بر لب و دندان
 او میداد بعد از آن گفت ای بن زیاد سخن دیگر بگویم که خشم تو از آن زیاد تر خواهد شد دیدم که پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم حسن را بر زانوی راست بنشاند و حسین را بر زانوی چپ دست مبارک
 بر سر گذاشت و فرمود و بلند نهاد و گفت اللهم انی استودعک ایاها و صالح المومنین
 ای بن زیاد در بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش تو بچنین حالت سید انگاه با و از بلند
 بگذاشت پور زیاد گفت ای کی الله عینک اگر ترا که بر سر نه در یاضی و حرف نشدی کردنت زدی

زید از آن مجلس برخاست و گفت که غلام را مالک گردانیده است و او همه خانه را در دستهای
 معشر عوب از امر و زشما غلامهای او میدهند پس فاطمه را کشید و این مرغان را بر خود امیر ساختند و
 . اخیر را خواهد کشت و شرار را بخلای خواهد گرفت فبعداً المن رضی بالذل بعد از آن بزرگوار
 مردم را امر کرد تا در مسجد جمع شدند و خود بر سر منبر برآمد و گفت که حسین دهمیه در بر داشتند بود که
 ملک از دست ما بکشد و در میان مسلمانان تفرقه اندازد از داند تعالی او را بقتل رسانید و ما را منظره
 گردانید چون اشغال این کلمات بگذرد آورد و عبید الله بن عقیف از وی برخاست و گفت و بگوید
 یا ابن زیاد و فرزندان پیغمبر بقتل آوردی و کلام صدیقان بکذاشع دادی ابن زیاد بغضب
 و گفت تا او را قتل کردند و سر او را بر دار کشیدند آنگاه همان السیم امر کرد تا بر سر مبارک تراخ
 کرد و بر نیزه نصب نماید مردم بر این اقدام کردند که مردی شوم ناباک که طارق بن مبارک نام داشت
 برخاست و در آن سوراخی نموده بر نیزه رست کرد و در کوبه و بر زن کوفه گردانید و بر دروازه مسجد
 جامع نصب نمود و عمر بن سعد بر زنان و باقی ماندگان و دودمان سالت محافظان بر کاشت تا روزی که
 در محلهایشان دستور شد که چون در شهر نگاه رسیدند دیدند که نرسان کلین خانه آن است
 از ضرر ظلم جفا پیشکان بخزان فمار سیده و از طوفان تیغ جور و ستم ظالمان ایوان بی سیر
 در خاک و خون غلطیه و زمان فریاد و فغان بر کشیدند و نعره آه و فغان مباسع ساکنان سبع العبا
 رسانیدند و زینب چون برادر خود حسین را با خیال دید فریاد برآورد که یا محمد یا محمد یا محمد ^{الله}
 عليك وملائك السماء این حسین است که در خاک و خون بصرای برک افتاده و اعضایش
 از یکدیگر جدا شده یا محمد دختران تو بدین خواری و زاری و پنجه دشمنان سپید و زیت و کشته

و باد خزان بر حبه ایشان می وزد و وزاغ و زغن بر اجسام اینها می نشیند القصه از گفتار زینب
 و دوست دشمن همه یکبار گریسته اند چون حرم مصطفی علیه الصلوٰه و السلام بر مثال اساری بکوفه درآمد
 اهل کوفه بمشاهده ایحان مگریه در افتادند زین العابدین فرمود که ایشان از بر آمانه میکنند باری کلام
 جماعت ما را گشته اند نقل است که چون عمر بکوفه رسید منتبان و دو مان نبوت را بجلوس این زیاده
 حاضر آورد دیدند که زینب لباس زینین پوشیده و بختش تغییر یافته و کنیزان او را گرفته اند پوزیا
 پرسید این کیست زینب جواب نه او کنیزان گفتند که این زینب است دختر فاطمه آنحضرت
 بادی خطاب کرد که شکر مر خدا را که ما را بر برادرت که از در و شکوایان بود نصرت داد و شمارا
 رسوا ساخت و سخنان دروغ شمارا بر خطایق اشکارا کردانید زینب فرمود فی عکبه شکر مر خدا می را
 که ما را پیغمبر گرامی کرد و بمضمر یطهر که تطهیراً ما را پاک نمود و اسبجانه فاسقا را رسوا سازد و سخن
 بدکاران را دور و بگرداند این زیاده گفت که ای ایدیهی صنع الہی را در باره خانه ان تو که چکونه بود
 زینب فرمود اراده از لی بعتل متعلق بود ایشان لطف و تقصیر ربانی را در باره خود دیده تن
 برضا دادند و بمضاجع خویش شتافتند عنقریب خدا یتعالی ترا و ایشان را در یک منزل جمع میکند
 تا با تو محاصمت نمایند این زیاده و غضب آمده خواست که خاتون را بزنند و رسا عمر بن حش
 مخرومی گفت که اصلح الله الامیر بر گفتار زنان مواخذه نباید کرد بعد از ان این زیاده و متوج
 علی بن الحسین رضی الله عنهما شد و گفت تو کیستی فرمود منم علی بن الحسین پوزیا و گفت که چون
 نه خدا یتعالی علی بن الحسین را نکشت زین العابدین جواب نه داد این زیاده گفت چرا سخن نمیکوی
 آنحضرت فرمود برادری هشتم او را علی نام بود مردم او را بعتل رسانیدند این زیاده گفت او را

خدا بندگان شده است آنحضرت باز ساکت شد گفت چرا سخن نمیکوی فرمود الله یتوفی الانفس
 حین موتها و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ابن زیاد گفت تو نیز از همان دسته
 و اعدوان را گفت چیست باطن کند که این پسر بسن طوع رسیده یا فی از حاضران مجلس بن معاویه
 شرط تفحیص بجا آورد و گفت که بالغ شده است ابن زیاد گفت این پسر را بقتل رسانیدن العابدین
 فرمود هرگاه مرا بقتل رسانی کدام کس بنا بر حفاظت زنان مقرر کرده و زینب بنت فاطمه ^{العابدین} در زین
 آویخته گفت ای ابن زیاد هنوز از کشتن اهل بیت مصطفی نگرستی و دیده تو از خونهای ماما خال خال
 نیافته آیا کسی از ماکد است که ترا بجهاد سو کند که اگر مسلمان هستی مرا نیز با این پسر و قتل شریک گردان
 دین اثنا علی بن الحسین رضی الله عنهما ندانم اگر ده که ای ابن زیاد اگر پاس رحم و قربت ملحوظ داری
 نخت مردی بر نیز کار تقرر فرما تا این زنان را محافظت نماید و بار عایت حقوق اسام صحبت
 پور زیاد ساعتی در حال آن زنان گریست انگاه بطرف مردم مخاطب و گفت امر رحم عجیب است و الله
 این زن دوست میدارد که اگر من این پسر را بقتل رسانم نخت او را قتل نماید از خون این پسر
 در کدز به و آنحضرت را گفت همراه زنان خویش پیش دامر گردانم و او سرافرد و آرد و زن این چیز
 از سعد بن عبیده روایت میکند که از این زیاد اظهار بیعت همین بود که زنان و دختران و
 منسبان امام همام را مکانی طلبیده و میاگرد و او را در این جهت ایشان معین خست و نفقه و کسور رسانید
 بعد از آن پور زیاد و تهبیه است با سفر نسوان و در راهی حسین رضی الله عنهم مشغول شد و زنان را از همراه
 بن ثعلبه عاندی قرشی و شمر بن ذی الجوشن و زحر بن قیس و جمعی از سواران نامدار مثل ابو برد و بن
 از دی و طارق بن ابی طیایان از دی آنجا عت با مشق نزد یزید برنده و سرکشند از نیز با ایشان سپرد

و علی بن الحسین بطوق از بخیر مقید گردید علی مراحل و قطع منازل پیش رسیدند از آنجا
 بن تحب روایت کرده که چون آن لیام بشام نایز گشتند سر مبارک فرا گرفته مسجد دمشق و آن
 مردوان بن الحکم پرسید حال چیست گفتند عجزه تن بکوفه رسید بودند کار همه بانجام رسانیدیم
 و سرای مقتولان را مع زراری و نوان که بسببی آمده بودند حاضر ساخته ایم مردوان از آنجا رها
 رفت درین اثنا یحیی بن حکم برادر مردوان در آنجا وارد گردید و حال پرسید همه بخواب گفتند که نخواست
 برادرش را هر ساخته بودند یحیی گفت شما در روز قیامت از شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم
 برخوردارید و من هرگز با شما موافقت نخواهم کرد پس از آنجا برخاسته بر رفت گویند که چون آنجا رسید
 شقاوت سرانجام بر سر والی شام رسیدند محقر بن ثعلبه او از برداشت و گفت ای ملک محقر بن
 ثعلبه که لیام فخره را بر سر امیر المومنین حاضر آورده یزید او را شش تنبیه و جواب داد مادامت ام محقر
 گویند که یزید اعیان و اثرات شام را بار داد چون جمع آمدند حکم کرد تا سرهای شهدا و بقیه دو دامن طغی
 حاضر آوردند و مردم در پیشان نگاه میکردند هشام کلبی از این رعبه جوئی نقل کرده که چون کوفیان
 نزد یزید حاضر شدند یزید از محقر بن قیس پرسید که و یحک و در رک زحرجواب داد که بشادت باد
 مرا امیر المومنین را که الله تعالی پرچم اقبال را بر او برافرازد و فیروز می سازد تفصیل این مقال درین
 است که حسین بن علی بن ابیطالب با جمعه نفر از اهل و خویشان به نصرت نفر از شیعه و مجانب خود
 بکربلا رسید با بالشکر انبوه و کرده و بر شکوه متوجه او شدند چون عاتقی فریقین دست داد با گفتیم
 که یان حکم امیر علیه الله بن زیاد برضاد کرده و با آماده جنگش او قتال را اختیار کرد علی الصبح
 برای ایشان آماده ساختیم و از اطراف و جوانب ایشان را از گردن گرفتیم چون تیغ بر سر ایشان افتاد

ملاذ و الجالی میبسته و از درخت و مغاک چون کبوتر از چرخ پناه می گرفتند در اندک فرصت جمعیت بسیار
 متفرق ساختیم و در ماراز و زکار بر آوردیم اکنون اجساد آنجماعت در صحرا افتاده اند بخون غشیه
 و در خاک غلطیه و آفتاب بسیار میگذارد و باد خاک بر آنها می اندازد و در ایشان کرکس و عقاب
 مرجع ایشان عذاب و عقاب یزید چون این سخن بشنید چشم از اشک پر کرد و گفت الله بر حسین حمت
 کند و الله از اطاعت شما بدون قتل حسین راضی بودم لعنت بر این سیه که بر چنین امر اقدام نمود و الله اگر
 من بودم از وی عفو میکردم آنگاه یحیی بن حکم برادر مردان برخاست و گفت اللهم بحسب
 الطیف ادنی قرابة من ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل سمية اضحی نهلها
 عدد الحصی و بنت رسول الله لیس له نسل یزید دستی بر سینه یحیی زد و گفت خاموش
 گویند که چون علی بن الحسین و دیگر فرزندان حسین رضی الله عنهم نزد یزید آمدند یزید با زین العابدین گفت
 ای علی پدر تو با ما قطع رحم نمود و حقوق ما را فراموش کرد و در امر سلطنت منازعت ساخت و یحیی
 که الله تعالی جزای کردارش در کنار نهادن زین العابدین فرمود که ما اصاب من مصیبة فی
 الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب یزید پس خود خال را خطاب کرد تا بحجاب آن پردازد
 خاله متواضع که جواب دهد یزید گفت که یحیی ما اصابکم من مصیبة فیما کسبت ایدیکم
 و یعفوس کشیر آنگاه ساق خاموش ماند از آن بعد از آن در ضیاء الطلیعه بحالت تباوه و گفت
 که قبح الله این مردانه اگر با ایشان قرابت در رحم داشتی بچنین حرکت نپرداختی و ازین تباهی روان
 نساختی ابو مخنف از خاله بنت رضی الله عنهما روایت میکند که گفت چون ما را نزد یزید بردند یزید
 تباهی را ملاحظه کرده نخست رخت نمود و ملاحظت کرد آنگاه مردی سرخ رنگ از اهل شام مرادید

که حسن و جمال فایز میبارم بر خاست و زمین خدمت جو سید گفت تا این دختر را با خود و محبت نه
ازین سخن بول و هراس من مستور کی گشت و لرزه بر اندام افتاد که شاید در روش و امیر شایان
این فعل جایز باشد جامه خواهرم زینب حاجت گرفتیم زینب و خشم آمده دشنام داد و گفت
این جایز نیست ترا و نه زید را زید بهم برآمد و گفت که این مرا جایزست هرگاه خواهم بکنی خشم
زینب گفت کلا والله مگر اینکه از ملت اسلام بیرون شوی و بدین دیگر کبرائی زید بغضب درآورد
گفت که چنین کلمات نسبت بمن میکنی حال آنکه پدر و برادر تو از دین پدر شده بودند زینب در جواب
گفت بدین خدا تعالی و دین پدر و برادر و جد من تو پدر تو و جد تو هدایت یافته اند زید نگفت
کذبت یا عدله الله زینب در جواب فرمود تو امیر مومنان هستی از راه ظلم دشنام میدی
و نظر بسلطنت خویش حیره میدار زید شرمناک گشته خاموش ماند دین اشان شامی باز ایستاد
و عرض کرد که این دختر را بمن فرحت نمائی زید گفت دور باش الله تعالی ترا بلا کی محبت کند
و گویند که چون زید سید مبارک آنحضرت را دید رو با بن مجلس آورده گفت چه باعث که ابن فاطمه
با این کار اقدام نمود و خود را با این تنه که انداخت گفتندی گفت باعث همینست که این شخص بر من فخر
میکرد و میگفت که پدر خود بهتر از پدر من و مادر خود بهتر از مادر من و جد خود رسول الله بهتر از جد من و
خود بهتر از من است اما پدر من و پدر او هر دو در دعوی خلافت کردند و با هم محاربه ساختند و بسوی
جناب بابر محاجت نمودند و مردم دانستند که حکم بنام کدام کس از ایشان شد و آنچه گفته که مادر خود بهتر
از مادر من است راست فرمود زیرا که فاطمه بنت رسول الله از مادر من فاضله تر است و آنچه گفته که جد خود
بهتر از جد من است هیچ مومن را دین شنباهی نیست و گریا را که با دوی دعوی مساوات کنند

لیکن فهم او قاصر شده و این آیت از قرآن مجید بخواند که قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك
 من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء الآية وقرئت
 والله یوتی مملک من یشاء انکاه چوبی بردست گرفته بر ثنایای شریف حضرت
 رضی الله عنه نهاد و میگفت که مثال من و این بمجانبست که حسین بن حاتم مزی شاعر گفته
 یفلقن هاما من رجال اعزّة علینا و هم کافوا اعق و اظلماء ابو رزّه اسلمی که در آن
 مجلس حاضر بود گفت ای یزید چوب خود از ثنایای حسین بردار من بار دیده ام که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم بر ثنایای وی بوسه میداد انکاه گفت در ذی قیامت این شخص خواهد آمد شفیع
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواهد بود و تو نیز خواهی آمد و شفیع تو این زیاد خواهد شد و از انجا بر خاسته باز رفت
 آتقمه یزید از حضار مجلس در مهم ایشان استشاره نمود یکی از حاضران بیدین گفت که اندک است
 بچه نکا بدشتن کار خردمندان نباشد صلاح آنست که علی بن الحسین را نیز حواله الاتبع باید نمود
 تا از ذریه حسین کسی نماید یزید خاموش ماند نعمان بن بشیر رضی الله عنه فرمود لازمه سلطنت
 در عایا پرور همین است که با ایشان رعایت و مروت آنچنان کنی که اگر سرور امام علیه الصلوة
 زنده بودی و ایشان را بر بحالت دیدی چه نوازش و مرامم در باره ایشان نمودی یزید را این
 سخن رحم آمد و رفت بر حال ایشان زیاده نهد و امر کرد تا همه را در حاکم بردند و لباسها را خرد
 جهت ایمنان ارسال نمود و اطعمه کثیره معین ساخت و انعامات فرستاد و در کوشک خود
 فرود آورد و زمان قرابت معاویه را تقربت نزد ایشان می آید و انستماع احوال شهادت
 میکرد بسته و تاسه روز یکباره عزا کرم داشتند و یزید صبح و شام طای فرزند ان حسین را

با خود گرفته ماحترت و اول می نمود گویند که فاطمه بنت حسین چون نزد یزید آمد گفت ای یزید
 حق اسلام همین بود که دختران رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد تو بسی در آمده اند یزید گفت که
 یا بنت اخی من هرگز این نخواسته بودم و این را کرده میدهم فاطمه گفت که سپاه کوفه
 همه سباب مادر بودند و خدا که طلقه های کوش را هم گرفتند یزید گفت ازین اندیش کن آنچه رفته
 از ان زیاد خواهد رسید و امر نمود تا سباب هر یک آنچه رفته است از ان مضاعف سازند
 آورده اند که روزی یزید بسبیل عازمت عمر بن حسین را که صغیر بن بود گفت تو ای که با من
 خاله گشتی گیری عمر گفت کار گشتی سهل است شمشیری من و شمشیر من به پیرت برده تا با هم
 جنگ کنیم یزید عمر را بسینه خود ضم نمود و گفت شنش اعرها من اخزم اهل
 تلذ الحیة الاحیة گویند بعد از روزی چند یزید نعمان بن بشیر را امر کرد که دو دمان
 مصطفی را به دست منور و روانه سازد و جمعی از سواران همراه مردان این جهت محافظت
 گمارد و بوقت خفت بازین العابدین مخاطب شد و گفت که قبح الله ابن سمیه که بخدا سو کند که اگر
 معاطله پدر تو با من صورت بستی هر خصلتی که طلبیدی آزا اقبال نمودی و بهر پنج که ممکن بود بدان
 ظلم را با خود راه ندادمی گو که در آن ملاک بعضی فرزندان من باشد لیکن در شیت ابی هرثم
 نقش بود که دیدی و مال جزیل از او داشت و طعنهای همه مرحمت نمود و امر کرد که هر حاجتیکه
 در پیش آید بوی طلوع دهد تا اینجا مسالت نماید و پیشکر را غنای طبع نمود که محافظت
 و صیانت کما ینبغي نماید تا گردی بایشان نرسد چون مسافران محل بسوخته کشیدند پیشکر
 کبخی از طریق فر گرفته بغاصه که در طریق محافظت بان خلل راه نیابد مبادت می و رزید

و کمر خد مت بمیان بسته بود و حسن رفاقت می کردید چون بدین فایز شدند فاطمه بنت علی بخواب
خویش زینب گفت که این شخص را دای حقوق صحبت مساعی جمید بکار برد و با حسن و جد و جد ^{متکلم}
قیام نمود اگر در جلد وی احسانش اکر ام و انعام نماید بعد نباشد زینب گفت درین وقت
بجز زیور چیز دیگر بدست نداریم که بآن اکر ام کنیم فاطمه گفت من زیور خود با وی مرحمت
میکم پس سوار و باز و بند خود را آورد زینب نیز سوار و باز و بند خود با وی منضم ساخته نزد
آنکس فرستاد و گفتند که هر چند این انعام شایسته خدمات تو نیست اما بمقتضا وقت نظر
بطلش نبرده اقبال نماید آنرا گفت خدا تا یک از من تقدیم رسیده اگر بنا بر منافع دنیوی
می بود این صلت که مرحمت گشته من کافی و زیاده است اما بنده آنرا محض لله تقدیم ^{نیت}
و پاس قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم ملحوظ داشته این کثیر در تاریخ خود می نویسد آنچه بعضی
روافض نقل میکنند که زید آل حسین را بمشایه سرایا بر بندگی شتران بی جواز روانه نمود و مردود
و بعضی میگویند که شتران بختی داد و کوهان از چهار روز موجود گشت تا شتر مکار را از پیش دست
سازد این نیز دروغ بی فروغ است را قم حروف میگوید که قصه نبات کوهان بی اصل و
کذب محض است اما روانه نمودنش آن بیت را بر مثال برایا بر شتران بی جواز که این کثیر آنرا
تضعیف نموده در آن نظر است این جوزی و غیره محققان این فن ذکر کرده اند که زید بمشایه
بر مثال سبا یا با قتاب جمال موثق بحال نموده روانه کرد و سرور وی زنا را اکتشوف گشت
و آنچه مرقوم شده است که زید بر حسین رحم نموده بر این زیاد انکار کرد و بعضی انکار آن هم می
سازد این جوزی میگوید که مشهور نزد مورخان همین است که وی اعیان شام را جمع نموده میساک

و طست گذاشت و چوب در دست گرفته بر دندان مقدس نهاده و منسوب این زیاده را بر او شست
 حتا که او را بر زمان خود در آورده و محمد بن حمید رازی از مجاهد نقل میکند که هرگاه در شش یف پیش
 یزید حاضر آورده و ندیده باین ابیات مثل گرفت سلیت اشیاخی بعد شهید و اجز
 الخزرج فی وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحاه ثم قالوا الی هنیا لاتسل
 حین حکمت بفنائت کها و استحر القتل فی عبد الاسل قد قتلنا الضعف
 من اشرافکم و عدلنا میل بدافع عدل مجاهد میگوید نافق فیها والله ثم والله
 کسی در شکرش نماند که او را عیب و مذمت نکرد و آن کثیر میگوید که محمد بن حمید مرد شیعی بود بعضی میگویند
 هر دو قول جمع میکنند باینکه یزید بخت ابتهاج و سرور نمود و ازین فتح شادان و فرحان گردید
 از آن بعد چون دید که مردم از هر طرف لعنت و ملامت میکنند و هر جانب کوس نفرین و مذمت
 بلند آوازه می نمایند تا بحدی که نصاری و یهود هم مدور این فعل استعجب شدند و ناچار ایشان را
 نوعی اعزاز و اکرام نمود و بر حالت شهدا تا سفا کرد چنانچه سبط ابن الجوزی از حمید بن عمار روایت
 میکند و قتیله سر مبارک آن سرور و شباب پیش یزید نهادند و غیره قتیله که در آنجا حاضر بود از یزید پرسید
 که این سر کدام است گفت حسین پرسید حسین کدام جواب داد پسر طایفه پرسید فاطمه کدام گفت فاطمه
 محمد پرسید کدام محمد گفت بنی فاطمه علیه السلام پرسید پدرش کدام گفت علی فرزندان ابیطالب پرسید
 علی کدام گفت عمو زاده و بنی فاطمه است گفت طایفه با دشمنان او دین شمارا سوگند میخورد که شمار هیچ شی
 نیستند و بعضی هزار گریه است که در آن سم دراز کوشی که مسیح بر آن برآمده بود واقع شدت هر سال شمار
 زیارتش از زمین دور و دراز به انجام میرسیم و نذر و نیاز میکنیم و تعظیم و توقیرش بجای آوریم

یقین نه اشتهم که شهاب باطل اقامت داشته اند پس فرماست او یکی مراجعت نکرد آید
 از محمد بن عبد الرحمن روایت میکند که یکی از جهود که پس جالوت نام داشت با من ملاقات کرد
 و تذکره قتل امام حسین در میان آورد و گفت که میان من و او و علیه السلام هفتاد و پست برآید
 با این بود و تقسیم و حرمت من بجای آرند و دقیقه از دقایق عزت فرو نیکد آرند و شما فرزند خیر
 پیغمبر خود را بقل رسانید یا آنقدر چون ستم کشید کان این میت بدین رسید نه همه ساکنان
 مدینه قرین ناله و زاری و رقیق گریه و سوگواری گشته با استقبال ایشان بیرون آمدند ابو جعفر
 طبری روایت میکند که چون اهل بیت بدین داخل شدند زنی از دودمان بنی عبد المطلب بانرا
 اضطراب و فغان بصد آه گریه کنان برآمد و از کمال بیقراری بوی سرش شسته و گیسو
 از هم گسته سر خود باستین پوشیده و استقبال شافت و این ابیات میخواند سه ما ذا
 نقولون اذا قال النبی لکم: ما ذا فعلتم و انتم اخرا لام: بعثنی و باهلی بعد
 مفقودی: منهم اساری و منهم قتلی فر جوابدم: ما کان هذا جزاء اذ صنعت
 لکم: ان تخلفونی بسوء فی ذی حرم: ابو مخنف از عبد الرحمن بن عبید ابی الکنود روایت
 میکند که این ابیات را دختر عقیل شاه نمود و زبیر بن کبار نقل میکند که زینب بنت عقیل این
 ابیات مذکوره را وقتیکه اهل بیت بدین رسیدند بخواند اما ابو بکر بن الانباری روایت میکند
 که زینب دختر علی رضی الله عنه خواهر عینی حضرت حسین و زوجه عبد الله بن جعفر در روز کربلا
 پرده نیمه برداشته این ابیات بخواند و الله اعلم و یحتمل که از هر دو در اماکن مختلفه باشد و این
 ابیات بعمل آمده باشد **فصل** نقل مشهور صحیح آنست که شهادت آن امام همام چو

و هم محرم سال شصت و یک هجری بود و اقدی و غیره ایمن فن نیز بهین خرم کرده اند و بعضی گویند
 که در ماه صفر واقع گشت هشام بن کلبی گوید که شهادتش در سال شصت و دو واقع شده و گویند
 شصت و سه و بقولی سال شصت و مکانی که این حادثه جان کاه واقع شد موسوم است
 بکر بلا بفتح کاف و سکون را و همکه با خراف ممد و دوازده علاقه طیف بفتح طاء و همکه و تشدید فاء و
 ست بقرب گویند و آن بضم کاف شهریت معروف و به تبت الاسلام مشهور سعد بن ابی وقاص
 رضی الله عنه در ایام ایالت عراق و آبادان ساخت و بجزیرتگاه مومنان شد و بود و گویند
 که سرای نوح علیه السلام در اینجا بود و به اینجا مسجد معمور گشت و او را کوفان هم گویند و گویند و بنی
 از برای آنکه در خلافت عثمان رضی الله عنه عساکر عرب در اینجا فرودمی آمدند و گویند که کوفه در اصل
 یک برج را گویند که مستدیر و مجتمع باشد بنا بر استدارت اجتماع مردم باین اسم موسوم گشت
 و گویند که در اینجا کوهی بود خرد و او را هموار کرده سکونت اختیار کردند بابران باین اسم مسمی شد
 و گویند که مشتق از کیف است بمعنی قطع چون ابر و زبان زمین با بهرام قطع کرده بود و باین نام
 تسمیه یافت او قطعه است از بلاد و در اصل کعبه بود چون یاراسا کن کردند و ما قبلش مضموم
 نمودند و او شد مشتق است از قول ایشان هم فی کوفان بالضم و فتح نیز آمده و کوفان
 بالتحریک و او شد و نیز مسموع شده بمعنی عز و منفعت یا اینکه کوه سائید ما بر مثال کاف
 او را محیط شده پس بگویم موسوم گشت یا اینکه چون سعد رضی الله عنه باین مقام سکونت و زید
 گفت تکو فوا هذه الرملة یعنی و کرسید این ریک پس باین اسم نام نهادند
 و عراق بکسر عین و نون را بملطین بلاد است معروف حد آن در طول از عبادان تا موصل و در عرض

از قاصد سیاه تا طحان گویند از کثرت عروق و بخیای نخل و شجار باین اسم اختصاص یافتند تا اینکه
 مشتق است از عراق فزاده و آن عبارت است از چرمیکه بر طمقای دو جانب جلد که بجهت پائین
 می‌دوزند و چون این بلاد بر طمقای ریف و بر واقع شده باین اسم می‌نامند یا اینکه عراق
 یعنی کنار دریا است و این بلاد بر کنار دجله و فرات آمده و لهذا باین نام مشهور گشت یا معرب
 ابران شهر است بمعنی شجار و درخت خوا بسیار دارند و باید دانست که عمر شریف آنحضرت
 در روز شهادت قریب پنجاه و هشت سال بود و آنچه ابو نعیم نوشته که عمر آنحضرت شصت و
 پنج یا شش سال بود از راه سهو واقع شده و مشهور نزد متأخرین آنست که جسد شریف آنحضرت
 در کربلا در موضع شهادت مدفون است و مشهود که مبنی است بر قبر واقع است این جور و غیره
 ذکر کرده اند که آثار موضع شهادت آنحضرت محو گشته و بالیقین کسی از آن شناخته و کسی که
 از مقتل نشان میداد فضل بن دکین بر او انکار میکرد و تکلیبی میکرد و چون بنا بر نحو آثار قبر آن امام عالم
 آب بر آن روان کردند بعد از چهل روز آب خشک گردید مردی اعرابی از بنی اسد در قفص و
 در یافت موضع قبر شریف میکرد و قبضه قبضه خاک از زمین برداشته می‌شمید تا آنکه بر آن موقع
 اطلاع یافت دانه دانه مر و آید اشک از چشم پرزم انداخت و گفت بای آنست و اے
 ما اطمینک و اطمینک بعد از آن از دل پروردگار آورد و اراد و الخفوا
 قبره عن عدوه فطیب تراب القبر و علی القبر اما سر مبارک را پر ز یاد بدشت
 نزدیک فرستاد و همین قول مشهور و اصح و اظهر نزد اهل تاریخ و سیرت و کسی که انکار آن کرد
 قابل اعتماد نیست اما اختلاف در آنست که پس شریف بکدام جا مدفون است محمد بن سعد

روایت میکند که یزید از اجداد یزید فرستاد و بن سعید نایب مدینه در قبر مادرش فاطمه رضی الله عنها
 بقیع دفن نمود و گویند بعد از چهل روز باز بکر بلا معاودت نموده همراه جسد شریف دفن کردند
 و ابن ابی الدنیا روایت کرده که پیش از شریف در خزانه یزید بود تا آنکه یزید بر انکاد او را
 گرفته در دمشق اندرون باب فرادین دفن کردند و سندش عثمان بن عبد الرحمن و محمد بن عمر
 بن صالح اند هر دو ضعیف اند ابن عساکر در ترجمه ریا حاضر یزید بن معاویه ارقام ساخته که چون
 راس شریف پیش یزید نهاده شد وی بایات ابن الزبیر بصری یعنی قوله یا لیت اشکی
 بعد از شهدای جرج الخرمیج من وقع الاصل متمثل گشت زیرا گفت از ان پس یزید مبارک
 راسته روز در دمشق نصب اخت من بعد در سلاح خانه گذشت تا آنکه سلیمان بن عبد الملك
 برار یک سلطنت قایم کرد و دید آن سر مبارک باطلبید دید که فقط استخوان سفید باقی مانده او را
 در کفن سحیدیه خوشبوئی مالید و بران نماز گذارده و در مقابر مسلمین دفن کردند چون سیاه پوشان
 یعنی بنی العباس ملکت فایز شد آنرا از قبر بر آورده با خود بردند و نیز ابن عساکر ذکر کرده که
 این زن بعد دولت بنی امیه هم بحیات بود و عمرش از صد تجاوز کرده حافظ جمال الدین محمد
 بن یوسف زرنجی روایت میکند که شبی سلیمان بن عبد الملك سحر در عالم صلی الله علیه و سلم
 بخوابید که با وی لطف و مهر با هم میفرمود و بشارت میداد چون روز شد این واقعه بحسن کبر
 ظاهر نمود حسن گفت شاید که تو نسبت بازل بیت رسالت احسانجا آورده باشی گفت آری
 سر مبارک حسین رضی الله عنه در خزانه یافتیم و آنرا در پنج پارچه کفن کردم و با جمعی از یاران خود
 بر آن نماز جنازه ادا ساخته و در مقبره دفن کردم حسن گفت خوشبختی در عالم صلی الله علیه و سلم

از همین باعث بود سلمان حسن با جایزه سینه مرحمت نمود صاحب "طراط السوی میگوید که توجیه
سلمان گفته دروغ بغیروغ است چه اگر سر مبارک بحضور مردم در کفن جمید می و نماز خواند و در
مقابر مسلمین دفن نمودی البته این خبر میان مردم شایع میگشت و سلاطین مسلمین بر آن قبیله عظیمه
مبنی می نمودند و چنانکه در کربلا زیارت میکنند که لک جمه زیارتش مردم از دور و دراز می رسیدند
و در افشای این کذب پیش حسن سرافراز است که حسن بصیری از اجاب اهل بیت بود چنین خواب
بوی بیان ساخته جایزه سینه مرحمت کرد و تا زبان بومنان از ذکرش نکند که در دود و دیگر کسی در حق یزید
بعین و طعن زبان نکشاید انتهی بنده ضعیف میگوید که این اعتراض از پای اعتبار ساقط است چرا که
مراد سلیمان این می بود خواب بر منط و دیگر بیان می نمود و سلمان با علم هم نبود که حسن خواب را تعبیر باجنا
و معروفه نسبت با اهل بیت نماید چه امکان داشت که حسن ملاطفت بنی صلی الله علیه و سلم را تعبیر باجنا
قرآن و اظهار شعائر اسلام نماید چه سلمان انصاف دوست میداشت و اتباع قرآن مجید می بود
و شعائر اسلام را اظهار و اعلان میکرد و نماز را بر خلاف عادت خلفا بنی امیه با اول وقت قیامت
می ساخت و از نماز که اردن با جمعی از خواص خود لازم نیاید که همه بر آن اطلاع داشتند و با
که وقت نماز اطلاع نکند که این سر مبارک حسین است و باشد که اطلاع نمود لیکن خواص که از اجاب
بنی امیه بودند و با خاندان مرتضوی خصومت می داشتند صنع سلمان را از مردم مخفی ساخته
و بنا نمودن قبر بر آن مستلزم نیت چه بسیاری از انبیاء علیهم الصلوة والسلام نیز بر این مبنی اندیم
مدفون اند و از نام و نشان ایشان اثری باقی نمانده و چونکه دمشق تحکک و بنی امیه بود و تا سال
امور سلطنت با ایشان تعلق داشت احدی را نکند استند که آنجا قبر بنا سازد

وجهت زیارت مبادرت نماید علاوه اینکه این کثیر در تاریخ خود ذکر نموده که اندرون باب الدین
 موضع دفن سر مبارک مکانی بسجده معروف است انتهی و زیارت جسد شریف در مشهد سابقین
 بلکه در زمان بنی بویه که مذکور شد می داشتند در حد و دسنة ثلاث مایه ظاهر شد پس از چنین امور کذب
 سلیمان لازم نیاید و الله اعلم و جمعی که به فاطمین مشهر شده بودند و از حد و دسنة اربع مائة تا حد و
 سته ستم و ستمانه در مصر ایالت و نظامت میکردند زعم آن دارند که سر مبارک حضرت امام همام
 به یار مصر رسید و در آنجا دفن است و بران مشهدی بنا کرده اند که بمصر مشهور است این شیر
 از اهل علم روایت کرده که این کذب محض است و باعث آنست که چون ایشان دعوی شرافت
 اظهار نمودند و نسبت بآل بیت متصل ساختند بنا بر ترویج زعم فاسد خود این ادعا بمرض بیان
 آوردند و هرگز نسب ایشان با دودمان مصطفوی اتصال ندارد و ایشان دین زعم کذب و خول
 قاضی باقلانی و غیره علما اعلام که در حد و دسنة اربع مائة بودند باین نفر کرده اند و الله اعلم
 ذکر اسامی اهل بیت رسول و جان نثاران اولاد بتول که همراه امام همام
 جازا فدا کردند نه تنها این اخبار و محرران آثار چنان در کتب خود ذکر کرده اند که همراه حضرت امام
 حسین رضی الله عنه هفتاد و دو تن از قراستاران و مجانبان شریک شهادت چشمه نه و نقد جان
 در رفاقت آنحضرت در باختند و از حسن نصیری منقول است که در حرب یزیدیان همراه امام حسین
 هزاره تن از اهل بیت که بر روی زمین شبیه و مقابل خود داشتند بقتل رسیدند از اولاد علی نقی
 شش تن حسین و جعفر و عباس و عثمان و محمد و ابوبکر و از اولاد حسین دوتن علی اکبر و عبد الله
 و از اولاد حسن محبتی بن علی مرتضی سه تن عبد الله و قاسم و ابوبکر و از اولاد عبد الله بن جعفر دو تن

عون و محمد و از ابی لاد عقیل سه پسر جعفر و عبد الله و عبد الرحمن و دو نیره عبد الله بن مسلم بن عقیل
و محمد بن سعید بن عقیل و سواى این مسلم بن عقیل پیش ازین واقعه بقتل درآمده چنانچه شاعری
در معنی گفته و افندی تسعة لطلب علی قد اصیبوا وستة لعقیل و هم
البنی عوذ و فیهم قد علوه بصارم مقنق و بعضی گویند که نوز و تن شهادت رسید
و از محمد بن الحنفیه نقل است که همراه آنحضرت هفده مرد بقتل درآمده و همه از اولاد فاطمه بودند
این هر دو روایت بار وایت سابقه منافات ندارند چه هر که نوزده گفت که یا حسین و مسلم را
با ایشان شمار کرد و هر که هفده گفت آن هر دو را بشمار نیار و زیرا که قتل مسلم درین واقعه اتفاق
نیفتاد چنانچه بالتفصیل مذکور شد و حسین متبوع بودند تابع آبا آنچه در روایت ابن الحنفیه بود
ایشان از اولاد فاطمه تحریف است چه اولاد فاطمه در آن زمان با مقتدر نبودند شاید که مراد
از فاطمه مادر علی و زوجه ابیطالب باشد چه جمیع هاشمیان که در آن معرکه بغير شهادت فایز
شده اند همه از اولاد فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف اند و بعضی گویند که میت و کس
از اهل میت بودند و بعضی میت و یک ذکر کرده اند بنده ضعیف اسمی شهید که بر آن اطلاع یافته
بر ترتیب خود قحطی ذکر نمی نماید ابواهییم بن عقیل بن ابیطالب در شام ولد اسد
بن الجذجانه این را طاحسین کا شفی ذکر کرده است آفس بن الحارث بن زبیه ثقفی و ابن البکر
و ابن شامین و زعمولی و ابن زبیر و باوردی و ابن منذر و ابو نعیم و مزنی و او را در صحابه شمرده اند
ابن منذر و میگوید که شمار او در اهل کوفه است و پدرش نیز شرف صحبت سیدانام فایز گشته
و در اصحاب صفه و انجمن بود بخاری میفرماید که او همراه حسین رضی الله عنه در کوفه شهید شده و حدیث

ان ابنه هذا يقتل بارض يقال لها كربلاء الخ روایت کرده چنانچه حدیث مذکور در باب
 فضایل یاد کردیم این حدیث بغوی و غیره از سعید بن عبد الملک خراسانی حرانی از عطاء بن مسلم از اشعث
 بن عجم از پدر خود سجم از انس روایت کرده و آنند تجاری میگوید سعید که راوی این حدیث است در و تحکم
 میکند بغوی گوید که سوائی این چیز دیگر روایت نکرده و آنچه ذهبی در تخریج گفته که صاحب حدیث در حدیث
 مرسل مرده و دست چنانچه حافظ ابن حجر عسقلانی در اصحابه نسردوده آنیس بن یسقل اصبحی این
 کاشفی ذکر کرده تبریس بن حصیرمهانی این را بعضی مورخان ذکر کرده اند جعفر بن علی بن ابیطالب
 هاشمی مادر شش ام السنین بنت حرام بن مجمل بن خالد بن ربیع بن کعب بن عامر بن کلاب
 این را خولی بن یزید تیری زود که از ان یقتل سید جعفر بن عقیل بن ابیطالب هاشمی مادر شش
 ام السنین این را بشر بن خوط همدانی بکشت جناده بن حارث انصاری ذکره بعضی
 جویر مولای ابی ذغفاری ذکره کاشفی حشر بن یزید التیمی النهشلی امیر مکه مذکور این زیاد بن
 شقاق و نفاق قوم را چون ملاحظه کرد ترک فاقست خستیار نموده شرک معین اهل بیت کشت
 و جان شیرین و محبت ایشان باخت حبیب بن المطهر بن رباب بن الاشتر بن جحوان
 بن فقعس الکندی الفقعسی زمان نبی صلی الله علیه و سلم دریافت اما از روایت جناب سالت
 مشرف کشت و در لطف شهید شده و از جمله ابطال بود احتجاج بن مسروق جعفری مؤذن امام حسین
 ذکره کاشفی حماد بن انس ذکره کاشفی ایضا خطله بن سعد البجلی ذکره بعضی المورضین
 خالد بن عمر بن خالد از وی ذکره بعضی هم هیر بن العین البجلی بنابر جرح آمده و دشمنای طریق
 با تخریب لایح کشت سعد بن عبد الله الحنفی ذکره کاشفی سعید بن خطله تمیمی ذکره بعضی

سلیمان مولای امام حسین عوف حضرمی اور ابقتل سانید تسف بن حارث بن سیرع ذکر و ہم
 شریح بن غبیدہ ذکر و الکاشفی عباس بن ابی شیبہ الشاکری ذکر و بعضہم عباس بن علی
 بن ابیطالب القرشی برادر علانی امام حسین رضی اللہ عنہ مادرش ام البنین و اور القب اسقا
 چہ وی جہت برادر خود آب از فرات آورد و در میدان کارزار وادشہاست و جلادت داد و آخر
 بر کنار فرات بشہادت فایز گشت قاتلش زید بن رقاد جہنی بود و او را دو پسہ بود مذکی عبد اللہ
 از بطن لبابہ بنت عبید اللہ بن الحسن و دیگر از بطن کنیز و اور اعقب بنت عبد اللہ بن الحسین بن علی
 مادرش رباب بنت امرؤ القیس طفل بود و مانی بن شیبہ حضرمی اور ابقتل سانید عبد اللہ بن عقیل
 بن ابیطالب مادرش کنیز بود و اور عمرو بن صبیح صدائی تیسری زد کہ از ان بشہادت فایز گشت
 عبد اللہ بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب مادرش رقیہ بنت علی بن ابیطالب او نہیز
 عمرو بن صبیح گشت عبد اللہ بن بقطر رضیع امام حسین رضی اللہ عنہ و کوئند کہ وی پیش از دین تکیہ
 آنحضرت ہمراہ نامہ خود از قادیسیہ بکوفہ فرستادہ بود و بقتل درآمد عبد اللہ بن علی بن ابیطالب
 برادر علانی امام ہمام مادرش ام البنین بود عبد اللہ بن حسن بن علی بن ابیطالب مادرش کنیز کی
 بود عبد اللہ بن عمیر الکلبی از بنی عامر عبد اللہ بن عبیدۃ الغفاری عبد اللہ بن عبد الرحمن
 الیزنی ذکر و بعضہم المورض عبد اللہ ابو دجانہ ذکر و الکاشفی عبد الرحمن بن عقیل بن ابیطالب
 ہاشمی مادرش ام ذلدہ بود و اور اعثمان بن خالد جہنی بقتل سانید عبد الرحمن بن عبیدۃ الغفاری
 عبد الرحمن بن عزرہ ذکر و بعضہم المورض عبد اللہ بن علی بن ابیطالب ہاشمی مادرش
 لیلی بود بنت خالد بن مسعود بن خالد بن مالک از بنی تمیم ہاشمی بن الکلبی گفتہ کہ او بطف شہید شد

و اتدی زغم میکنند که مختار بن ابی عبید اورا بہ یوم الد اقل نمود عثمان بن علی بن ابیطالب ہاشمی
 مادرش ام البنین بنت حرام بود و علی الاکبر بن حسین بن علی بن ابیطالب ہاشمی مادرش علی
 بنت ابی مرہ بن عروہ بن مسعود ثقفی و مادر علی میمونہ بنت ابی سفیان بن حرب بود و منقذ بن نعمان
 عقیقی اورا بقتل رسانید گویند کہ عمرش وقت شہادت نوزدہ سال بود و علی بن الحر بن نہ
 تمیمی ذکرہ الکاشفی عمیر بن علی بن ابیطالب ذکرہ الکاشفی ایضا اما دیگر محققان اورا ذکر
 نمیکند مادرش ام حبیب بنت زمعہ بن بکیر بن علقمہ ولد بود از بنی تغلب و تکیکہ خالد بن الولید
 بر عین النمر اغارہ نمود اورا بسبی در آور و عمر بن خالد لازدی ذکر بعضہم عمر بن المطاع
 الکوفی ذکر بعضہم عمر بن جنادہ بن حارث انصاری ذکر بعض الموضین عمر بن قطلالہ انصاری
 ذکرہ ایضا بعضہم عمر بن عبد اللہ المدحی عون بن علی بن ابیطالب مادرش اسماء بنت
 عمیس خثعمیہ ذکرہ الکاشفی جمہور اورا ذکر کردہ اند عون بن عبد اللہ بن جعفر بن ابیطالب
 الاصغر مادرش حایہ بنت مسیب فریہ عبد اللہ بن قطنہ طائی اورا قتل نمود و غرہ مولا حر بن
 ذکرہ الکاشفی فضل بن علی بن ابیطالب ذکرہ الکاشفی و این قول ثابت نیست و کسی
 مورخان نامش یاد کردہ بلکہ ابن جریر جلد پسران علی مرتضیٰ بر چہار کردہ و حصر نمودہ و نام فضل
 و ران ذکر نساخہ فیروزان مولای امام حسین ذکرہ الکاشفی قاسم بن حسن بن علی بن ابیطالب
 ہاشمی مادرش ام ولد بود و نزد عوام پنج شہتہار یافتہ کہ قاسم پیغمبر محرم کشتہ تیغ جغای
 یزید یا نہ شد غلط است و کاشفی قصہ طویل در باب اجازت او از عم خود و تزوج کردن آنحضرت
 و غیرہ در کہ خطبہ او بود ذکر کردہ شامہ نیست قیس بن مسند ذکرہ الکاشفی اما لک

بن السریج ذکر بعضہم، مالک بن مالک بن انس ذکر بعضہم ایضا مسلم بن عوسجہ ازل قتل است کہ
 از اصحاب امام حسین بریاض رضوان خرامیدہ کا ذکرہ ابن کثیر فی تاریخہ محمد بن انس ذکرہ الکاشغری
 محمد الانصاری علی بن ابیطالب ہاشمی کلبی کو یہ مادر شرام ولد بود و اقدی گفتہ کہ مدرس
 اسمائت عمیس بود مردی از بنی دارم اورا بقتل سانیہ محمد بن عبد اللہ بن جعفر بن ابیطالب ہاشمی
 مادر شراخ صاحبہ حصہ بود از بنی تیم اللہ بن ثعلبہ اورا عامر بن نیشل تمیمہ بقتل آورد محمد
 بن سعید بن عقیل بن ابیطالب ہاشمی مادر شرام ولد بود اورا القیطن بن یاسر جہنی ہلاک و محمد
 بن مقداد ذکرہ الکاشغری مرہ بن مرہ الغفاری ذکرہ الکاشغری ایضا مصعب بن یزید برآ
 حر بن یزید ذکرہ الکاشغری نافع بن مال حملی و ہب بن عبد اللہ و اورا ابن معقل کلبی ^{مکینہ}
 ذکرہ بعضہم وقاص بن مالک ذکرہ الکاشغری ہلال بن رافع البجلی ذکرہ الکاشغری ہاشم بن
 عتبہ بن ابی وقاص بن امیہ بن زہرہ بن عبد مناف زہری این را نیز کاشغری ذکر کردہ و در
 مبارزت طلبی او از عم زادہ خود عمر بن سعد کہ سپہ سالار فوج ابن زیاد بود و امر کردن عمر مرثم
 بنابر دفع او کاہمی طویل بخوڑہ تسطیر آوردہ اما این قصہ قابل اعتبار نیست چہ محققان ذکر کردہ اند
 کہ این ہاشم در جنگ صفین ہمراہ علی رضی اللہ عنہ بقتل درآمد چنانچہ ابن سکین و ابن جبریر آنرا
 از ابی عبد الرحمن سلمی و عبد الرزاق از ابی بکر بن عمرو بن حزم روایت کردہ و گویند کہ رایت
 علی مرتضی رضی اللہ عنہ در روز صفین بہست او مغضوب بود و او یکی از شجعان عرب بود مشہور مرثا
 لقب میداشت و در روز فتح مکہ اسلام آورد و دفعہ قادسیہ ہمراہ عم خویش سعد بود و آثار
 مرداکی از دوسے در انجا بطہر پیوست و در وقتہ طلوع سعد اورا میر بکر ساخته متوجہ نازل کرد

پادشاه فارس یعنی یحیی بن سلیم المازنی ذکره بعضهم یزید بن الحارث الریاحی یزید
 بن زیاد الکنافی ابن الشعثا یزید بن المہاجر الجعفی این بر سره را بعضی مورخان ذکر کرده اند ابو بکر
 بن الحسن بن علی بن ابیطالب اشعی گویند نام او عمر بود و مادرش ام ولد او را حرطه به تیر کشت
 ابو بکر بن علی بن ابیطالب اشعی گویند نام او محمد و مادرش لیلی بنت مسعود و ارمیه بود
 فان الله وانا اليه راجعون **فصل در بیان رسیدن اخبار قتل امام اخبار ببلاد و**
 دیار و مرثیه گفتن و تحریر نمودن احباب و شادمانی کردن بعضی فجار آورده اند که چون پوزنی
 از هم آنحضرت فراغت یافت نامہ استغفر بنشانت به دیار و امصار فرستاد هر گاه نامہ میرد
 بن سعید امیر حرین رسید امر کرد تا منادی در کوچه و برزن مدینه صدا دهد و چون این خبر حشمت
 بدینہ مشورہ شہر کشت او از زمان بنی اشعم بگریه بلند یزید رفت عمر بن سعید شنید گفت
 کہ این گریه در عرض کای زمان عثمان بن عفان است سبحان الله این چه کوفتہ اندیشی مردم خرد دشمن
 است کہ قتل عثمان فی الواقع از باعث بنی امیہ بود و ایشان از طرف عثمان رضی الله عنه بظلمت
 دیار و امصار معوم بودند و به عثمان نمود کہ اگر این مردم متفرگشته هیچ فتنه و فساد شدند و در این اثنا
 مردان کتاب مزورہ بنام والی مصر دادہ کرد کہ قتل عثمان بنی امیہ شد پس قصاص آن از
 اہل بیت مصطفی گرفتن چه معنی داد چون خبر قتل مکرر رسید عبد الله بن الزبیر رضی الله عنہما
 باحضار صنادید قریش فرمان داد و بہر رآہ و بعد از حمد خداوند جلالتہ و درود مصطفی علیہ الصلوٰۃ
 و السلام گفت فاطمہ و ولایت عسراق بمکہ غادر و فاجر و ارباب کوفہ
 بہ نجات خود و خدمت بہ ترا از مردم عسراق اند صندق این مقال آنکہ

کوفیان بار سال رسول و سائل حسین را که بهتر و بهتر قوم بود طلب داشتند تا در اوالی امر
 خویش گردانند و از واسطه او معالِم اسلام زنده نمایند چون آنجناب از حرم بیرون رفت
 و روی بکوفه نهاد همه مردم که در محبت او در آمده بودند و انتظار مفهم مبارکش میشدند
 شمشیر بر روی او کشیدند و گفتند که دست خویش بدست فاجر ملعون بود زیاد دهند
 تا آنچه را ایشان مقتضی کنند به آن عمل نماید و کردند به تیر و شمشیر دست بکشائیم حسین رضی الله عنه
 برین حیات ذمیده وفات کریمه را اختیار نمود آخر تا آن سه روز در دمان رسالت به تیغ
 و ستم آنجماعت پر شقاوت با اهل بیت و یاران خود کشته شد رحمت حق بر حسین باد
 و الله سبحانه قاتلش را غایب خاسر گرداناد و آنکسی را که باین فعل امر کرده و یا باین کار شریک
 راضی گشته قرین لعن و نفرین کند و محمد بن سعد از شهر بن حوشب روایت میکند که نزد امیر
 ام سلمه رضی الله عنها نشسته بودم که زنی فریادگنان در رسید و گفت که حسین کشته شد ام سلمه
 بگریه درآمد و گفت خدایتعالی گور و خانه های قاتلانش را با تاش برکند و از کمال غم داند و بهیوش
 افتاد زهری روایت میکند که چون خبر قتل حسین رضی الله عنه به ربیع بن خثیم رسید چندان
 گریه نمود که هر دو صدع او کشیده شد و گفت که و اذل امه ابن مکتب نبی این دعوی قتل کرد بگذا
 رده زنی الله تعالی سربارک حسین را با جسد منظم خواهد نمود و بعد پدرش انتقام آن از ابن مرجان
 خواهند کشید باید دهنست که در اصل کتاب چند مرثیه که ائمه اعلام پشت در کرده اند آورده ایم اما
 چونکه اکثر اینهای زمان از زبان تازی و قفیت ندارند لهذا عفاان بیان از ابراد آن منقطع
 ساخت **فصل** در آنکه حسین رضی الله عنه با وجود نعره سن از شرف صحبت **صلی الله علیه و آله**

فایز کشته ذخیره وافی برداشت و احادیث از آن سرور عالم صلی الله علیه و سلم یاد گرفته
 روایت نمود و چون صدیق رضی الله عنه از یک خلافت آرست اکرام و اعزاز آن سید شایان
 می نمود و کذلک فاروق و ذوالنورین رضی الله عنهما حقوق سیادت مرعی میشدند و دقیقه
 از دقایق عزت و احترام فرمیکند داشتند و از فیض صحبت پیر بزرگوار خویش حظ وافر بر گرفت
 و در جل و صفین و نهروان همراهش بود و اطاعتش بجامی آورد و تا آنکه مرتضی رضی الله عنه جام شهادت
 چشید و چون زمام خلافت بدست حسن رضی الله عنه درآمد و ای رضی الله عنه مصالحت را
 با معاویه پیش گرفت رای ز ریش مطابق حسین رضی الله عنه نیفتاد و آنحضرت برادر خود را بر قتال
 با غیان شام حث و تحریص نمود تا بحدیکه حسن رضی الله عنه فرمود عزیم کردم که ترا در خانه حبس نماید و از
 لمحت فراغت حاصل کرده بگذارم چون حسین رضی الله عنه جد و کد برادر خود برین منطوق دید سکوت
 ورزید چون خلافت بر معاویه قرار یافت آنحضرت همراه امام حسن رضی الله عنهما نزد معاویه
 میرفت و معاویه اعزاز و اکرام و حرمت و احترام بحدیکه زیاده بران متصور نیست بجان آورد
 و مال جزیل و مشکین میساخت آورد و آنکه روزی معاویه آنهر دو امام را در ولک در هم عطا کرد
 و گفت که این را بگیرند و من این بپندهم و الله که چندین در هم بشما کسی پیش از من نداده و بعد از من
 نخواهد داد حسین رضی الله عنه فرمود و الله تو نه کسی پیش از تو و یا بعد تو کسی که از ما فاضلتر باشد
 نخواهد داد و چون حضرت حسن رضی الله عنه این جهان را بدرود کرد حضرت حسین رضی الله عنه هرگز
 نزد معاویه بشام میرفت و وی بکسین سلوک و توان می آمد و در سکنه و خمیس چون معاویه
 لشکری بسر کردی پس خود نیز به جهت غزای قسطنطنیه روانه نمود آنحضرت نیز روانه یازیان شمرید و

فصل

در بیان آیات و آثار که بقتل آن سید اخیار چشم عبرت بین بانمودار گردید
 ترجمه از طریق سلمی روایت میکند که گفت من بخازن ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها در آمد م
 خاتون را دیدم که می نالید گفتم سبب گریه چیست خاتون گفت سرور عالم صلی الله علیه و سلم را
 دیدم که گریه میکند و سر و محاسن مبارک خاک آلودست پرسیدم که سبب چیست فرمود دین
 نزدیکی بقتل کا حسین حاضر شده بودم و امام احمد بسند قوی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت
 میکند که گفت سرور عالم صلی الله علیه و سلم را وقت نصف النهار بخواب دیدم موی آشفته و گرد آلود
 و در دست شریف قارور هست که در آن خون را فرافکنده می انداخت گفتم یا رسول الله این چیست
 فرمود خون حسین است که از آفته ای این روز در پی طلب اویم غرض از آن بعد ظاهر شد که
 حسین رضی الله عنه در همان روز بقتل رسیده بود این ابی الدنیا از طریق علی بن زید بن جهمان روایت
 کرده که روزی ابن عباس رضی الله عنهما از خواب بیدار شد و کلمه ان الله وانا الیه مرجعون
 بر زبان راند و گفت و الله حسین کشته شده یاران گفتند همچنین بخوابد بود گفت رسول الله صلی
 علیه و سلم را بخواب دیدم که شیشه پر خون همراه می دارد و میفرماید که هستی که امت من چه کار
 کردند فرزندانم حسین را بقتل رسانیدند اینک خون او و خون یاران او که نزد خداست ای بر من
 روز و ساعت را ضبط کردند همیشه بیت چهار روز انقضا یافت خبر بدیده رسید که امی سلمه
 در همان روز همان ساعت شهید شد هشام بن کلثوم بن ابی زعمربن مکرمه روایت میکند که صبح روزی که
 حسین رضی الله عنه در آن کشته شده در مدینه بودیم مولات خود را شنیدیم میگفت که: یثربنا دینی
 میکرد ایها القاتلون ظلمنا حیناء ابشرنا بالعذاب والنزاک

کل اهل السماء یدعو علیکم : من بنی و منزل و تبیل : قد لعنتم
 علی لسان ابن داود : و موسی و حامل الاخیل : ابن شام از ما در عمر و بن سینا
 کلبی روایت کرده که گفت من آنرا شنیده ام امام احمد و ملا از ام سلمه رضی الله عنها روایت میکنند
 که گفت شنیدم جن را که برای حسین گریه میکردند و حسین بن ابی ریس از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده
 که زنان جن باین ابیات نوحه میکردند : ایها القاتلون جها حنینا الخ و ابونعیم
 از طریق حبیب بن ثابت روایت کرده که ام سلمه میفرمود از روزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 وفات یافت نوحه جن را شنیدم که گرامش و شایه که فرزندم حسین بقتل رسید و کثیر خود را امر
 کرد تا از مردم دریافت آیم یعنی نمود شنید که وی رضی الله عنه بقتل درآمد و جنبه نوحه میکرد :
 الایاعین فاخست لفی یجهد : و من یکی علی الشهداء بعد : علی بهط نقود
 بهم المنايا : الی متجبر فی ملک عبد : ابونعیم از ما در فریده بن جابر حضرمی روایت میکند
 که شنیدم جن را که بر حسین نوحه میکرد و میگفت : انفی حینا هبله : کان حسین جیه :
 ابوجباب کلبی نقل میکند که اهل کربلا نوحه جن را شنیدند که میگفت : مسح الرسول الجبینه :
 فله بریق فی الحدود : ابواه من علیا قریش : وجد خیر الجدد : بعضی شاعران
 در جواب گفتند : خرجوا به و فلا الیهم : فهم له شر الوفی : قتلوا ابن بنت نبیهم
 اسکنوا به نار الحدود : حافظ ابونعیم در دلائل النبوه از نفرة الازویه روایت میکند
 که چون حضرت حسین رضی الله عنه شهادت فایز شد از آسمان خون بارید چون صبح گشت دیدیم
 که سبزه و جوار باران خون اندود و روایتی آمده که در خراسان و شام و کوفه باران بر مثال خون

بر خاها بارید و چون سحر مبارک را بخانه ابن زیاد و روزه از دیوار هاشم شک خن سیکه
 یافت و از ابی سعید منقول است که هیچ سنگ در دنیا نبرد داشته که آنکه از زیر او خون غایب
 بر آید و از آسمان باران خون بارید چنانچه اثرش بر لباس نمایان گشت و از عیسی بن هاشم
 کمندی منقول است که گفت چون حسین رضی الله عنه بقتل رسید دیدیم که تابش آفتاب دیوار
 چنان سرخ بود تو کوئی که چادرهای معصمران که شسته اند و تا هفت روز همچین مشا
 می نمودیم و مروی است که مدت دو ماه یا سه ماه وقت طلوع آفتاب دیوار ملاحظه میکردند
 که گویا خون آلوده است و تا ارتفاع قرص آفتاب همسان بود و ثعلبی روایت کرده که آسمان
 بر حسین رضی الله عنه تبالید و حرمت اثر نامه او است و بعضی گفته اند که بعد قتل آنحضرت مدت شش ماه افق
 سرخ بود از آن بعد همیشه سرخی نمود میشد و از ابن سیرین مرویست که هر گاه هم راه شفق
 نمایان میشد و پیش ازین نبود تا آنکه حسین رضی الله عنه کشته شد ابن جوزی از ابن سیرین نقل
 کرده که سه روز دنیا تاریک بود از آن بعد سرخی در آسمان پدید آمد و ابن سعد ذکر کرده
 که این حرمت در آسمان پیش قتل حسین نبود ابن جوزی میگوید حکمت و حرمت آسمان آنست
 که انسان هر گاه در غضب می آید از اثر آن چهره او سرخ میشود و حق جل شانہ چونکه ازین منزه است
 تا تیر غضب خود بر قاتلان حسین بحرمت افق ظاهر کرد تا هنگامی که غلظت این جنایت بود و اگر میگوید
 که این عباس که بجنگ بر کرده در اساری آمده بود مانع خواب و انام علی الصلوة والسلام آمد
 این حسین را قیاس باید کرد که چه حالت با آنحضرت راه یافت باشد و حسی بن حرب قاتل
 سید الشهدا حمزه رضی الله عنه چون بسبک اسلام منسلک کرد و به حال آنکه اسلام بنیما را قطع می نمود

نبی صلی اللہ علیہ وسلم اور امود کہ چہرہ خود از من پوستیدہ دارچہ دوست ندارم کہ قاتل جان
 ملاحظہ کنم ہر گاہ در حق او چنین ارشاد از آنحضرت صادر گشت ملاحظہ بایہ کرد کہ دال آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم بر دیدن کسی کہ حسین رضی اللہ عنہ را کہ جگر کوش او بود بچ نمود و بقتل دین فحش
 امر داد و عیال و اطفال او را بر آفتاب جمال داشت چگونہ راضی کرد و انتہی مخفی ماند کہ بعضی در حد
 حرمت بعد از قتل آنحضرت خصوصاً بر قواعد فلسفیہ کہ حرمت را از لوازمات غروب میدانند اعتراض
 می نمایند شیخ عبدالحق دہلوی قدس سرہ در جواب گفتہ کہ بر طریق سننل میگوئیم کہ این حرکت
 باعتبار شدت و کثرت باشد کہ سابق اینقد حرمت نمی نمود و ابو الشیخ بن حیان در کتاب السنہ
 از زید بن زیاد نقل کردہ کہ در ہنگام قتل حضرت حسین رضی اللہ عنہ عمر پانزدہ سال مسیشتم
 دیدم در محل کہ در شکر بود خاکستر کردیدہ و این در سہمانست کہ از من بشام میرفت و در اینجا
 راہ حضرت امام رضی اللہ عنہ او را گرفتہ بود و بعد قتل آنحضرت دست برد طاغیان شام گشت
 و از جملہ آیاتیکہ در آن روز بظہر پیوست کوف آفتاب بود و آسمان بہ تابہ تاریک گشت کہ وقت
 نصف النہار ستارہ نمودار کردید و کو اکب با یکدیگر مضار بہ نمودند حتا کہ مردم مکان بردند کہ نہ
 رستاخیزست و تا کہ از آنحضرت بہ نبیب گرفتہ بودند بچ نمودند کشت آن مثل قبران نمایان
 و چون بطبع در آوردند از غنظل محتر بہ آمد عثمان بن ابی شیبہ روایت میکند کہ شمر را در جنب زری
 بہ ست در آمدہ بود ازان چیزی بدختر خویش سوختاد و دختر از بزرگوار کرد چون زر کہ او را بر آتش
 گرم نمود جز غبار سیچ بہ ست نیامد شمر ازان الطلاع دادند قدری زر کہ باقی بود باز بر آتش نهاد
 سوختی چیزی نیافت منصور بن عمار و ابو نعیم روایت میکنند کہ چون طاغیان کو ف و شام ستران

امام همام را همراه گرفته جانب یزید متوجه شدند در اول مرحله در جایی نزول کرده بسر مبارک
 باده نوش گشتند در آنچنین دستی از دیوار پدیدار گشت و با قلم آهنی سطر از خون نوشت و چون
 به اتروا امة قتلت حسینا، شفاعت جده بنی الحسب، ایس مردم سر مبارک
 که هشتم راه فرار پیش گرفته این عسا کرد و ایت کرده که جمعی از غازیان سیلادروم رفت بودند
 و این بیت را در کنیه مکتوب یافته از ساکنان دیر پرسیدند که این بیت که الم بخیا نوشته
 آنها گفته که پیش از مبعث بنی شما از سه صد سال این بیت در بخیا منقوش است و در سیر این شما
 مسطور است که پور زیاد چون سر مبارک را بشام روانه کرد در میان آنرا دهنده و قی نهاده
 می بردند و هرگاه بمنزل میر رسیدند از آن بر آورده بر نیزه نصب میکردند و روزی فردا که ایشان
 به دیری افتاد بر عادت معبود سر مبارک را بر نیزه نصب کرده نزد دیر که هستند را بیتی که آن
 دیر بود دید که از سر مبارک تا آسمان نوری روشن است از شاخه و اینحال شکفت در آمده
 سر مبارک را پرسید که این سر کیت گفته سر حسین است بنده رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید
 محمد است که پیغمبر شما بود گفته آری گفت شما به ترین مردمان اند چه اگر مسیح را فرزند بودی البته او
 در چشمان خود داشتی از آن بعد گفت مسالقی و ارم آنرا قبول باید نمود گفته چیست گفت این
 سر را پیش من امشب بگذارند فردا چون روز روشن گردد و شماره خود پیش گیرند آنرا بر نیزه من
 در حوض آن شماره هزار و دینار عطا میکنم گفته باکی ندارد پس سر مبارک را با دهنده را امشب
 غسل داده خوشبوی مالید و بر زانوی خود نهاده تا مدیدن مسج می نالید و میگفت ای دامن جگر نفس
 بیج مالک نیم و شهادت میدهم که جز الله سبحانه و دیگر معبود نیست و تحقیق محمد رسول الله است

از آن بعد دیر و مافیه را ترک داد و قدم در خدمت هبیت نهاد چون عایمان پیام سر امام همام
 گرفته قریب شام رسیدند بقرب دمشق خواستند که کیسهای زر را که بغنیت گرفته بودند کشاده
 تقسیم نمایند دیدند که همه بخذف پاره مبدل گشته و بر یکجانب آن نبشته که ولا تحسبن الله
 غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخسهم لیوم تفتضح فیہ الابصار و بر جانب دیگر رقم ساخته
 و سبع علم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ابن عساکر از منبها ل بن سسر روایت کرده
 که چون سر مبارک حسین رضی الله عنه بدمشق رسید من بهما بخا بودم شخصی را دیدم که پیش سر مبارک
 سوره کهف تلاوت میکرد چون بگرمیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کاذا
 من آیاتنا عجباً رسید قی سحانه سر مبارک را گویا کرد و انید بزبان فصیح گفت که عجب از قصه
 اصحاب کهف آنست که مرا کشتن و باز سر مرا همراه بردن این کثیر در تاریخ خود گفته که شیع در روز
 عاشورا سبانه نموده بسیار احادیث وضع کرده اند از جمله میگویند که آفتاب در آرزو شکست
 و تاریکی مینشاید رسید که ستارگان پدید آمدند و هر شکلی که می برداشتند در زیر آن خون می یافتند
 و افق سرخ گشت و آفتاب چون طلوع می شد شعاع آن سرخ رنگ می بود و آسمان سیاه و گویا
 بایکدیکر می زدند و از آسمان خون بارید و حرمت در آسمان پیش از آن بود و گفت که این بعد از
 ابی قبل مغازی روایت کرده که آن روز آفتاب شکست شد بعد که وقت نصف النهار ستارگان
 پدید آرگشتند و چون سر مبارک را در الارامه بردند از دیوارها خون جاری و تاسه روز زمین یکبار
 و هر که عفران و کافره که همراه آنحضرت بود مس میکرد و شش سوخت و شکلی از سنگهای بیت المقدس
 نبرد داشتند مگر زیر آن خون عیلمی یافتند و شتران همراه آنحضرت را پی زده بودند چون کشتند

فتح کرده و بر آنکس مظلوم براهه ماسوای این دیگر بسیار اخبار کا ذی وضع نموده اند چیزی از این بصورت
 آنتی نسبت دستگاه مولوی باقر کا به بران رد کرده که این آثار صحیح اند و اکابر خفا تا از او رد
 نموده اند چنانچه سیوطی در تاریخ و علامه سبکی در جواهر العقیدین و علامه ابن حجر در صواعق و محقق عارف
 در شواهد و معانی محدث در روضه الاحباب غیر هم که در عداسامی انان طوالت است ایراد نموده اند
 باین نسبت وضع آثار بر فصد و حکم وضع آن ناشی از تعصب آنتی نبوده عاصی میگوید که نظر بر جعلی آثار و غیر
 که وقوع آیات است در آن و از این اخبار متحقق میگردد و بهین لحاظ اکابر محققین همه آنرا ایراد کرده اند
 اما نظر بخصوص اسانید هر یک بعضی جید و بعضی ضعیف اند پس ایراد آن در فضایل پاک ندارد فصل
 رقم از ان آثار و نقل بر د از ان اخبار و صحایف خود چنان کاشته اند که کسانیکه در امر حسین رضی الله عنه
 دخل بودند از آفت و عاهت در دنیا کم نجات یافتند اکثری بجنون و بعضی با مرامی و قلم بن مبتلا شدند
 و اما صحیحین بین باب وارد اند چنانچه ابوالشیخ نقل کرده که جمعی طرح مجاست انداخته از به در می سخن بگردند
 کلام باغیا رسید که هر کس در قتل حسین رضی الله عنه اعانت کرد به بلای عظیم مبتلا گردید مردی که بن سال
 در ان میان بود گفت من نیز در قتل حسین اعانت دادم او کردم ابای عظیم مبتلا گردیدم و هیچ آفتی
 بمن نرسید درین اثنا آن پیر خود دشمن بر جماعت تاجران روشن نماید که آتش او را فرا گرفت
 دوی ندانید که انار انار تا بحدی که خود را در ذرات انداخت اما حرارتش لطفا نپذیرفت آفرینها گشت
 جان داد و روایت کرده است منصور بن عمار از ابی محمد بذلی که گفت او شخص از میان و قتل حسین
 شریک بودند هر دو بلای عظیم مبتلا شدند کی انشکی غالب شد تا بحدی که بسو سو آب نوش میکرد تشنگی
 نرود نیشد دیگر برادر از می ذکر بجای رسید که هرگاه بر سو آب میگردید از او چون رسن بر کلبه می چسبید

خط ابن الجوزی از سی نقل میکند که شخصی او را در کربلا ضیافت نمود و انبیان مذکوره در آمد که هر که در خون
 حسین رضی الله عنه شریک بود بحالت بدر و مصیبت آنرا نکذیب کرد و گفت که من نیز در آن حاضر بودم
 لیکن نگینی بمن بر سید الغرض آنروز و آخر شب با صلاح چراغ مشغول بود که ناگاه آتش او را در گرفت و
 بدخت سدی گوید و الله من او را معاینه کردم که چون زغال سوخته بود و مروی است از زهری گفت
 از مجلس اقامت آن حسین باغاذر اینک سبب ایش در دنیا یافت بقتل رسید یا که کردید یا سیاه رشت
 و در آنک مدت زوال ملک پذیرفت حکایت کرده است بط ابن الجوزی از واقعه ای که گفت میر
 در کوفه در قتال حضرت حسین رضی الله عنه حاضر بود سبب انبیائی او پرسید مذکبت ماده تن همراه قومیم
 لیکن من نه شمشیر کشیدم و نه نیزه زدم و نه تیر انداختم چون حضرت امام بقتل درآمد و سر مبارک را بکوفه
 بردند بکاف خود مراجعت نمودم در آنوقت چشمان من روشن بود و چون آن شب بنجاب رفتم دیدم که
 شخصی آمد و گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا طلبید و گفت مرا از رسول الله چه کار آنروز مرا زجر کرده
 دست من گرفت و در کردن زده بکافی برد که در آنجا جمعی فراهم آمده اند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 تشریف داشته اند عمامه بر سر بسته و آستین از دست بر چیده و شمشیر در دست آینه الطغی در پیش
 انداخته و آن ده تن که همراه من بودند بدو ح اند من بر آنحضرت سلام گفتم فرمود سلامت کن و ترا الله تعالی
 و ملائک گرداناد ای ع و الله ای ملعون شرم نداری که حرمت مرا تنگ ساختی و عزت مرا کشتی و حقوق
 مرا مراعات نمداشتی گفت یا رسول الله من بقاتله نکردم فرمود آری لیکن سواد آنجماعت زیاده کردی
 پس دیدم که طشتی از خون حسین بر جانب راست آنحضرت نهاده اند مرا فرمود بنشین و برو آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم بدو زانو نشستم میلی گرم کرده در چشمان من کشید و در روایتی آمده که میل را از خون حسین رضی الله عنه

بگرد و چون بیدار شدم دیدم که چشمان من گواشته اند و استقامت من صبح بخانی که گشته است
 سر مبارک حسین رضی الله عنه بر فراک سپسته بود و مذکور است که در آن روز و آن قیامت
 گفته که تو از خردیان عرب بودی چه باعث کردی و چنین گشته گفت از روی که آن سر مبارک
 بر شب در خواب می بینم که دو مرد بازوی مرا گرفته بسوی آتش سوزان می برند و مراد آن می اندازند و
 پس میگویم لیکن تابش آتش روی مرا میسوزد و باین حالت رسید بعد از چندی آن مرد بکالت بر برد و
 روایت کرده که پیر مردی رسول خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دید که دو بروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 طشتی پر خون نهاده اند و مردم را بر آنحضرت عرض میدهند حضرت آن خون بایشان می آید چون نوبت
 من رسید گفتم من اینجا حاضر بودم آنحضرت فرمود آری لیکن بدل از ده شسته بودی و از آن گشت
 بسوی من اشارت فرمود چون بیدار گشتم دیدم که چشمان من نابینا اند روایت کرده است احمد
 رضی الله عنه که مردی گفت قتل الله الفاسق بن الفاسق الحسین بن حق تعالی بسوی او
 ستاره انداخت که چشمانش گواشته اند و روایت کرده است بازی از ابی جعفر منصور که در شام قدم
 دیدم که صورت او همچو صورت خوک است سبب آن پرسیدم گفت من هر روز بعد از نماز هزار بار
 لعنت بر علی رضی الله عنه میکردم روزیکه جمعه بود چهار هزار بار او را و او را لعن نمودم و از مسجد
 بیرون شدم و بخانه خود رسیدم و بر دیوار گویا زخم درین اثنا خواب بر من غالب گشت را دیدم و گفتم
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته اند حسین آتیا بدوست گرفته و حسن پیاله را بر ده شسته است که
 نزدیک آن سرمد عالم صلی الله علیه و سلم میرسد او را از آن می نوشاند رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من
 نظر انداخته فرمود که ای پسر این مرد را که بر دیوار شکلی است نیز نوشان حسین رضی الله عنه روی خود

بگردانید و گفت ای پدر من چگونه در این خوشام که او هر روز از هزار بار نعرین میکرد امروز چهار هزار بار لعنت
 کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم بختم درآمد و لعنت کرد و گفت چیت ترا که گوشت و خون مرا لعنت
 میکنی لعنت خدا بر تو باد پس بر روی من تعفن نمود چون از خواب بیدار شدم دیدم که مانند خضر بر کشته
 و مردم را عبرت شدم باید دانست که حق تعالی شایسته در اندک فرصت انتقام آن از یزید در گرفت
 و بعد از فتنه نقرس و ابتلا ساخت چنانچه بعد از قتل آنحضرت در مدت سیال در سنه اربع و ستین این
 چهار تا بگذشت و عمرش قریب چهل سال بود و کذک لب این زیاد دیگر کرده است و تباوت بنیاد و بادا
 هلاک و کوفتار گشته تفصیل این اجمال آنکه بعد از موت یزید چون ابن زبیر کوس خلافت در فوجت
 و ادایت حکومت در دیار اسلام برافراخت ابن زیاد دید که مهم خود در عراق تمشیت نخواهد پذیرفت
 پس سوی شام کمر بست و با مروان لمحق گشته شامیازا بر بعیت او ترغیب داده خود مدد و معاون او
 و کوفیان که با مسلم بن عقیل بعیت کرده بودند و با امام حسین رضی الله عنه نامه نوشته طلبه هستند
 و مسلم را در کوفه و دیگر دزد تا به تیغ ستم گشته شده بعد از آن در ظل رایت عمر بن عبد بکر بارفته حسین علیه السلام
 رضی الله عنهم بقتل رسانیدند بعد از چند کاه متعنه شده بر کرده خویش نشان گشته و انگشت دهنست بدندان
 حیرت گردیده بر خود نعرین کردند و با یکدیگر گفتند که خسران دنیا و آخرت نصیب شد و داغ و فغان صیه
 ما را امروز ستا چه که حسین رضی الله عنه را طلبه گشته تیغ در روی او کشیدیم تا از یوفانی رسید آنچه باو رسیده
 و در ساری انجم است پنهان بودنه سلیمان بن مرد فرامی و سبب بن نجبه فراری و عبد الله بن سعد که
 و عبد الله بن وائل تیمی و فاعل بن شد و یکی و اینها از معارف اصحاب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
 بودند چون عزیمت ایشان بر دمار کوفه امام حسین تقصیم بیا جمعی کثیر در مرای سلیمان بن مرد جمع آمدند

و سب بن نجیہ کہ مصحوب عمر بن سعد بکربلا رفتہ بود سخن آغاز کرد و گفت کہ خدا تعالی ما را بلول عمر متبرک کرد و نہ
 تا در موضع فتنہ افتادیم و با مورنا شایستہ متکشم شستم کنون از اعمال سیئہ خویش ادم شدہ میجویم کہ دست
 در و امن تو بہ و انابت ز نیم شاید کہ اللہ تعالی تو بہ ما را قبول نمود و بر ما رحمت فرماید سلیمان بن مردک گفت
 کہ بیسج چارہ نمیدانیم جز اینکه خود را در عرضہ تیغ آوریم و قاضی سیدہ بہ ستغفار درآمد و گفتہ صلاح آنست
 کہ شمشیر از نیام بیرون کشیم و سان را بر سان راست کنیم و چهار از ازلوث و دشمنان آل محمد علیہ السلام
 پاک کردانیم چون ہم بر نیوجہ قرار یافت سلیمان بن مردک کہ از صحابہ کرام و بشرق صحبت سیدانام
 علیہ الصلوٰۃ و السلام مشرف شدہ بود و بزہد و تقوی و عبادت کوی سبقت می ربود با مارت خود را
 رضا دادند و درین باب با طراف و اکثاف نامہا نوشتند چنانچہ سعد بن خدیجہ یانی کہ والی ہا این
 بود با ایشان موافقت کرد و بسال آیندہ بنمیدہ مدہ نمود و این بعیت در سال اربع و ستین واقع شد
 و قریب مہندہ ہزار مرد شریک بعیت گشتند و در اول محرم سنہ خمس و ستین سلیمان بن مردک کہ نہ
 بیرون آمدہ بنمیدہ الشکر کاہ ساخت و زیادہ از بیست ہزار مرد با او ہمراہ بودند چون بعد از چند روز
 عرض شکر کرد و زیادہ از چہار ہزار نفر یافت سلیمان از مشاہدہ اینحال با صحابہ مشورت ساخت
 ہمہ با اتفاق عزم شام میسرم کردند و خود را بجمعین تو امین لقب نمودند و سلیمان با میراثو امین نامہ را ساختند
 چون این سخن بسج عبد اللہ بن زید کہ از طرف ابن الزبیر ایالت کوفہ مامور بود رسیدہ ایشان مقام
 داد کہ شامیان بسیار اند و سپاہ شما اندک از خود بعید می نماید کہ چند مدہ و با خلق نامحدود و مقام
 مقابلہ و مقاتلہ آیندہ ما را نیز رفتن آمد یار از جملہ مردویات سبت مدتی توقف نمایند ما از جانب
 بن زبیر مدعی برسد انکما با اتفاق و بدشمنان نسیم و داد خویش از مخالفان بستیم تو امین

اقبال این سخن نگردد و متوجه تمام شد و نمایان نیز آمد آنکه کوفیان طلع گشته عثمان عنایت بسوی کوفه
 با است این زیاد غطف سا چون مرد لشکر قریب عین و در رسید که کوفیان مبادرت کرد و بعربی
 میرفت و گاه نمودند و از آنجانب سفر خود را آسوده کردند و محرکه پانصد سوار را همراه مسیب بن نجبه کردند
 بر مقدمه ابن زیاد که بسردی شرجیل بن ذی الکلاع بود تاخت آوردند شامیان بعضی گشته شدند و بعضی
 عزیمت را غنیمت شمرد و راه او را پیش گرفته چون این خبر جمیع ابن زیاد رسید حصین بن نمیر را با دو اژده
 هزار سوار مجرب کوفیان فرستاد و از چهار غنیمت دوم مجادی الادوی سینه و سینه تلافی قریب
 است و او حصین بن نمیر سلیمان را به بیعت مروان دعوت کرد سلیمان گفت اگر شما این زیاد را تسلیم مکن
 بهتر آنکه او را بکوش جویم که از وی صد و یازده کشته یافتیم تا تسکین یابیم حصین این را قبول نکرد و آنرا
 جنگ را ساز داد و از صبح تا شب از جانبین کوشش طبع بکار آمد و پامی شامیان از جا بغریه روز دوم ابن
 ذی الکلاع با ده هزار سوار به دشامیان رسید آنروز نیز کوفیان تنور حرب بجای اشتغال دادند
 و بر تنه کارزار نمودند که هیچ بر نایز مثل آن ندیده بودند و تا شب بجراواتات ناز عاجزی در میان واقع نشد
 و در سیم که تبعه بود او هم بن محرز به دشامیان با ده هزار سوار رسید و آنوقت چاشت و ایران
 لشکر و صف همچو غبار فتنه و خست بر آید و کوفیان با وجود قلت مردم با ثبات در میدان در زید
 داد و تجماعت داد تا حسین بن نمیر چون تجمد لشکر عراق مشاهده کرد امر نمود تا ایشان را بر کار و ارجاع
 کردند و از هر طرف تیر باران نمودند و سلیمان بن مرد و مرد را بر قتل شامیان تحریر نمود و گفت عهده که با خدا
 نموده ایم در ایقان کوشید و اگر از وی جشت در سر با بسوی من شبانه کوفیان بگفتند او تیر زیاد شد
 حمله کردند و در قتل شامیان رسیدند و در روز کار ایشان بر آوردند و شتر را چون گوی این جدا ساختند

صلی اویم را از خون مردمان ارغوانی کردند و آشنای اخیال تیری بمقتل سلیمان رسیده جابر بجان
 او سبب بن نجبه رایت گرفته معاهده شد و نمود تا آنکه بمحیی بن عبد الله بن سعد بن نخل رایت در گرفت
 و او نیز بمقتل رسید از آن بعد عبد الله بن وال تحمل رایت شد و مردم را ترغیب و تحریص نمود و میگفت
 الروحاح الی الجنة و این معاهده بعد العصر و او را کوشش مردان و حمله مستمرا بر او نمود و شامیان را
 پس پا کرد و آخر او نیز بمقتل درآمد و فاضل بن قنداد رایت در گرفت و این آشنای لاریان هم بفرودگاه و معر
 شتاف و طایع ثبت است پاسدار کواکب که شتاف و فاضل را قدمی چند بازین نهاد و دست در جنگ
 باز داشته نزول کرد شامیان نیز بفرودگاه خود آمدند چون شب تاریک شد کوفیان قیام دین تمام
 صلاح ندید و کوچ نمودند و شامیان را که خوف تیغ کوفیان در دل سستی بود تعاقب ایشان را طاع نیند داشته
 قدم از جا نبرد و شتاف از آن بعد شامیان غریت عراق معکم کرده باز روان شدند و در شب بخیر و رسیدند
 که ناکا و موت مردان کوشش و ایشان شد و در رسیدن عراق توقف نمودند و این آشنای محمدرضا بن ابی عبدی
 باقیه ثار حسین رضی الله عنه قیام نمود و تفصیل این اجمال برین منوال است که مختار و شکاک مسلم کوفه رسید و
 او را و منزل خویش فرود آورد و در لطایف خدمتکاری قیام می نمود این زیاده برین و جزا و قوف یافتند او را
 محمدرضا بن ابی سعید بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه که صفیه خواهر مختار و حبالة کلان او بود از قید راوی نیست
 و سکونت خود بکوفه مصلحت ندیده بکوفه رفت و بعد از چندی بمحیی بن الزبیر نمود و دفع محاصره شامیان
 جرات و عداوت بجای آورد و او مردی و مردانگی داد چون بزیه فوت شد و رایت ابن الزبیر و اطراف
 الکاف بالاکت با مختار بنی التغافی آغاز نمود مختار از انجا برگشته مسجود کوفه کرد و از اهالی آنجا تعینیت
 برای محمد بن الحنفیه که رضی الله عنه آغاز کرد و عبد الله بن زبیر که با یالت کوفه از طرف ابن الزبیر آمده بود بی بین

از خون ماباز دارد مختار فرمود تا هر دو دست و پا او را قطع کردند و بهمان حالت که داشتند تا در خاک و خون
 اضطراب کرده جان داد و محمد بن اسید چنین را بعد از سخت قتل نمود و جمعی از سر بنگان همراه با
 بخانه خولی بن زید بهیجی که سر مبارک حضرت حسین راضی الله عنه از بدن جدا کرده بود روانه کردند ناگاه
 بمنزل وی درآمدند وی در زیر قوسه پنهان شده بود از زوجه او علیوف نام که بکشتن آن امر قبیح خولی را
 لعنت میکرد پرسیدند که شوهر تو کجاست گفت نمیدانم به دست اشاره کرد که در قوسه است پس او را
 از آنجا دست گیر کرده نزد مختار آوردند فرمان داد تا او را بسان کوه سفید و بچ نمودند و جسد ناپاکش را پیش
 سوخته و حکیم بن طفیل طاراک که لباس عباس بن علی بن ابیطالب کشته بود طلبید مردم قریب آتی او نزد عدی بن
 شافستند تا پیش مختار شفاعت وی نماید عدی بر مرکب خود سوار شده متوجه مختار شد سر بنگان را بستند
 که خاطر عدی نزد مختار عزیز است مبادا اسیر درین باب بماند پس شین از وصول حکیم بن طفیل آوایند
 و عدی نزد مختار آمده شفاعت خواست مختار شفاعت او را قبول کرد چون عدی از آنجا مراجعت نمود
 دید که حال صیت عدی بفضیله آمده ایشانرا شتم نمود و بسوی زید بن رقاده که عبد الله بن مسلم بن عقیل
 کشته بود سر بنگان فرستاد تا منزل او را احاطه کردند زید شمشیر از نیام بیرون کشید مردم از اطراف
 بروی باران تیر و سنگ نمودند چون بر زمین افتاد هنوز در وی بعضی از حیات باقی بود که با آتش سوختند
 و برای طلب سنان بن انس مردم را فرستاد سنان از آنجا کریمه بصره رفت پس خانه او را شکستند و محمد
 بن اشعث بن قیس بسوی مصعب که بخت مختار خانه او را شکسته در آنجا خانه حجر بن عدی که پور زباز را
 منهدم ساخته بود بنایند و همچنان که سنان بصره یا جزیره فراری شده خانه ایشان را بخراب کردند
 قاصداً مصعباً ساخت اما عمر بن سعد که سپه سالار فوج ابن زیاد بود مختار او را بشفاعت عبد الله بن جعد

بن میر و مخرومی که خویش و امارا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود امان داد و مختار عبد الله را معزز و محترم
 و از اطاعت و فرمان وی تجاوز نمیکرد مضمون امان همین بود که عمر و اهل و عیال و اسباب اموال او امان است
 مادام که اطاعت نماید و خانه خود را لازم گیرد و از شهر خویش قدم بیرون نهد بشهر طبرستان و نه نماید
 مراد مختار همین بود که بول و غایط نکند و به مستراح نرود و بعد از آن مختار و منی در مجلس خود فرمود که من شخصی
 که در از قدم و فرودفته چشم بلند ابر و باشد و از قتل او طاکمه مقربین اخبار و مو منین ابرار خوشند
 خواهند شد خواهیم گشت و بدان اوصاف غیر عمر کسی در کوفه نبرد و بهیم تن اسود که در آن انجمن حاضر بودند
 سخن شنید و دلت که مراد مختار عمر بن سعد است چون میان ایشان طریقی محبت و دواد مسلک بود
 پسر خود را نزد عمر فرستاد که امیر چنان و چنین فرموده و مقصود او جز تو دیگری نتواند بود عمر جواب داد
 که قواعد عهد و میثاق مختار با من چنان است حکام میدار که کرد و نکرده ان از استر لزل و دیان نتواند کرد
 و این از آن مکر گفت که مختار سیرت سدید و احوال پسندیده و در ابتدای امر خویش مرعی میداشت گفت
 ای پسر برو و باید که جو که خاطر جمع دار امارا استماع این خبر عمر اکمال عجب توی گشت و از محله بحد و از
 خانه بخانه سنوار می گشت چون این خبر مختار رسید گفت بخدا سو کند که در آن عمر سلسله خون حسین بکشد
 اگر آسمان هم پرواز نماید پایش گرفته خواهد آورد آخر عمر باز سخنان خود مراجعت کرد مختار ابو عمر را فرستاد
 تا سرا و از تن جدا کرد و بیمار و چون ابو عمر بخانه رسید عمر خواست که فراری شود و امن بر پا و آه و بغضا
 افتاد ابو عمر سرور را بشمشیر بریده و پیش مختار آورد و مجلس او نهاد مختار از حلقه عمر بر سید که سر را می شنیدی
 گفت آری سر بر من است و از نه کانی بعد از وی ناخوشی نماید مختار گفت راست میگوئی و فرمود تا اگر آن
 حفص را ند و با سر بر قرین کرد و مختار گفت این کی در عوض حسین دیگری در عوض علی بن حسین است

ابرابری نمی توانند که بجدا سو کنند که اگر سه حصه از قریش کشم عوض یک انگشت حسین نخواهد شد و امر کرد
 تا آن مرد و سر را بدین منور نزد محمد بن الحنفیه روانه ساختند و خطی باین مضمون نوشت که الله تعالی مرا نعمت
 دشمنان ابلهیت ساخته و استیصال آن بد کرد و ازان در دست من کجاشته چنانچه جمعی قتل و کشتند
 و برخی فراری و طریقه شدند سپاسم خدای را که قاتلان شمارا مقهور نمود و دستا را از انظار و منور فرمود و اینک
 سر عمر بن سعد و پسرش حفص را در پیشگاه شمارا سال داشته ام و هر کس که در قتل حسین رضی الله عنه و اهل بیت
 شریک بود و همت کردید و ارا قتل رسانیدم و در حفص و تحس و امانه کان سبی بکار می برم مادام که بسلا
 ازان به نهادن پاک و صاف نکرد و دست طلب کوتاه نکردم زیاد و السلام چون خاطر مختار از جانب
 مخالفان جمع شد فرمان داد تا بار دیگر ابراهیم بن الاشتر بدفع طاعیان شام بر داند و بغیرم رزم بر زیاده
 که بنده ابراهیم بغیران او از کوفه بیرون آمده متوجه لشکر شام شد و بعد قطع منازل و طی مراحل مکانی که از آن
 جاذب میگویند و پنج فرسخی از موصل واقع شده رسید و تمام شب از هجوم افکار او را خواب گرفت چون وی
 مهر علم شمع در میدان خاور افراخت و زکی شب تا صبح و مت نیار و ده خود را متوجه فرار ساخت
 ابن الاشتر نماز صبح در اول وقت با جماعت ادا کرده بر تپه عساکر و تعبیه سپاه پرداخت و بر سینه
 سفیان بن معقل را گذاشت و صلاح و فلاح میره برای علی بن مالک گذاشت و اسامع جعیش و خدمه را بکلی
 کران بار کرد و انیده حکم کرد تا فوج فوج از عقب یکدیگر بر تپه عظیم که بر لشکر شام مشرف بود برآمدند شامیان
 از مشاهده عساکر از خواب غفلت بیدار شدند و غنیم را بر سه خود دید و عجبی غنیم را بر سه تو کی گشت چون
 ابن زیاد دانست که بغیر از جنگ چاره نیست بسوی صفوف پرداخته و بمنزله بجحش بن بن تغلبه یغی نمود و از تمام
 میره و قبضه افتد اعراب سلمی نهاد و سواران پسر شرجیل بن ذی الکلاع کرده و مقابل لشکر مختار رسید

ابراهیم بن الاشر که سبب لافوج عراق بود بر باد بای فلک قمار سوار شده قبایل را ترغیب و تحریض نمود
 و با او از طبعش که می توانست و معاقده این باید که شکنجه و این چنین از دست نگذازد و او آنکس است که ابیات از حسین را در آن زمان داشت
 و آنکس است که حسین رضی الله عنه را کشته است تا بوطین و دیار خود مراجعت نماید و یا نزد یزید بن معاویه برسد
 تا آنکه او را و اهل بیت او را بقتل و آورد و او آنکس است که بزعم رسول انجمن ظلم کرد که هرگز فرعون بر بنی
 ایمنین جور و جفا نکرد و بود امر در حقیقتی شمار ابراهیم مستولی گردانید و لازم که شهاب تیغ تیز و شمشیر خوریز
 و مار از روزگار آن مینهاد بر آریه و دلهای خود را بپلک آن لعین شهاب خشیه و نیزه و سنان را
 از خون او سیراب کند امثال این کلمات بسیار گفته اند و یک علم خویش فرو دام و آتش حرب و بیکار بر این فتنه
 مشغول است حصین بن نمیر سینه را بر سینه اهل عراق زد و امیر سیره عراقیان که علی بن مالک بود بقتل درآمد
 پسرش محمد بن علی علم بر گرفت و نیز بقتل سبب پس سپاه منتشر شد و در پی مریت نهادند این کتاب ابراهیم
 بن الاشر آنها را در یافته اند و که ای شریکه الله نعم بن الاشر خود ابوی من رسانید و خوف و هراس را
 بر خود راه میداد و خود را سر برآورده بر سپاه مستتر فکشت سپاه که منهنز شده بودند و از ابراهیم
 شنید که آمده پس امر کرد تا سینه عراقیان بر سیره شامیان زده و مریت دادند و آن روز ابراهیم
 بنفس نفس خوش جهان جلادت و مردی نمود که کا و زمین از ضرب تیغ او بزرگ درآمد و سینه که هماره از
 کشتن تیر و سنانش شکافت و سپاه را امر کرد تا جمله ای مردان بر لشکر شام نموده بر مثال کوه پسندان
 بقتل درآمدند اما بجز زیاد و زمر که بای نبات در زید و بود چون ابراهیم او را دید که بر کنار فرات ایستاده
 و دستار حری بر سر بسته و جوشن وسیع در بر گرفته است تنی بر آن ناپاک زده و دهنم ساخت و نه نیست
 که آن لعین است لیکن باز در یگان خود گفت که من کی از مخافان را که نزد یک علم هستم و دور و دراز

از هشتم میر رسید و اسی خوب و وزیر بران میباشند از تیغ و دینم کردم و دستها او بجانب شرق و پایها
طرف غرب در افتادند غالب فلن من آنست که ملعون ابن زیاد و همانست جمعی بران محل رفته ابن زیاد را
کشته یافتند و سر او را از بدن جدا کرده نزد ابراهیم آوردند حصین بن نمیر و شریل بن ذی الکلاع نیز در آن
سر که بقتل رسیدند و جمعی عظیم از شامیان علف تیغ عراقیان شدند و اکثری رو بفرار نهاده در آب غرق شدند
بر ابراهیم سر ابن زیاد و دیگر امرای بنی نهدامه بشارت نامه طغر بنیاد نزد مختار روانه کرد و این واقعه
در عاشوراء سال سبع و ستین واقع شد چون سکه شامیان را در کوفه پیش مختار نهادند ماری باریک در آن
در میان سکه ها محقران میرفت تا که در سوراخ بینی ابن زیاد داخل شد و اندک بکشت نمود و بیرون آمد
و باز رفت همسان سه بار نمود و این نعمت و عذاب که حق سبحانه بران مردود فرستاد العزض مختار
زمان داد تا سرهای مقتولان را بوضعیکه سر حسین رضی الله عنه نصب نموده بودند بیا و بختند مردم سعی مختار
مستحق و میر و داشتند و سیرت و حمایت او با ابن بیت محمود و شکوینده اشتهاد بخدا سوگند که حمایت
آل بیت نبوی و ائمه را بظلمان و دودمان مصطفوی مستحق بود و مبارک است باین کار مغتنم اما حق سبحانه
بعموای ان الله لیبذل الدین بالوجل الفاجر بدست مختار کذاب جاری ساخت و بی بعد
چندی از سیرت حمیه و خویش بازگشت تا بمشاهده که زعم می نمود که بسوی خود وحی می آید و محمد بن الحنفیه مدعی
است بسیاری بر او فرامی گرداخر در ماه رمضان در سال سبع و ستین از دست مصعب بن زبیر بقتل
رسید بن عبد مصعب نیز در سنه احدى و سبعین از دست عبد الملک بن مروان بکاک شد عبد الملک
بن عمر بن قتل کرده که من نزد عبد الله بن زیاد بودم دیدم که سر حسین رضی الله عنه پیش او بر سپر نهاده اند و
بر نیامه که سر ابن زیاد را پیش مختار معاینه نمودم زمانی نگذشت که سر مختار را بر روی مصعب ملاحظه کردم

مردی بر نشد که سر مصعب را بحضور عبد الملک یا قثم و این واقعه با وی در میان آوردند عبد الملک لعنت
 الله تعالی بر او و یحیی بن عمر بن خطاب را نمود و از تحت بر خاست و امر کرد تا آن ایوان را بشکستند
مجلس دهم در ذکر اولاد و ازواج آن مهر سپهر شرف و نیز برج کرامت یعنی الله عنهم بلکه
 اولاد و ذکر که آنحضرت بطهر پیوسته هفت اند علی اکبر و علی اوسط یعنی زین العابدین و علی الصغر و محمد و عبد
 و جعفر و عمر آملی اکبر در روز طوف بحضور پدر خود جایزید یا بن مبارزه کرد و بر وضه رضوان خرامید و آنکه ملک
 عبد الله که طفل شیر خوار بود تیری از جفای میکان خورده جان شیرین بجان افرین بخشید و آنکه که علی الصغر
 نیز همراه پدر بزرگوار از ظلم و جور شامیان شرار بفرشتاد و فایز گشت و جعفر در حیات پدر خود وفات
 یافت و محمد و عمر که از بلن سریدند بسبب صغر سن بسل تیغ شامیان

نمودند و همراه زنان بشام رفتند و با وی ملاطفت و ملامت می نمود و در سینه

وفات یافت و علی اوسط زین العابدین همراه پدر در روز طوف حاضر بود اما از باعث بیماری ضعیف
 و منهک گشته طاقت جنگ نداشت و شریک به نکت شمر لعین خواست که او را بکشد عمر بن سعد از آن
 باز داشتند و پوزیاد را در او قتل او هم معصوم کرد و آنکه که بعضی تفاوت بین آن بزرگوار با قتل آنحضرت ترفیع
 و تحویل مع و چون که اراده لایزال بر سلامتی او سابق گشته و ظهور نسل طیبه تا در قیام از مصلب او متکون بود
 بفرزین تسکین سلامت ماند مکارم و انعام او همه را ذرا گرفته بود و کف دریا نوالش بر یکبار فراسیده
 و لادش در ماه شعبان روز پنجشنبه سال سی و هشت واقع گردید و در وقت شهادت جد بزرگوار او
 علی رضی الله عنه عمرش دوازده سال بود و روز شهادت پدرش بیست و دو سال و بقولی بیست و سه سال
 عمر داشت مادرش سلامه بنت یزید که آنحضرت را طین محمد بود و نسل حضرت حمزه رضی الله عنه از نواداری شد

مناقب وی رضی اللہ عنہ از حد افزون و دایرہ عد بیرون است هرگاه وضو میکرد رنگ او زردی میگرفت
و چون نماز قیام میکرد لرزه در اندام او مستولی میگشت چون از یخالت سوال نمودند فرمود میدانید که
در پیشگاه کدام ارادہ قیام میدارم و به که مناجات می نمایم روزی نماز بود که خانه را آتش در گرفت اما
در نماز وی رضی اللہ عنہ فتوری راه نیافت چون از نماز فارغ شد مردم ملامت کردند که ترا چه بود که از آنجا
بیرون نجستی آنگاه فرمود که آتش اخرو را ازین بخبر کرد و چون وی رضی اللہ عنہ بچ پرداخت بر زید و فرمود
می ترسم کہ لبیک اللهم لبیک بگویم مرا لا لبیک گفته شود مردم به دلیری در آوردند و گفتند کہ تلبیہ ضرورتاً
ناچار تلبیہ گفت و بیہوش شد از احوالہ بیفتاد و آنحضرت را وظیفہ بود کہ در روز شب ہزار رکعت ادا
می نمود و صدقہ بسیار میداد تا بحدیکہ در مدینہ بکشد اہل خانہ را خبر گیری میکرد و کسی بآن مطلع نبود تا کہ وفات
یافت روزی برای عیادت محمد بن ہمامہ تشریف برد این ہمامہ بگریہ درآمد وی رضی اللہ عنہ پرسید کہ
باعث گریہ چیست گفت بر ذمہ من پانزدہ ہزار دینار دین است ازان کریم بکنم فرمود من کفیل آن شدم
شخصی او را رضی اللہ عنہ دشنام داد و آنحضرت تغافل نمود کہ یا کہ خود را نمیکوید آنرا و گفت ترا میکویم فرمود
من نیز از تو تغافل میکنم و روزی مسجد تشریف می برد کہ مردی او را رضی اللہ عنہ دشنام داد
مردم مبادرت کردند تا او را کہ سیاست نمایند آنحضرت فرمود کہ او را بگذارید و خود بسوی او متوجہ شدہ
فرمود عیب بسیار کہ در من از تو پوشیدہ اند ازین زیادہ اند اگر حاجتی پیش داری بیار تا اعانت نمایم
آنرا دشمنان کہ کوید پس آنحضرت پیراہن خود بر آوردہ او را رحمت فرمود و امر کرد تا ہزار دینار
او را بخشش دادند ازان بعد آنکس ہر گاہ آنحضرت را میدید میگفت کہ اہی میدہم کہ این کس از او لا دنیا
ست و از ان حضرت حسن رضی اللہ عنہ سہ اند زینب و سکینہ و فاطمہ و بقول کی کہ

از باب

و یکنه که یکنه نام او امینه است و گویند امیه و همین قول رایج است و یکنه لقب است مادرش باب
حسن ظاهر و جمال هر میداشت و بسیار ظریف و خوش اخلاق بود و آنکه در نکاح مصعب بن زبیر در آمد چون
او بقتل سید عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن خرام او بحاله نکاح خود را آورد و یکنه زنده ترنگ
از وی متولد شد از آن بعد اصبح بن عبد الله بن زبیر برادر عمر بن عبد الله بن زبیر او را نکاح نمود و پیش از دخول
مغارت کرد زبیر بن عمرو بن عثمان بن عفان او را در سلک ازدواج کشید و با مریدان بن عبد الملك
طلاق داد و در تربیت ازواج او اختلاف است و در خلافت هشام بدین منوال سه کعبه و هفده
بحری وفات یافت و از اهل بیت روایت میکند و اهل کوفه روایت میکند و ابن جابر او را
در ثقات تابعین ذکر کرده و فاطمه مادرش ام اسحاق است بنت طلحه بن عبد الله و از رجال نکاح
حسن بن حسن بن علی بود بعد از وفات او عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان او را در سلک ازدواج
کشید و یک لک هم در وجه کلین داد و در سال کعبه دوه حجی وفات یافت اما زواج است
رضی الله عنه یکی باب است بنت انیف و گویند بنت امر القیس بن حکیم بن اوس کلبی پسرش
عمر رضی الله عنه با سلام مشرف شده وی رضی الله عنه او را سردار قوم کرده دستاوچن از زعم
رضی الله عنه برآمد علی رضی الله عنه خواستگاری دختران او نمود و انیف بن قیس آنحضرت را اجابت کرده
و یک است یک دختر که علی نام داشت باز دواج حضرت حسن رضی الله عنه کشید و دیگر که باب است
در رجال نکاح حضرت حسین رضی الله عنه کرده و سیومی که به محاسن معروف بود و عنده حضرت علی رضی الله عنه
منسلک ساخت بر حسین رضی الله عنه این باب بسیار دست نشین و بنال عاشقان شعار و حق و سیر

چون بی رضی الله عنه بکربلا شهادت شد باب از نهایت اندوه و غم غایت گرفت و الم چون کباب خشت
 و گویند که تا یکسال بر قبر آنحضرت اقامت داشت پس از آنجا منصرف گشت و این بیت انشا کرده است
 الى الحل و هي اقرا السلام عليكما ومن يهلك حولا كما ملا فقد اعتذر؛ گویند
 که جمعی کثیر از اشراف قریش بعد آنحضرت در آنجا استکباری نمودند اما وی رضی الله عنها مطمئن است را اجابت
 نکرد و گفت که والله بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دیگری را بخویشی نخواهم گرفت و بخدا سوگند که بعدین
 زیر سقف هیچ مرد جانم و غم و اندوه نیخورد تا که در سینه اشین و ستین پیاله عمرش را بریزد و دید و گویند که
 بعد آنحضرت چند ایام معدوم و بحیات ماند و برمت حق پوست و یکی ام اسحاق است بنت طلحه بن عبید الله
 تیمیه و وی مادر فاطمه است و یکی میوه است بنت ابی سفیان بن حرب و یکی سلامه است الملقب بشهر بانو
 و گویند که نام غزاله است بنت یزدجرد بن شهزاد بن شیر و یزدجرد بن خسرو بن پرویز بن کسری نو شیروان پادشاه
 عجم و وی ام ولد بود و گویند که او را آزاد کرد و در عقد خود در آورد و در مختاری در ربیع الاول از نوشته که یزدجرد
 است و دختر بود و در ایام خلافت حضرت عمر بنی الله عنه سبی درآمد و یکی را عبید الله بن عمر مرحمت کرد و از
 بطن او سالم بوجود آمد و دیگری را به محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه از او داشت و از وی قاسم متولد گشت و یونقی
 دختر حسین رضی الله عنه نمود و از وی زین العابدین موجود شد **خاتمه** مشتمل بر چند فواید که باین بحث
 متعلق اند **الاولی** امام غزالی فرمود که و اعطوا غیره را و ابیت مقتل حسین رضی الله عنه و حکایات
 آن ایام حرام است و کند لک آنچه میان معایبش جبر و تحاصم واقع گردیده و ممنوع است باین حکایات
 باعث نفی صحابه کرام و بیج طعن تشنیع در شان ائمه اعلام میشود و انتهی نموده ضعیف میگوید که شاید تحریم
 عموم بر آن باشد که اخبار دروغ آمیز و تصدیه انگیز چنانچه عادت و عیطان بعلم است روایت نمایند

بماء واقعه خوانان شیعیه که اکثر وقایع کا ذبه عبارات دلکش و آند خوش رنگ بود و بیان میکند و نود
 و فغان و سبب شتم آن معارف می سازند اما آنچه امر واقعی است و خالی از طعن و منقذاتین صحابه و ائمه
 باشد بیانش پاک ندارد چنانچه خاتم محققین ابن حجر کلمی در صومعه محرقه میفرماید که آنچه امام غزالی فرمود
 منافات ندارد با آنچه مادر کتاب خود ایراد نموده ایم چه این بیان حق است که آن عقاید داشتن و حبیت
 از حالات صحابه و برات ایشان از تعالین بخلاف آنچه واعظان بعلم بعمل می آرند و اخبار کا ذبه مرعوبه
 روایت میکند و هر یک بر عمل صحیح نمایند و عقاید حقه که رویه این بیان و حبیت ترک سانه
 که عوام از آن در ورطه هلاک و بغض صحابه و متعیش شدن می افتند التانی من اهل سنت در کفر زید بن
 معاویه اختلاف نموده اند که رویی بکفر و قایل اند و مستند ایشان آنچه سبط ابن الجوزی روایت کرده است
 که چون سربارک نزد زید رسید وی ایمان شام را جمع کرد و سربارک از بید پیروز و ابیابن الزبیر
 یعنی لیت اشیاخی بید شهادت و الخ که در باب سابق مذکور شد و انشا کرد و در آن غنی زیاده نمود که
 تصریح بر کفر میکند و او ایست لعبت هاشم بالملک فلا مالت جاء و لا وحی نزل و سبط
 ابن الجوزی از جند خود ابن الجوزی نقل کرده که قتل کردن ابن زیاد حسین را رضی الله عنه من تعجب نیست
 و عجب از زید است که حقوق حسین را و کذاشت و زمان مبارکش را بنسبت و آل رسول الله صلی الله علیه
 و آله بر مثال سبا یا براقاب جمال نشاند و سربارک که بیعتش تغییر گشته بود و بنمود مقصود دشمنی و فضیلت
 و اظهار سر را می بگردانید و این چنین حرکت با خوارج که از دین مردق کرده اند جایز نیست و اجماع فقیهین
 برین منعقد گشته که خوارج و بغا که کن باید داد و غار ادا کرده و مقابر مومنین دفن نماید اگر در دلت
 احقاد با طاعت و اطاعت بریده بودی ایست از راه و کرام سحر برگ نمودی و اگر در دلت ساسنه

و بهال رسول صلی الله علیه وسلم احسان و اکرام نمودی انتهی و جمعی بر آنند که وی کا فزیت چه صد و سیبک
موجب کفر اند نزد ما ثبوت نیافته و یقیناً او بر اسلام اصل است مادام که منافقین آن به ثبوت رسد و روایات
ذکر یافته اند معارض آن نیز مروی است چنانکه حکایات کنند که هرگاه سر مبارک نزدیک رسید گفت
رحمک الله یا حسین ترا مردی هلاک نمود که رعایت حقوق ارحام نکرد و بر این زیاد ناخوش گشته گفت که عدا
من در دل نیک به کاشت این حجر کلی میفرزاید که موجب هیچ یک از دو بمقال با ثبات نرسید و هلاک
اسلام بود همان اصل را باید گرفت مادام که موجب اخراج از اسلام ثابت شود و برخی از معتقدان در حالت
توقف میفرمایند و امر او را بعالم السرد و الحفیات مغفوض میدارند و این طریقه قویست الثالث
برائمه روشندان ظاهر است که بر آنکه یرسلام بزیه فسق مسلم الثبوت جمیع ائمه علام است و ابوی علی
در سنه خود از ابی عبیده رضی الله عنه آورده که وی صلی الله علیه وسلم فرمود که لا یزال امر امت من فسطح
و عدل قائم خواهد ماند تا که اول کس که در آن نمیکند مردی با از بنی امیه که او را زیاده خواهند گفت و روایتی
در سنه از ابی الدرداء روایت کرده که شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میفرمود اول کسی که
سنت مرا مبدل خواهد کرد مردی باشد از بنی امیه او را زیاده خواهند گفت اگر چه بعضی حدیث اول الضعیف
کرده اند اما نظر مجموع بر تریه حسن میرسد و اندک اتفاق بر نفس اختلاف نموده اند و آنکه لعنش بمجموع مسلم
بایز است یا نه جمعی اجازت آن داده اند و فختار بن جوزی نیز همین قول است و آنرا از امام احمد بن حنبل
روایت کرده است و قاضی ابویعلی فراکتی تصنیف کرده و مستحسان لعن را در این نام بنام شمار نموده
و نام بزیه هم در آن مرقوم ساخته و شیخ زکلیا بهر اسی که از کبار ائمه شافعیه است نیز مجاز آن قایل شده و گفته
که ابو حنیفه و مالک و احمد را درین دو قول است تسبیح و تلویع و ما را یک قول است به دون تلویع

و تفسیر آنی و شرح عقاید نفسی گفته که رضا مندی برید بقل حسین رضی الله عنه و استبشار و بیان و امانت نمود
 و اهل بیت استوار است معنی ما را در نشان او توقف نیست بلکه در ایمان او لعنت خدا باد بر یزید و انصار
 و خویشان او انتی و حافظ جلال الدین سیوطی نیز در تاریخ خود لعنت بر یزید و ابن زیاد نموده و شیخ علی بن
 ابی حمزہ نیز لعنتش جایز داشته و جمعی از لعن یزید منع نموده اند و امام غزالی فتویٰ بر منع لعن داد و و شیخ
 ابن الصلاح در فتاویٰ خود نیز منع لعن گفته و گفته که مردم در یزید سه فریق اند بعضی محبت و موالات
 دارند و بعضی سب و لعن کنند و بعضی نه لعن کنند نه موالات دارند و مصیب بین فردا خیر و است شیخ
 یوسف نوری در کتاب الانوار نیز منع لعن کرده و از غزالی و متولی و غیره نقل نموده و فایده محققین
 شیخ ابن حجر مکی نیز قول غزالی اختیار کرده و گفته که اند اللہ این بقواعد اینست باینده عاصی بیکمید لعن بوز
 و ابی لیمانان تربت چه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم منقول است که لا یكون المؤمن لعنًا و لا لعنًا
 لعن کردن زبان خود را آلودن است اگر آن ناپاک از اهل این لعنت باشد لعنت الله بنده است
 الرابعه بعضی گویند باطنان و محبت و موالات یزید مبالغه نموده و گفته اند که وی خلیف و امام بود و چون
 یکی آنکه پدرش در حیات خود او را ولی عهد ساخته و از مردم بیعت بنام او گرفته و دوم آنکه اکثر اهل طایفه
 بعد موت معاویه با او مبايعت نمودند و هرگاه اختلاف بنام وی مستقر گشت و بیعت وی سبقت گرفت
 حسین رضی الله عنه در خروج خود با ظالم بود و قتل بیانات از تحکیمات است و نیز در غیریت برید و بعض
 خیر القرون قرین نعم الدین بلوهم ثابت است و نیز یزید در ستم تعدد اربعین و غم مساکین
 خود غزالی مدینه فیه کرده و در صحیح بخاری و غیره وارد است که اول حبش یعنی و مدینه قیصر و هم
 این همه ستمهالات ساقط از اعتبار اند چه جمیع محرمات خروج بر علیه بود از صدر او اول منبغ گشته

اما بعد اول اختلاف شایع و ذایع بودند و سبب اکثر صحابه همین بود که خروج برای جبر لازم است چنانچه
 پس چکس از صحابه حسین رضی الله عنه را درین خروج انکار کرده و جماعت کثیر از صحابه کرام و فقهای تابعین در وقت
 حربه با ابن حنظلیه بیعت کرده بریزید خروج نمودند و کذ لک ابن الزبیر بریزید خروج نمود و جمعی از صحابه باو
 موافقت کردند و در صدر اول جمعی از فقهای تابعین مثل سعید بن جبیر و شعبی و ابن ابی لیلی و حسن بصری و غیرهم
 همراه عبد الرحمن بن الاشعث بر حجاج و عبد الملک بن مروان خروج نمودند و امام زید بن علی بن ابی طالب
 رضی الله عنهم بر هشام بن عبد الملک در سینه مکیده و بیت و در خروج کردند و جمعی کثیر از علما و فقها باو
 بیعت نمودند و امام ابو حنیفه نیز بیعت کرده و با سوال خریطه باوی معاونت ساخته و اجماع حرمت
 خروج برای جبر وقتی است که بعد از بیعت فاسق کرده و اما کسی که پیش از بیعت فاسق باشد عقد خلافت باو
 صحیح نیست و جمعی از علما و رجال نیزید همین بود پس خلافت وی نزد ابان ثابت نشد و حقیقت بریزید
 فایده بود بلکه مغلوب بشوکت شده و اول ملل اهل بیت باوی گریانموده و تمویذ این قول نوافل فرات
 است که گفت روزی در خدمت امیر المومنین عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه حاضر بودم شخصی نام بریزید بن
 معاویه بقلیم لفظ امیر المومنین باد کرد و عمر گفت ایما و امیر المومنین میگوید و فرمان داد تا او را بیست
 زدند اینهمه گفتگو وقتی است که اسلام بریزید محقق باشد اما و قیلا که فرشت نزد حضرت حسین رضی الله عنه
 ثابت کرد و چنانکه رای امام احمد است خروج بر الدینه واجب باشد اما بودن آن پلید از خیر القرون و غزا
 کردن بدینه فیصد و لالت بر فضیلت ندارد و چه این فضیلت مشروط است کسی که سیرت و از انجاس مآثم
 سلامت باشد اما کسی که در هوای نفسانی منهک بود و باغواهی شیطان در اندام میان دین کوشد
 نفع نخواهد داد **الخامسة** مخفی نامد جری که ازین فراغت ملا عنه نسبت بان امام صادر شده

باعث عیب و تنگ در آبا، آنها نمیشود و بخار لوث بدامن ایشان نمی نشیند مومن را لازم است که با خون
 از لعن و تشنیع ایشان نکا بهارد و چون شتر گسته بهار خود را هرزه کرد اندک و دلا تو سر و از سره و ز سر
 و از دست علی الحفص که بعضی از سادات صحابه کرام اند مثل عمر که سپه سالار لشکر فجار بود و اول تن
 بجانب حسین رضی الله عنه را کرد بدین شکر بعد بن ابی وقاص است احد العشرة المبشرة بالجنة و اول مردی
 که تیر در راه خدا تعالی را کرد و گند لک شمر بدین شرف و الجوشن از فضیلتی صحابه بود و نیز بدین شرف معاویه
 بن ابی سفیان از اجله صحابه است اما آنچه میان معاویه و حضرت علی رضی الله عنه واقع شد و کذب
 میان عایشه و علی رضی الله عنهما صادر گشته از باعث اجتهاد بودند از حب جاه و هوای نفسانی و همین
 مذہب اهل سنت و جماعت است اما آنچه بعضی فاضلان در رساله می دهند خود بر حاشیه تاریخ ابن کثیر نوشته اند
 که متاعمت و مقاتلت معاویه با خطای اجتهادی شمر دن قول شمر زمره قلیل است و مذہب اکثر سلف
 از صحابه و تابعین و جمهور اهل سنت آنست که این از قبیل اجتهاد و نیت و محض باین محبت و موافقت
 و کف لسان ستیم و خود از کلام سلف اکابر بلف کفر قبیله آنست که این نزاع و قتال از مریدان و ملک
 و مال ناشی شده است نهی از منہی مخالف کلام این مذہب است و ما اینجا قول امام نووی که ما از مذہب اهل سنت
 اوست و ذکر میکنیم که در شرح مسلم فرموده اما معاویه از عدل و انضباط و صحابه نجاست جنگها که واقع شده
 در آن مر هر طایفه را شبهه بود که بسبب خود را مصیبت نبیند و همه عدل اند و در حروب غیر و مسائل
 و کسی را چیزی ازین از عدالت بیرون نکرده همه مجتهد بودند و مسائل که در محل اجتهاد بود و در آن اختلاف
 کردند چنانکه مجتهدان که ایشان آمدند و مسائل و ما و غیره اختلاف نمودند پس ازین نفی کسی از ایشان
 نمی آید و در شرح اذا توجه المسلمان بسیفهما فالقاتل والمقتول فی النار گفته خونبار کردن

سحابه واقع شد داخل این وعید هستند نه سب اهل سنت و حق است که در حق ایشان لمن نیک باید نمود
و مستاجر که فیما بین واقع گشت از ان باز باید ماند و قتال ایشان را تا ویل باید کرد و آنهم محمدان و مسلمانانند
و قصد ایشان معصیت و محض و نیان بود بلکه هر فریق اعتقاد میکرد که خود مصیب است و مخالف و باغی و قتال
واجب را رجوع با امر الله آر و لیکن بعضی مصیب بودند و بعضی مخطی اما درین خطا معذور اند چه این خطا با جهتها بود
و غیبت هر گاه که در اجتهاد و خطا کند گناه بر وی نباشد و محمی و مصیب درین جنگها علی رضی الله عنه بود و این
نه سب اهل سنت است و قضا یا مشبه بود و خدا که جمعی از صحابه بتحیر مانده از هر دو طایفه گناه کردند و بقتال مباهات
نمودند اگر مصائب ایشان متعین بودی از مسامحت وی رضی الله عنه تاخیر نوزیدی انتهی و محافظه عسقلان فرموده که
اهل سنت متفق اند بر وجوب منع لعن کجی از صحابه پس بخت اینان واقع شده اگر چه علم بمحقق معلوم باشد چه ایشان درین وجوب
قتال کردند مگر با جهتها و غیبت مخطی الله تعالی معاف فرموده بلکه ثابت است که او را یک جرم میرسد و مصیب را دو اجر انتهی
و گزاف شایع جلال الدین و قسطنطینی و ابن حجر مکی و غیر هم این اعتقاد را سبب بابل سنت و جماعت نموده
اسکند خلف آن گفته خلاف این عقیده کرده و آن مستدل چند اقوال از خلف آورده که هیچ یک از ان
قابل حجت نیست و از ان استدلال بر عدم اجتهاد اگر قس دان بر بعضی استعصبت والله اوفی المعین
السادسست مردم در روز عاشورا بسیار غمناک بودند و بسیار بدعتها و بیزار احداث
کرده خدا که روانها را از آرامش قرار داده و ابتدای آن در حد و اربعه است و دولت بنی بویه که دیده و
در بغداد و غیره طبعها می نویختند و انار و انجیر در راه و بازار امانی انداخته و کلیم انی سیاه بر دو کاکلین
می آویختند و مردم غم و بکا آشکار میکردند و بسیاری بر اموال و نفوس حسین رضی الله عنه در آن شب فتنی نویختند
و وی رضی الله عنه شهادت مقبول شد و زمان نقاب از چهره بر آورده و سینه که با و روی زمان پیاده در بازار امانی

الغرض انواع بدعات و اقسام مخترعات در آن روز بجای می آوردند و ندانستند که روزی که حسین رضی الله عنه
 بدرجه شهادت رسید و مشروبات عظیمه فایز گردید و سر او از آن بود که طاعات و عبادات و صوم و صدقات
 بجای می آوردند و با ستر جاع که نزد سوح مصایب و آفات وارد شده کار بند می شدند که اذا اصابتهم
 مصیبة قالوا ان الله وانا اليه راجعون تا بخلعت اجر عظیم اولئك عليهم صلوات من هم
 و مرحمة و اولئك هم المهندون فایز می شدند امام احمد و ابن ماجه از علی بن الحسین از جد خود
 روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود کسی که ایمان نیت که او را مصیبتی برسد پس بگوید
 آن مصیبت که که زمان آن مصیبت متقدم باشد بر آن استماع نماید که آنیکه عطا کند او را خدا تعالی
 اجر مثل اجر روزی که آن مصیبت در آن روز واقع گشته است و نه به نیاحت که ایشان احداث کرده اند
 از اخلاق مومنان نیت اگر این جایز بودی روز وفات نبی صلی الله علیه و سلم احقری و اولی می بود اما آنرا
 شام عمل بعکس این کرده روز ما شورا جمعی پزند و غسل نمایند و سرمه در چشم بکشند و لباس فقره بپوشند
 و آن روز را روز عید شمار میکنند و الطعمه نفیسه تیار می سازند و فرج و سر و اظهار می نمایند بر عم انیکه این سنت
 است مالا یست در ترک این بدعت است چه این باب پیروی که بر آن اعتماد نماید یا اثری که بر آن رجوع
 آرد ثابت نشده اینها از جعل خود آن روز را عید مومنان شمرند و آنجا بر نفس خویش اتم می انگارند و هر دو طایفه غلطی
 و مخالف سنت اند اما اهل منة طرفه به معنی اختیار کردند و بهیچ شغفی مبتلا گشتند و قدیمی بیشتر که از افعال
 رافضیه و ناصبه و اگر نه بر آن بسیار از اطوار عبده اصنام مزید نموده و داد می آن اموال خردی صرف گشته
 و در اقامت این قیام مساعی جمیله بکار می برند و بعضی طایان بدعت شعار این قیام را از شعار اسلام
 قرار داده و جهال را بر آن تخصیص نمایند نخستین بدعتی که آن ترک و جهادات انصاب است بیکدیگر

بر نشان خجانه می از سیم و زر و مانند آن تیار کرده و لباسها فاخر و بربسته و کل در کف دست انداخته و بسبب
 با نعلین تجلیل و تعظیم با وی پیش می آیند و نذر و نیاز نزد پیش می کنند و از آنجا که حجاج از میخداهند حتی که
 بعضی با وسعده هم می کنند و فی الحقیقت این پرستی است و بت را تصویر انسانی یا حیوانی بودن ضرورت
 به بتان با ایت برست نوع بود و می گویند آنکه بت را مثال صورت انسان و مانند آن نصب می کنند
 و در بعضی صورت با حاشیه میساخته و این مرد و راضی می کنند و سیم و جی می بود بلا صورت که از انصاف نماند
 و در علم و نشان قادر و اولیا و غیره که در هند مروج است از قبیل انصاب است که که مقتدا ایشان ^{بهت} بالو
 بین استیلا نباشد چه تعظیم و توسل اکثر کفار بالانصاب خود با معنی نمی بود که این اله است بلکه ایشان در زمان
 سلف مروانی بودند و بعد از و تقوی موصوف و بزرگ و در معر و تقرب ایشان موجب تقرب
 جناب بارگاه الهی است پس انجمنی ما نعبدهم الا لیقریبونا الی الله زلفی با ایشان توسل می جستند
 و نذر و نیاز با ایشان می کردند و از ابی و اقدیس رضی الله عنه مرویست که چون رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} اصل ^{صلی الله علیه و آله}
 دست غزو و چنین روانه شد گذارش بر درختی افتاد که شرکان بر آن اسلحه خود می آویخته و نام آن درخت
 ذات انواط بود یعنی از مسلمانان عرض کردند که یا رسول الله برای ما نیز یک ذات انواط بگردان بپا که
 چنانکه در مشرکان است بیغایر خدا ^{صلی الله علیه و آله} علیه سلم در مو و سبحان الله اینچنان است که قوم موسی گفتند که
 اجعل لنا الها کما لهم الهة نسبحه انمی که نفس من در ید قدرت اوست هر آنکه از کتاب می کند
 نماز و تنهایی گسایند پیش از شما بودند و راه الترمذی هرگاه در تعلیق اسلحه بر آن درخت چنین فرموده باشد
 چه با آنکه شده با بحال دارند و از جمله قباچ است که مردم صورت خود را بجاک یا طین سبیه و سیاه
 و مانند آن تمیز می دهند و می دانند که لعنت خدا است که در حق متعاری بر خلق الله وارد است و آنچه ترا که بزی بر آن

و جوکیان و سناسیان و غیر هم خود را می آرایند و زنا را در کله انداخته زمزمه ایشان می برآید که ایستند
درین سه سال الله العاقبة السابغة روز عاشورا روزه داشتن مستحب است و در فضیلت آن
احادیث وارد آمد مروی است از عایشه رضی الله عنها که گفت عاشورا روزی بود که روزه میداشتند
در آن پیش از رمضان هرگاه رمضان نازل شد هر که خواست روزه داشت و هر که خواست ترک کرد
و در روایت دیگر آمده که گفت در روز عاشورا روزه میداشتند پیش از فرض شدن روزه رمضان آن
روزی بود که کعبه را آرزو ستر میکردند هرگاه روزه رمضان فرض شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
هر که خواهد که در آن روز روزه دارد پس باید که بداند هر که خواهد که ترک کند ترک نماید و در روایت دیگر آمده
که قریش در جا بجا بر روز عاشورا روزه میداشتند هرگاه که وی صلی الله علیه و سلم بدین تشریف آورد
که روز روزه داشت و امر کرد بصیام آن و چون روز رمضان فرض شد روزه عاشورا بر ترک کرد
پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند روایت کرده است این را امام مالک و بخاری و مسلم و
ابوداؤد و ترمذی و قمری و ابی موسی رضی الله عنه که گفت عاشورا روزی بود که یهو تعظیم آن
میکردند و آن روز را عید میکردند پس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که شما نیز روزه بگیرید و در روایتی
که اهل خبیره در روز عاشورا روزه میداشتند و آن روز را عید می شمردند و زمان را زیور و عباسی و قتیبه
رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که شما نیز روزه بگیرید روایت کرده است این را بخاری و مسلم و ابی سعید
از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدین تشریف آورد و فرمود که بر روز عاشورا
روزه میدادند فرمود که این صحبت عرض کرد که این روزی است بیک که الله تعالی موسی و بنی اسرائیل را
از دشمنانشان نجات داد موسی علیه السلام در آن روز روزه داشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود

بن بوسی نسبت بشما حق و سزاوارام و در آن روز روزه داشت و امر کرد بصیام آن و در روایتی آمده که
 فرمود این روزه چیست که شماروزه دارند عرض کردند که این روزی است عظیم الله تعالی نجات داد
 در آن روز موسی و قوم او را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس موسی آن روز روزه داشت برای شکر
 و انیز در آن روز روزه میدادیم برای تعظیم آن روایت کرده است این بخاری و مسلم هر دو است
 از ابی قتاده رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما روز داشت بر روز عاشورا و فرمود من حساب
 میکنم بر الله تعالی که کفاره شود یک سال را که پیش از دست روایت کرده است این را از نزد
 جز این احادیث دیگر در فضایل صوم عاشورا دارند که موضع بط آن محل و برست الشامنة
 مستحب است که باروزه عاشورا تا سحرانیز غنیمت کند چنانچه مسلم از ابن عباس روایت کرده که چون رسول
 صلی الله علیه و سلم روز عاشورا روزه داشت صحابه عرض کردند که یا رسول الله این روزی است که یهود
 و نصاری تعظیم آن میکنند وی صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر سال آینده آید انشاء الله تعالی روزه روز نهم
 خواهم داشت پس سال آینده نیامد تا که وفات یافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده
 که اگر در سال آینده زنده مانم روزه روز نهم خواهم داشت مخفی نماند که میان اینجست و احادیث ساقی
 منافات نیست چه وی صلی الله علیه و سلم در ابتدای امر موافقت اهل کتاب دوست میداشت لهذا
 امر بصیام آن روز نمود و چون با خبر مخالفت ایشانرا اختصار کرد فرمود تا روزه یکروز دیگر با وی هم
 نماید تا مخالفت بوجه تا حاصل آید التاسعة در حدیث آمده که سید روز عاشورا امر الله در چشم کشد
 چشمش را کاهی آشوب روایت کرده است این را عالم سنی و اهل حدیث جوهر از فضیلت از ابن عباس
 رضی الله عنهما مرفوعا حکم گفته اند مگر سخاوی گفته که از موضع این بخاری او را در موضعی آورده

این روایت از
 ابی قتاده است
 در فضایل صوم
 عاشورا که
 در حدیث آمده

و گفته که از حدیث ابی هریره بسندین آمده در سند آن احمد بن منصور شافعی و شاید که او را خط
کرده اند و قطعاً این سند در این متن را ساخته اند و حکم گفته که اکحال بر روز عاشورا بهجت است
و از پیغامبر صلی الله علیه و سلم درین باب اثری مردی نشده بلکه قاتلان حسین رضی الله عنه این اثر را
کرده اند و این حجر بیستمی از بعضی ائمه حدیث و فقہ روایت کرده که در اکحال و غسل و حنا و طبع خوب
و لباس خوب جدید و اظهار مشرب و نه عاشورا الهی صبیح از نبی صلی الله علیه و سلم وارد نشده و از کسی از صحابہ
هم ثابت نگشته و نه از ائمه اربعه و دیگر مجتهدان مستحب است درین باب حدیثی صحیح یا ضعیف
در کتب معتبره و ابدیت آنچه میگویند که من اکحل یومه لم یومد عینه ذلک العما
و من اغتسل لم یمرض کذلک و من وسع علی عیاله فیه وسع الله علیه سایر سنده
و مانند فمیل صلیکیه در آن روز و در دست و اگر در آن روز توبه آدم و استغفار گشتی توبه بر جوش
و نجات ابراهیم از آتش و فدای ذبیح کمیش و رد یوسف بر یعقوب واقع شده این همه موضوع اند که
حدیث توسع بر عیال لیکن در سند آن مرد مستحکم نیست انتہی و تجدید الدین فیروز آبادی از احکام نقل
کرده که اسوای صوم و دیگر احادیث از فضایل نماز و نفقه و خضاب و آذان و اکحال و طبع خوب و غیر آن
که در روز عاشورا وارد اند همه موضوع و مقصدی اند بهین تصریح کرده است ابن القیم گفته که حدیث
اکحال آذان و تطیب در روز عاشورا از وضع کنه امین است العاشره در حدیث وارد شده که
من وسع علی عیاله فی یوم عاشورا وسع الله علیه السنه کلها یعنی کسی که فراخی کرد و عیال
فروز عاشورا را فراوانی الله تعالی و فراوانی فی زمانه ظاهر فطانت بن خبار است توسع و باشد
که در روز عاشورا توسع است از توسع است از باقی در کیفه معاش نشان مایه گویند که توسع است

از بهت آنست که چون الله تعالی دنیا را بطوفان غرق نمود و بخرنوب علیه السلام و اهل کشتی کسی باقی نماند
 مگر سبحان این را امر کرد و تا از کشتی فرو آیند و تمهید امر معاش خود در دنیا نمایند اهل سفینه از مشقت کشته
 نجات یافته بسلامتی بر زمین فرو آمدند و با مرأی توسع و زیادتی در معاش خود ساختند و آن روز روز
 عاشور بود پس بعد از شان در هر سال تسعة سنون گردید و الله اعلم و این حدیث مروی است
 از ابن مسعود رضی الله عنه و ابن الجوزی این را در موضوعات آورده و عقیلی گوید در سند او مبهم است
 و وی مجهول است حافظ عسقلانی گفته که وی ضعیف است بالاتفاق و باین حدیث بمنفرد گشته و از
 ابی هریره نیز مرویست و در سند او سلیمان بن عبد الله است و وی مجهول است و عقیلی گفته که حدیثی
 سند درین باب نیست و درین نظر است چه این را روایت کرده است یحیی و شعب از حدیث ابی سعید
 خدری و ابی هریره و جابر و اسانید هر یک ضعیف اند لیکن چون بعضی را بعضی ضعیف کند افاده قوت می نماید
 بلکه عراقی و امامی خود گفته که حدیث ابی هریره را طرق متعدده اند و ابن ناصر تصحیح بعضی از آن کرده و مبهم
 بن سنان ابن حبان در ثقات وضعفا آورده و سلیمان را در ثقات ذکر کرده پس حدیث بر نه است
 حسن است و حدیث ابی سعید را ابن راهویه در مسند و یحیی از طریق عبد الله بن مافع از ایوب بن سلیمان
 بن نبات از مروی از ابی سعید روایت کرده حافظ ابن حجر عسقلانی فرموده که اگر درین سند مروی مبهم
 است آن جمیع شدی لیکن تقویت می یابد بآنچه طبرانی روایت کرده از طریق محمد بن اسمعیل جعفری از
 عبد الله بن سلیمان بنی از محمد بن عبد الله بن علی بن عبد الرحمن بن صعصعه از پدر خود از ابی سعید خدری رضی الله عنه
 و جعفری و مافوق او در میان اند معروف و جعفری را ابو حاتم و شیخ او را ابن زبیر ضعیف کرده و حافظ
 عراقی گفته که روایت کرده است این حدیث را یحیی نیز از حدیث جابر بر روایت ابن المنکدر گفته که سند آن ضعیف است

این حدیث را طریق دیگر است از جابر بر شرط مسلم و از ابن عبد البر در مستدرک وایت ابی الزبیر از جابر آورده و این اصح طرق این حدیث است و از حدیث ابن عمر نیز وارد شده و فرجه الدار قطنی فی الافراد و روایت کرده از ابن عبد البر و دارقطنی و افراد بسند حمید از سعید بن المسیب از عمر موفی و در سماع ابن المسیب از عمر اختلاف است و روایت کرده است یحیی و شعب از روایت ابی بکر بن محمد بن المنقر که گفته میشد پس آنحد نیست باز که کرده ابن حجر کلی میگوید که انکار ابن تیمیه که در بعضی چیز است از بنی صلی الله علیه و سلم و او نشده و هم است و قول احمد که از لایصح مراد از ان صحت لذات است آن منافی نیست که حسن لغیره نباشد و حسن لغیره معنی است و الحمد لله على الختام

تمت مطبوعه مطبع انوری حاکم مدراس

کما یفهمه و ثانیاً باز که هر می که دلبسته مصطفی و جگر کوشه زهر ارسیده شبان شبان گردانید و تخم و آتش در مزرع قلوب مومنین پاشید و نخل ایمان را بشمره عارسانید و صلی الله علی خیر خلق محمد و آل الکرام و صحبه العظام و علیهم السلام اما بعد بنظر اکتیان همین دانش و کجینان کلزار نیست نیست باز که کج عالیه جانبالت انساب بعد نفضل و کرم منبع علم و حکم افضل الفضل اعلم العلم و اثار انبیا مقبول بارگاه کبریا سیدی و استادی حضرت به عظیم نواز خان بهادر معتمد جنگ مولوی محمد صبیح الله علی مفتی شریعت غرار الله طلال جلالات الفضال کتابی در وقایع قره العین سالت پناه روح پاک علی الله سرور دارین ابو عبد الله الحسین علی به و علیه من الصلوات الفضلایات من التحیات اکملها و زیاده اکملها و دود صده و پنجاه هجری تألیف فرمودند و این خاک را بعد از مرگ محمد حسین المتخلص به راقم که یکی از اولاد ان مایه و فضلی و کمال اوست و از به و شعورستان بوس بارگاه طلال او امر تقبیل نفس نمودند بنده با تا حال و

کامیابی حاصل گردید. تاریخ آماش به یگانه از کتب بطون بر منصفه ظهور رسانید. **قطعه**
 و بی شاه راه علم یقین حکمران شریعت غرا مستحق دولت دین صبیحة الله محمد قاسم
 در احوال ایشان نسخه دست برودنشا جستجو که سال آن دهم شد بحاجتیم از سرشناس
 اعیان از جناب محیب الدعوات آنست که مولف این نسخه دکش را در و جزا در کرده جان نشان آن آل مصطفی قریه
 سال شرف که اندک بعد فیدان این کتاب فیض آمار در زمره محبا اہمیت جو مجتهد فرمایید بحمد الله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم محی الدین وقف چون جناب فضیلت انتساب عارف اسراریتین کاشف اسرارین
 و الاخلاق عمیم الاشفاق سر و قدر فضايلة العلماء مفتی شریعت غرا در الدله بهاد و بقضا علوم عقید و طوبی
 ثانی تصدیق فیض و کمالات سبب مدح حضرت سید الشہداء علی صده و علی الصلوٰۃ والسلام بالیف فرموده و لہای
 مستعبدان صادق و معتقدان اثنی با نور سعادت و فروغ کرامت منور گردانید علی انصوم تحریر و تسوید و قایم
 نهاد آن خوشید ارج ساد مالہ جاگاہ نما اہمیت بفلک الافلاک سانید سبحان الله ربی استغنی عنہ ہر حرفش چون
 سید کفای طاق و فخرش چون سان المجدی استا شہرہ آفاق بر نقطہ اش معنی سربہ شورش حال و در منضمون بر
 و طمان نمود و در حرفش چون دو آہ بیانی فروش و در عبارتش چون سیل شک نامش خوشہ چین خرم فیض و کمال
 من اقص بریشان مقال از بہا بیان مطالعہ اش کلام را در بر جیدہ عند نیل یا ز انعمہ سنج قطعہ نام بخش گردانید و کوثر
 کلامی کہ در نظر و سریان باز از سخن گذرانید. **قطعه** چون
 بچین کہ علمش را در چمن جل جنت

تحریر غیمت و شہان سر اسرار کبر در ہفت نمودم بجوی سال تاریخ الم فیما بینہ این بی گفت
 سید محمد صاحب عرف شاه صاحب **قطعه**
 غرض از این فرمود عرای سبب بنمیر کرب و بلا زردی آہ بہ فکر سال او کردم غم نام حسین از سرش کشید

